

بسم الله الرحمن الرحيم

معلومات مختصر در مورد تاریخ و امامان اسماعیلی

مقدمه

معلومات در مورد تاریخ، فرهنگ، عنعنات، رسوم و عقیده هر ملت، دین و مذهب برای باشندگان آن ملت و پیروان آن دین و مذهب يك امر ضروري است تا مردم از افتخارات تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود معلومات حاصل نمایند. و از آن با خبر شوند تا در انکشاف آینده آن سهم فعال بگیرند.

دین مقدس اسلام که کامل ترین دین در جهان است برای اولین بار دوره جاهلیت را در جهان از میان برداشت و مردم را از تاریکی نجات داد و روش جدید زنده گی را که مساوات، برادری، برابری و عدالت اجتماعی شعار آن بود به مردم جهان به ارمغان آورد که در رأس آن رهنمای بشریت حضرت محمد (ص) قرار داشت حضرت محمد (ص) که آخرین پیامبر در جهان است و هیچ پیامبری بعد از او به وجود نمیاید. حضرت محمد (ص) مردم را به یکتاپرستی و راه راست دعوت نمود که تحت رهبری خلاقانه او موفقیت های بزرگی نصیب مسلمانان گردید. و مردم را از جهل و نادانی نجات داد.

ولی جانشینی پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) یکی از مسایل عمده مسلمانان در امور سیاسی، مذهبی و تاریخی اسلام است حضرت محمد (ص) در زمان حیات خود بر علاوه امور امر و نهی و مسایل نبوت، رهبری سیاسی و قانون گذاری جامعه اسلامی را نیز به عهده داشت.

بعد از رحلت حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجری مطابق 632 میلادی موضوع رهبری و قیادت جامعه اسلامی به حیث يك مشکل بزرگ در بین مسلمانان گردید. يك گروه از مسلمانان به حضرت علي (ك) که خود حضرت محمد (ص) در زمان حیات خود در غدیر خم به تمام مسلمانان بیان کرد که من كنت مولاه فعلی مولاه ترجمه: هر که را من مولای اویم پس علی مولای او است. وفادار ماندند که این گروه بعداً بنام شیعه یاد میشدند و گروه دیگری از مسلمانان به حضرت ابوبکر صدیق بیعت کردند که بعداً بنام اهل سنت معروف گردیدند که این مسئله باعث اختلافات در تاریخ بعدی اسلام شد.

مذهب اسماعیلیه که یکی از شاخه های مهم دین مقدس اسلام میباشد دارای تاریخ پرافتخار و روشن است که در طول تاریخ بخاطر تأمین عدالت اجتماعی بر ضد امپراتوران و وقت قیام

هاي زيادي را به راه انداختند و هميشه در جستجوي حقيقت بودند و براي شناخت بهتر اسماعيليان ، تاريخ اسماعيليه را از نظر زمان به شش دوره تقسيم کردند .

1- دوره اول از سال 11 تا 148 هجري 634-765 ميلادي

2- دوره دوم از سال 148 تا 268 هجري 765-884 ميلادي

3- دوره سوم از سال 268 تا 490 هجري 884-1094 ميلادي

4- دوره چهارم از سال 490 تا 654 هجري 1094-1257 ميلادي

5- دوره پنجم از سال 654 تا 1233 هجري 1257-1817 ميلادي

6- دوره ششم از سال 1233 تا امروز ادامه دارد.

که در مورد هر دوره معلومات مختصر ارايه شده است.

مذهب اسماعيليه در مسير تکاملي و تاريخ تحولي خود از نظر فکري، سياسي و عقیده تی راه هاي پر خم و پیچ و دشوار و در عين حال پرافتخار و جالب توجهي را پيموده است و از نظر علم تاريخ ادیان و زنۀ سنگين شمرده ميشود.

درباره عوامل و شرايط که در سالهاي 70 قرن دوم هجري مطابق قرن هشتم ميلادي مذهب اسماعيليه را بوجود آورد و شرايط براي شکل گيري وجهت گيري نهضت هاي انقلابي كاملا آماده گرديده بود بقدرت رسيدن عباسيان در سال 132 هجري قمری مطابق 750 ميلادي بود که موجب تحولات مهم در منطقه گرديد. بدین معني که عباسيان نمايندۀ فرقۀ هاشميه بودند و قتيکه بقدرت رسيدند فرقۀ مذکور را رسمي ساختند که باعث مخالفت حنفیه شدند اين مخالفت زمينه را براي جناح فاطميه که در راس آن امام جعفر صادق قرار داشت آماده ساخت .

اکثر منابع عقیده دارند که ابوالخطاب اولين کسی است که نهضتي از نوع نهضت باطني را سروسامان داد که اول رابطه نزديک با امام محمد باقر و امام جعفر صادق داشت ولي در سال 138 هجري قمری مطابق 755 ميلادي ابوالخطاب به دستور عيسي بن موسي حاکم کوفه بقتل رسيد پيروان او بعد از مرگش به دور محمد بن اسماعيل بن امام جعفر صادق جمع شدند و فرقۀ اسماعيلي هويت واقعي پيدا کرد .

دگر من حبيب الله معلم تاريخ حربی شوونحی – کابل

دین مقدس اسلام

اسماعیلیان در تاریخ اسلام

پیش آنکه راجع به اسماعیلیان معلومات دهیم باید اول دین و مذهب را تعریف نماییم

تعریف دین

دین در لغت به معنی شریعت، قانون، روش، مذهب، جزا و حساب است.

دین در اصطلاح عبارت از نظام زنده گی انسان ها است که ابعاد اعتقادی، فکری، اخلاقی و عملی را دربرمیگیرد و یا دین عبارت از شیوه عمل خدایی یا روش خدا در آفرینش جهان و پرورش انسان است.

به عبارت دیگر دین عبارت از اصول و ارزش هایی که بر عمل خداوند (ج) در آفرینش جهان حاکم است. و یا دین عبارت از پیروی از شیوه عمل خداوند (ج) در آفرینش و پرورش انسان است. خداوند این قانون را بر اساس نیازمندی های روحی، جسمی، فردی و اجتماعی انسانها تنظیم کرده و فرستاده است. هر کس که به قانون خداوند یعنی دین عمل کند در دنیا و آخرت زنده گی خوب خواهد داشت. دین (سه) شاخه دارد عبارت اند از:

- 1 - اصول دین (اعتقادات) : - یعنی آنچه که اصل، پایه و ریشه دین است مانند درخت
- 2 - فروع دین : - فروع جمع فرع است به معنی شاخه درخت. درخت اصلی ریشه دارد و فروع (شاخ درخت) که از ریشه درخت پیدا میشود. مانند برنامه های عملی دین.
- 3 - اخلاق (صفات نیک و خوبی که از دین میآموزیم)

تعریف مذهب :

مذهب عبارت از سیستم عقیده و باور که انسان را وادار میسازد تا عقاید خود را بادر نظر داشت رسوم و عنعنات جهانی به جهان و باور خود نزدیک سازد. یعنی مذهب عبارت باور و عقیده شخصی هر انسان بوده که قلب و روح او آنرا قبول کند و از آن عقیده پیروی کند. به عبارت دیگر مذهب روش و راهی که بواسطه آن مسلمانان از آن دین پیروی کنند. مثلاً در دین گفته شده است که نماز بخوان. ولی مذهب طریق نماز خواندن را به ما یاد میدهد که دست بسته و یا دست باز بخوانیم.

تعریف اسلام :

اسلام در لغت به معنی تسلیم شدن، منقاد بودن و گرویدن است و در اصطلاح شرع تسلیم شدن به احکام شریعت و عمل نمودن و اجرا کردن احکام شریعت اطلاق میگردد .

سرآغاز اولیه شیعیان اسماعیلی :

سرآغاز تقسیم شدن اسلام به دو شاخه سنی و شیعه بر سر جانشینی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) که خاتم الانبیا است و پیامبرد دیگری نمیتوانست جانشین او شود، شروع شد زیرا که لازم بود بعد از رحلت حضرت محمد (ص) شخصی وظایف پیامبر را به عنوان رهبر جامعه و دولت اسلامی به عهده گیرد و ادامه وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را تحت رهبری واحد تامین کند.

گروهی از مسلمانان ابوبکر صدیق را بعد رحلت حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجری مطابق 632 میلادی به عنوان خلیفه اسلام انتخاب کردند که بعد از او در سال 13 هجری مطابق 634 میلادی حضرت عمر فاروق و بعد از او در سال 23 هجری مطابق 644 میلادی حضرت عثمان یکی بعد دیگری به خلافت رسیدند که از خاندان مکی قریش بودند .

گروهی دیگری از مسلمانان میگویند که حضرت محمد (ص) نص امامت و جانشینی را به حضرت علی (ک) بن ابی طالب پسر کاکا و داماد خود داده است که از اهل بیت و خاندان بنی هاشم بود و میگویند که این نص امامت به فرمان الهی بوده است که پیامبر (ص) در غدیر خم قبل از رحلتش آنرا برای مردم آشکار ساخته است

حضرت علي (ك) خودبه حقانيت ادعايش برپيشوايي وامامت اعتقادداشت وپيروان او عليه آنانيكه اين نص امامت رانادیده گرفته بودند اعتراض كردند كه اين اعتراض كننده گان بنام شيعة شهرت يافتند .

شيعةيان به اين عقیده بودند كه پيغمبر اسلام متضمن حقايق باطني است كه عقل انسان مستقيما قادر به درك فهم آن نيست از اين رو بايد يك رهنما و پيشوايي ديني محق، يعني امام نياز است به اين طريق آنان معتقد بودند كه جانشين پيامبر (ص) بايد پاسدار معنوي اسلام و رهبر جامعه يا امت مسلمانان باشد چنين شخص به اين صفات و سجايا يكي از اهل بيت باشد كه فيصله پيامبر (ص) در غدير خم بود .

غدير خم :

مسلمانان شيعة ميگويند كه حضرت محمد (ص) بعد از باز گشت از آخرين سفر حج به دستور خداوند (ج) بتاريخ 18 ذى الحجه سال دهم هجری ق (21 مارچ 632 ميلادی) كه در منطقه غدير خم كه بين مكه و مدينه قرار دارد مسلمانان را توقف داد و فرمود كه اگر كسي از مسلمانان پيش رفته باشد باز گردند و اگر كسي عقب مانده باشد منتظر آنها باشيم كه همه جمع شوند و دستور داد كه تمام مسلمانان به نماز ظهر آماده شوند و قتيكه نماز اداء كردند در آن وقت آية كريمه 67 سورة مباركه المايدة :

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالة يعصمك من الناس براي حضرت محمد (ص) نازل شد : ترجمه : برسان اي پيامبر آنچه كه خداوند (ج) بر تو نازل کرده به مردم برسان و اگر نه كردي و نه رسانيده باشي تبليغ رسالت و ادائي وظيفه نكرده اي و خداوند (ج) ترا از شر و آزار مردم محفوظ خواهد داشت .

درين محل حضرت محمد (ص) فرمودند كه : جبرائيل از جانب پروردگار اين دستور را به من داد كه من درين ناحيه توقف نمايم و به هر شخص سفيد و سياه بگويم كه علي بن ابي طالب برادر من، وصي من ، جانشين من و بعد از من امام ميباشد . سپس من جبرائيل را گفتم كه في الحال يارسيدن اين حكم از خدائي من بخشش بطلبد زيرا كه به من معلوم است كه درين جا تعداد افراد متيقن كم استند مگر ضرر رسان و عداوت كننده گان زياد اند من علي را اكثرا با خود دارم و به جديت به ايشان توجه به خرچ ميدهم .

خداوند (ج) علي بن ابي طالب را ولي و امام تو مقرر نموده و اطاعت آنرا به هر شخص واجب قرار داده است . دستور ايشان نافذ و قول ايشان روا است . آنانيكه او را تصديق ميدارند مستحق رحمت ايزدي آنانيكه قبول ندارند مستحق عذاب خداوند (ج) اند .

مطابق این فرمان خداوند (ج) حضرت محمد (ص) امر داد که منبري را آماده سازند و قتيكه منبر آماده شد حضرت محمد (ص) به منبر بالا شد گفت : ((من آخرین پیامبر خداوند (ج) میباشم و بعد از من پیامبر دیگری بوجود نمیاید و من دو چیز یعنی قرآن کریم و اهل بیت را بعد از خود برای شما میگذارم اگر از هر دو پیروي کنید هر گزاز راه راست منحرف نخواهي شد)) و سپس دست علي را بلند نمود تا همه مردم ایشان را در کنار رسول خداوند (ج) مشاهده نمودند و درین هنگام فرمودند : ((من كنت مولاه فعلي مولاه وآل من و لاه و عاد من عاده)):

ترجمه : هر که را من مولاي اويم علي مولاي او است يا الله دوست بدارکسي را که علي را دوست دارد . رسول خدا (سه) بار این جمله يعني هر که را من مولاي اويم علي مولاي او است تکرار نمودند . بعداً حضرت محمد (ص) ، حضرت (ک) را به به منبرخواست و دست علي را بلند کرد و گفت: ((چه کسي از مومنان برخود مومنان اولاست جمعيت حاضر جواب دادند خدا (ج) و رسولش بهتر میدانند پیامبر (ص) فرمودند حکم پذیرفتن علي به حيث مولا و آقا از جانب خداوند (ج) است و آن حکم را خداوند (ج) بر من نازل فرمود آگاه باشید که من حق تبلیغ و رسالت خود را ادا کردم)) مردم گفتند : بلي ما شنیدیم و بر دستور خداوند (ج) و رسولش را با قلب هاي خویش اطاعت و قبول داریم سپس تمام مردم به شمول حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق، حضرت عثمان، طلحه و زبیر به حضرت علي (ک) بیعت کردند . این موضوع در تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه 112 در مسند احمد بن حنبل جلد 4 صفحه 281 در تاریخ ابن کثیر جلد 5 در دایره المعارف اسلامي جلد 2 صفحه 993 ... و غیره ذکر گردیده است .

در جلد دوم تاریخ یعقوبی آمده است : ((اللهم وآل من والا و عاد من عاد والنصر من نصر و اخذل من خذله ترجمه : خداوندا تو با آن باش که اوبا علي دوست است و دشمن آناني باش که با علي دشمن باشند و کمک به کسانی کن که او را مدد کند و دستگیر آن نشو که مددگار علي نشوند)).

بعداً پیامبر (ص) به علي گفت : ((فقال له قم علي فانمي فمن كنت مولا فهذا اليه رضىك من بعدي اماما وها ديا فلونوله انصار صدق موله . ترجمه : برخیز علي زیرا من ترا بعد از خود به حيث امام و هادي پسندیدم لذا هر که را من مولايم او ولي اوست سپس شماری از مردم مددگار و دوست صادق و وفادار او شوید)) .

در کتاب مقریزی الحاکم بالمرالله صفحه 67-75 آمده است که : بعد از آنکه پیامبر (ص) به اساس آیه مبارکه بلغ ولایت حضرت علي (ک) را اعلان نمودند و حضرت علي (ک) را به حيث امام معرفی کردند از جانب مسلمانان با دل و جان قبول گردید آیه کریمه نازل شد

: ((اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الا اسلام دينا . ترجمه : امروز كامل كردم براي شما دين شما را و تمام كردم بر شما نعمت هاي خود را و اختيار كردم اسلام را دين براي شما .)) .

همچنان خداوند (ج) در سوره دوم آية 924 فرمود : ((قال اني جا علك لناس اماما قال ومن زريتي ... ترجمه : گفت خدا هر آيينه من ميگردانم ترا پيشواي مردمان گفت ابراهيم و از اولاد من نيز پيشوايان پيدا كن .)) . چنانچه خداوند (ج) به آن حضرت فرموده بود كه من قبل از شما نيز به پيامبران زنان و فرزندان را دادم كه اين معني را دارد كه رسول اكرم (ص) نيز داراي خانواده است . اين مجلس زياد دوام كرد حتي نماز شام و خفتن را يكجا در خفتن خواندند و قتيكه حضرت محمد (ص) و حضرت علي (ك) از منبر پايين شدند حضرت عمر (رض) اين موقف و مقام را به حضرت علي (ك) تبريك گفت و در پايان حضرت محمد (ص) با مسلمانان وداع كرد و به طرف مدينه حركت كردند .

دوره هاي تاريخي اسماعيليان از نظر زمان :

اول- دوره عرب : از سال 11 تا 148 هجري (634-765 ميلادي)

درين دوره با آغاز اسلام امامان ما در مناطق مختلف عرب زنده گي ميکردند كه قرار ذيل اند :

- 1- مولانا علي از 11 تا 44 هجري (634 - 661 ميلادي) مدت 29 سال .
- 2- امام حسين از 40 تا 61 هجري (661 تا 680 ميلادي) مدت 21 سال .
- 3- زين العابدين از 61 تا 95 هجري (680 تا 713 ميلادي) مدت 33 سال .
- 4- محمد باقر از 95 تا 114 هجري (713 تا 733 ميلادي) مدت 20 سال .
- 5- جعفر صادق از 114 تا 148 هجري (733 تا 767 ميلادي) مدت 34 سال .

دوم- دوره ستر (مخفی) از سال 148 تا 268 هجری (765 تا 884 میلادی)

ازینکه دشمنان درمقابل امامان ظلم و ستم کردند به همین سبب حضرت امام محمد بن اسماعیل به سلمیه (سوریه) رفت و در آنجا دعوت خاموشانه (مخفیانه) را آغاز کرد از همین رو این دوره را بنام دوره ستر میگویند که درین دوره پنج امام زنده گي کردند

- 1- امام اسماعیل از 148 تا 158 هجری (767 تا 773 میلادی) مدت 10 سال.
- 2- محمد بن اسماعیل از 158 تا 197 هجری (773 تا 813 میلادی) مدت 40 سال
- 3- وفی احمد از 197 تا 212 هجری (813 تا 828 میلادی) مدت 15 سال.
- 4- تقی محمد از 212 تا 225 هجری (828 تا 841 میلادی) مدت 13 سال.
- 5- رضی الدین عبدالله از 225 تا 268 هجری (841 تا 884 میلادی) 43 سال

سوم- دوره فاطمیان مصر از 268 تا 487 هجری (884 تا 1094 میلادی) :

در این دوره به صورت کل به تعداد (8) امام زنده گي می کردند که قرار ذیل اند

- 1- محمد المهدی از 268 تا 322 هجری (884 تا 934 میلادی) مدت 54 سال .
- 2- قایم از 322 تا 334 هجری (934 تا 946 میلادی) مدت 12 سال .
- 3- المنصور از 334 تا 341 هجری (946 تا 953 میلادی) مدت 7 سال .
- 4- امام معز از 341 تا 365 هجری (953 تا 975 میلادی) مدت 24 سال .
- 5- امام عزیز از 365 تا 386 هجری (975 تا 996 میلادی) مدت 21 سال .
- 6- حاکم بامر الله از 386 تا 411 هجری (996 تا 1021 میلادی) مدت 25 سال
- 7- الظاهر از 411 تا 427 هجری (1021 تا 1036 میلادی) مدت 16 سال .
- 8- مستنصر بالله از 427 تا 487 هجری (1036 تا 1094 میلادی) مدت 60 سال.

چهارم – دوره الموت از 487 تا 655 هجری (1094 تا 1257 میلادی) :

در این دوره به تعداد (9) امام زنده گي می کردند که عبارت اند از :

- 1- مولانا نزار از 487 تا 490 هجری (1094 تا 1097 میلادی) مدت 3 سال .

- 2- مولانا الهادي از 490 تا 530 هجري (1097 تا 1136 ميلادي) مدت 40 سال.
- 3- مولانا المهدي از 53 تا 552 هجري (1136 تا 1157 ميلادي) مدت 22 سال.
- 4- مولانا قاهر از 552 تا 557 هجري (1157 تا 1162 ميلادي) مدت 5 سال .
- 5- مولانا علي ذكر السلام از 557 تا 561 هجري (1162 تا 1166 ميلادي) مدت 4 سال.
- 6- اعلي محمد از 561 تا 607 هجري (1166 تا 1211 ميلادي) مدت 46 سال
- 7- جلال الدين حسن از 607 تا 618 هجري (1210 تا 1221 م) مدت 11 سال.
- 8- علاء الدين محمد از 618 تا 653 هجري (1221 تا 1255 م) مدت 35 سال.
- 9- ركن الدين خير شاه از 653 تا 655 هجري (1255 تا 1257 م) مدت 2 سال.

پنجم- دوره بعد از الموت از 655 تا 1233 هجري (1257 تا 1817 ميلادي) :

در اين دوره به تعداد (18) امام زنده گي ميکردند که عبارت اند از :

- 1- شمس الدين محمد از 655 تا 710 هجري (1257 تا 1310 م) مدت 53 سال .
- 2- قاسم شاه از 710 تا 771 هجري (1310 تا 1370 ميلادي) مدت 60 سال .
- 3- اسلام شاه از 771 تا 827 هجري (1370 تا 1423 ميلادي) مدت 54 سال .
- 4- محمد بن اسلام شاه از 827 تا 868 هجري (1423 تا 1463 م) مدت 40 سال.
- 5- مستنصر بالله از 868 تا 880 هجري (1463 تا 1475 ميلادي) مدت 12 سال
- 6- عبدالسلام از 880 تا 899 هجري (1475 تا 1493 ميلادي) مدت 19 سال .
- 7- غريب ميرزا از 899 تا 902 هجري (1493 تا 1496 م) مدت 3 سال .
- 8- ابوذر علي از 902 تا 915 هجري (1496 تا 1509 ميلادي) مدت 11 سال .
- 9- مراد ميرزا از 915 تا 920 هجري (1509 تا 1514 ميلادي) مدت 5 سال .
- 1- ذوالفقار علي از 920 تا 922 هجري (1514 تا 1516 م) مدت 2 سال .
- 11- نور الدين علي از 922 تا 957 هجري (1516 تا 1550 م) مدت 45 سال.
- 12- خليل الله علي از 957 تا 993 هجري (1550 تا 1585 م) مدت 35 سال .
- 13- نزار دوم از 993 تا 1038 هجري (1585 تا 1628 م) مدت 43 سال .

- 14- سید علی از 1038 تا 171 هجری (1628 تا 1660 م) مدت 32 سال .
- 15- حسن علی از 1071 تا 1106 هجری (1660 تا 1694 م) مدت 35 سال.
- 16- قاسم علی از 1106 تا 1143 هجری (1694 تا 1730 م) مدت 36 سال.
- 17- ابوالحسن علی از 1143 تا 1194 هجری (1730 تا 1780 م) مدت 50 سال
- 18- خلیل الله علی دوم 1194 تا 1233 هجری (1780 تا 1817 م) مدت 37 سال

ششم- دوره آقاخان از سال 1233 هجری (1817 م) تا امروز:

امامان این دوره عبارت اند از :

- 1- آقا حسن علی شاه از 1233 تا 1298 هجری (1817 تا 1881 م) مدت 64 سال .
- 2- آقا شاه علی شاه از 1298 تا 1302 هجری (1881 تا 1885 م) مدت 4 سال
- 3- سلطان محمد شاه از 1302 تا 1374 هجری (1885 تا 1957 م) مدت 72 سال
- 4- شاه کریم الحسینی از 1374 هجری (1957 م) تا امروز حیات دارند .

دوره امامت :

امام کسی است که مردم را هم در دین و هم در دنیا رهبری میکند و از خاندان پیامبر (ص) مبتنی بر قرآن کریم و صفات که يك امام داشته باشد که علم و عصمت است. پیروی کند و در مورد علمیت امام در آیه 3-7 قرآن کریم آمده است :

((وما يعلم تاويله الا الله وراسخون في العلم .))

ترجمه : هیچکس تاویل آنرا جز خداوند (ج) و راسخان علم نمیدانند .

پیامبر (ص) بهترین راسخان در علم بود که خداوند (ج) علم به همه آنچه که بر وی نازل شده بود به وی داده بود و بعد از او امامان برگزیده خداوند (ج) است که قرآن کریم به ارث به آنها داده شده است . امام دارای هفت صفت است که عبارت اند از :

اول- امام گذشته او را به امامت نصب کند .

دوم- باید از اهل بیت رسول اکرم (ص) باشد.

سوم- علم دین بایدهش که بدان بلند شود ودرخت امامت .

چهارم- باید که پرهیزگار باشد .

پنجم- باید که جهادکننده باشد. بادست با کافران وبا زبان با منافقان .

ششم- خصلت های نیکو بایدهش جزء چنانچه اندر پیامبر(ص) بود .

هفتم- باید که او بی نیاز باشد از دعوی کردن مر خویشان را از امامت اگر

او دعوی کند خصم گردد وزیر حکم حاکم آید آنگاه خصم حاکم نتواند بود .

اینک امامان اسماعیلی رابه طور مختصر معرفی میکنیم ودرمورد زنده گی آنها معلومات مختصر ارایه مینماییم :

1- امامت مولانا علی (ع) :

علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف بتاریخ 13 رجب سال 599 یا 600 میلادی درحالیکه مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم که طواف خانه کعبه را میکرد در داخل خانه کعبه تولد گردید.

مادرش میگوید: وقتیکه پسر من تولد شد از غیب صدا شنیدم که نام طفل خود را علی بگذارید که خداوند(ج) نام او را از نام خود مشتق کرده است . اصلاً نام پدر علی عمران بود و او را به کنیت ابی طالب خواندند که کاکای حضرت محمد (ص) بود .

لقب علی بنام اسدالله بوده وبنام های ابوالحسن و ابوتراب هم یاد میشد علی اولین شخص از جوانان بود که در سن (10) سالگی دین مقدس اسلام را قبول کرد. علی با فاطمه الزهرا دختر حضرت محمد(ص) ازدواج کرد که تا هنگام حیات شان با زن دیگری عقد نکاح نکرده بود و از فاطمه الزهرا (دو) پسر بنام های حضرت امام حسن و امام حسین و (دو) دختر بنام های زینب و کلثوم داشتند .

حضرت علی (ك) در تمام جنگ هاییکه در زیر پرچم حضرت محمد(ص) صورت گرفت در صف مقدم قرارداشت وپرچمدار اسلام بود ودر هیچ جنگ شکست نخورده وگویند که در جنگ ها صدایش به آسمان ها شنیده میشد که میگرفت : ((لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار.)) .

یعنی جوان مردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست . ذوالفقار شمشیری بود که حضرت محمد (ص) به حضرت علی (ک) داده بود .

حضرت علی (ک) در تمام غزوات از خود لیاقت و شایستگی نشان میداد و پیروزی بدست میآورد . در جنگ خیبر که در سال هفتم هجری صورت حضرت علی (ک) چشم درد بود و علم بردار اسلام حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق بودند کاری پیشبرده نتوانستند و به تعداد (پنجاه) نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند لذا حضرت محمد (ص) حضرت علی (ک) را طلب کرد و آب دهن خود را بر چشم او مالید و علم اسلام را به او داد و به میدان جنگ روان کرد . یهودان قهرمانان مشهور خود هر يك حارث خیبري، مرحب عنتر و یاسر را وارد میدان جنگ ساختند که از طرف حضرت علی (ک) به يك ضرب کشته شدند. بعدا حضرت علی (ک) دروازه خیبر را با گفتن الله اکبر کند و بالایی خندق گذاشت و از آن تاریخ بنام فاتح خیبر معروف شد.

حضرت علی (ک) از سال 11 تا 40 هجری (632 تا 661 میلادی) یعنی مدت 29 سال امامت کرد و از سال 35 تا 40 هجری (656 تا 661 م) خلافت نمود .

و قتی که حضرت محمد (ص) به روز دوشنبه تاریخ 12 ربیع الاول سال یازدهم هجری (سال 632 میلادی) به عمر 63 سالگی رحلت کردند حضرت علی (ک) مصروف غسل تجهیز و تکفین آن حضرت (ص) بود که مغیره بن شعبه اموی به ابوبکر صدیق و عمر فاروق گفت که قبایل خزرج و اوس انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در مورد امارت و خلافت گفتگو دارند حضرت ابوبکر و حضرت عمر بدون آنکه حضرت علی (ک) و حضرت عباس کاکای حضرت محمد (ص) را خبر کنند به آنجا رفتند بدون آنکه آن حضرت (ص) را به خاک بسپارند که این موضوع بالایی روحیه خانواده حضرت محمد (ص) تا ثیر منفی کرده بود و تمام اصحاب پیامبر (ص) نزد حضرت علی (ک) آمدند و اظهار کردند که یا امیرالمومنین دستت را بده تا به شما بیعت کنیم ولی حضرت علی (ک) قبول نکرد و به جمع آوری قرآن کریم شروع کرد .

در روز دوم شهادت حضرت عثمان (رض) بتاريخ 25 ذي الحجه سال 35 هجری (656 میلادی) مسلمانان مهاجرین و انصار در مدینه در مسجد نبوی جمع شدند و حضرت علی (ک) را به حیث خلیفه چهارم اسلام انتخاب کردند و تمام مردم نیز به او بیعت نمودند تنها مردم شام که معاویه در آنجا والی بود بیعت نکردند و معاویه به مخالفت برخاست .

در دوران خلافت حضرت علی (ک) به نسبت اختلافات بین مسلمانان جنگ های داخلی واقع شد درین دوره معاویه، حضرت بی بی عایشه، طلحه و زبیر به این نظر بودند که

قصاص حضرت عثمان (رض) زودتر گرفته شود ولي حضرت علي(ك) ميخواست كه اول وضع داخلي بهبود يابد و بعداً ياغيان، قاتلان و مجرمين به جزاي اعمال شان برسند كه اين اختلافات باعث جنگ هاي جمل و صفين گرديد .

جنگ جمل بين حضرت علي(ك) و حضرت بي بي عايشه ، طلحه و زبير در سال 36 هجري(657 ميلادي) در بصره واقع شد و به اثر ميانجيگري حضرت قعقاع نزديك بود كه صلح شود ولي به تحريك عبدالله بن سبا رهبر منافقان جنگ ادامه پيدا كرد كه در نتيجه آن طلحه و زبير به شهادت رسيدند و حضرت بي بي عايشه دستگير گرديد جنگ پايان يافت و حضرت بي بي عايشه را به بسيار عزت و احترام دوباره به خانه شان به مدينه فرستادند ازينكه حضرت بي بي عايشه درين جنگ بالاي شتر سوار بود شتر در عربي جمل را گويند به همين سبب اين جنگ را بنام جنگ جمل ياد ميکردند .

جنگ صفين بين حضرت علي(ك) و معاويه در سال 37 هجري(658 ميلادي) در منطقه صفين واقع شد تعداد قواي حضرت علي(ك) درين جنگ به (يكصدويست هزار) نفرواز معاويه به (سه صد هزار) نفر ميرسيد ولي معاويه شكست خورد و جنگ به نفع حضرت علي(ك) بود و در آخرين لحظه پيروزي طرفداران معاويه اوراق قرآنكريم را بالاي نيزه ها بلند كردند و گفتند كه اين كلام الله (ج) بين ما و شما ميانجي است . حضرت علي(ك) گفت كه درين كار مكر و فريب است معاويه و طرفدارانش پابند قرآنكريم نيستند ولي اشعث بن قيس از ميان قوا به نزد حضرت علي(ك) آمد حضرت علي(ك) را مجبور ساخت كه حكمت را قبول كند حضرت علي(ك) عبدالله بن عباس(رض) را حكم تعيين كرد و معاويه شخصي را بنام عمرو بن عاص حكم تعيين كرد اما اشعث عبدالله را قبول نكرد و ابو موسي اشعري را حكم تعيين كرد هر (دو) حكم بعد از جروبحت زياد بين خود فيصله كردند كه معاويه و حضرت علي(ك) را هر (دو) بر طرف سازند و شخص (سوم) را بقدرت برسانند ولي وقتي كه در محضر عام آمدند ابتدا ابو موسي اشعري گفت كه حضرت علي(ك) و معاويه هر (دو) بر طرف هستند سپس عمرو بن عاص گفت چون ابو موسي اشعري نماينده خد حضرت علي(ك) را بر طرف کرده است من معاويه را به حيث خليفه پيشنهاد ميكنم به اين ترتيب عمرو بن عاص حكمت را نقص كرد در حاليكه موضوع حكمت در مورد قاتلين حضرت عثمان(رض) بود نه موضوع خلافت. اين فيصله قبول نشد و بدبختي هاي ديگري را به بار آورد كه در بين طرفداران حضرت علي(ك) نيز اختلافات بوجود آمد و يك گروه ديگر بنام خوارج بميان آمد كه نه حضرت علي(ك) را و نه معاويه را قبول داشتند و بر ضد هر (دو) قرار گرفتند و مركز خلافت اسلامي به (دو) حصه تقسيم شد كه يك مركز در كوفه و مركز ديگر در دمشق بود .

واقعۀ دیگریکه درین دورۀ واقع شد این بود که خوارج کوفه و بصره باهم یکجا شدند و به طرف نهروان (عراق) حرکت کردند و در طول راه اشخاصیکه با آنها مخالفت میکردند به قتل میرسانیدند و قتیکه به نهروان رسیدند با حضرت علی(ک) مقابل شدند جنگ سخت بین شان واقع شد و به تعداد (چهارهزار) نفر از طرفداران اشعث بالایی حضرت علی(ک) حمله کردند ولی شکست خوردند و تنها (9) نفر زنده ماندند و متباقی کشته شدند و حضرت علی(ک) دوباره به کوفه رفت این جنگ به مشوره اصحاب کرام صورت گرفته بود اکثر باغیان و منافقان به جزای اعمال خود رسیدند . همچنان درین دورۀ معاویه و عمروبن عاص پلان حمله بالایی مصر را گرفتند تا قدرت حضرت علی(ک) را ضعیف سازند .

حضرت علی(ک) دارای علم ، تقوا ، قناعت و اخلاق عالی بود سخنان فیصله کن میگفتند به عدالت و انصاف حکم میکردند با خوشی دنیا محبت و علاقه نداشتند . بسیار فکر میکردند لباس ارزان قیمت میپوشیدند . خوراک بسیار عادی میخوردند . عزت علماء را زیاد میکردند . مردم بیچاره و مظلوم را نزد خود میخواستند و در هنگام شب برای عبادت خداوند(ج) بر میخاستند و به آواز بلند و دردناک گریه میکردند و میگفتند : ای دنیا کسی دیگر را فریب بده عمرت کوتاه ، قدر و قیمت نا چیز و پایین است از من دور شو.

کار نامه های حضرت علی(ک) :

و قتیکه حضرت محمد (ص) به پیامبری مبعوث شد حضرت علی(ک) اولین شخصی از جوانان بود که به دین مقدس اسلام مشرف گردید و همیشه همراه حضرت محمد(ص) بود و در هنگام هجرت حضرت محمد(ص) از مکه به مدینه حضرت علی(ک) را در بستر خواب خود گذاشت تا مشرکین خبر نشوند که آن حضرت(ص) هجرت کرده است و نیز مال امانت های مردم که در نزد حضرت محمد(ص) بود به صاحبان شان بسپارد حضرت علی(ک) به بسیار شجاعت و مردانگی این وظیفه را انجام داد و بعد از تسلیمی مال امانت های مردم به مدینه هجرت کرد .

حضرت علی(ک) در تمام غزوات حضرت محمد(ص) اشتراک کرده بود و تنها در غزوۀ تبوک حضرت محمد(ص) او را در مدینه گذاشت . در غزوۀ بدر بتاریخ 17 رمضان سال دوم هجری(624 میلادی) تعداد زیاد از مشرکین و کافران را از بین برد. در غزوۀ احد

ماه شوال سال سوم هجري(625 ميلادي) شجاعت خود را آشكار سخت واولين شخصي بود كه به حضرت محمد(ص) خورا رسانيد . ودر غزوه خيبر ماه محرم سال هفتم هجري(629 ميلادي) از خود شجاعت نشان داد وقلعه تاريخي خيبر را فتح كرد وبه فاتح خيبر مشهور شد. ودر جنگ نهروان باخوارج كوفه وبصره كه به مشوره اصحاب كرام صورت گرفت نيز پيروز گرديد .

درسال 4. هجري(661 ميلادي) (دو) نفر از خوارج بنام هاي بركت بن عبدالله وداود بن بكرا با عبدالرحمن بن ملجم عهد بستند كه در شب 18 رمضان سال 4. هجري(661 ميلادي) حضرت علي(ك) ، معاويه و عمرو بن عاص حاكم مصر را در يك وقت به قتل برسانند بركت بر معاويه زخم جزيي زد . داود دران شب عمرو بن عاص كه به مسجد نرفته بود خطيب مسجد را به قتل رسانيد وعبدالرحمن بن ملجم بتاريخ 18 رمضان سال 40 هجري(661 ميلادي) حضرت علي(ك) را در وقت اداي نماز صبح به شهادت رسانيد ودوره درخشان خلفاي راشدين به پايان رسيد .

2 - امامت امام حسين (ع) :

مولانا امام حسين پسر حضرت علي(ك) خليفه (چهارم) اسلام درسال چهارم هجري(626 ميلادي) مدينه منوره تولد گرديد مادرش فاطمه الزهرا دختر حضرت محمد(ص) بود كه پيامبر(ص) شخصا درگوش او آذان داده واورا بسيار دوست داشت .اسم وكنيه او ابو عبدالله ولقب او سيد، ولي و مبارك است . حضرت محمد(ص) وحضرت علي(ك) هر (دو) در تعليم وتربيت امام حسين بسيار زياد كوشش كردند .

حضرت امام حسين همه ساله به حج ميرفت و آن مسافت را پياده طي مينمود. تعداد زيادي ازمسلمانان در كوفه بعد از شهادت حضرت علي(ك) به پسر بزرگ او امام حسن بيعت كردند اما امام حسن قبول نكرد واستعفاء داد وبا معاويه صلح كرد واز فعاليت سياسي كنار رفت وبعد از رحلت او درسال 49 هجري(669 ميلادي) شييعيان امام حسين پسر (دوم) حضرت علي(ك) را به خلافت رسانيدند و به او بيعت كردند .

معاويه در وقت حكامراني خود پسر خود يزيد را خواست وبرايش گفت :كه از (چهار) نفرمرا هراس است : 1- امام حسين پسر علي 2- عبدالله بن زبير 3- پسر عمر 4- عبدالرحمن بن ابوبكر .

وقتیکه یزید پسر معاویه در سال 61 هجری قمری (681 میلادی) بقدرت رسید امام حسین بن علی و عبدالله بن زبیر به او بیعت نکردند و مردم کوفه و بصره نیز پیام ها را به امام حسین روان کردند و او را به رهبری خود دعوت نمودند که به کوفه بیاید و بر ضد بنی امیه قیام کند. یزید از این موضوع خبر شد و آمادگی می گرفت و عبدالله بن زیاد را به کوفه فرستاد. عبدالله بن زیاد طرفداران امام حسین را به قتل رسانید و مسلم بن عقیل که بنام امام حسین بیعت می گرفت از طرف عبدالله بن زیاد تعقیب میشد بتاريخ 3 ذي الحجه سال 61 هجری (681 میلادی) او را دستگیر کرد و به شهادت رسانیدند حضرت امام حسین از این موضوع خبر نداشت و بتاريخ 8 ذي الحجه سال 61 هجری (681 میلادی) از مکه به طرف کوفه حرکت کرد و از حرکت او یزید بن معاویه خبر شد حر بن یزید ریاحی را با (يك هزار) نفر را در راه امام حسین فرستاد این هر (دو) در منطقه کربلا با هم مقابل شدند حر به امام حسین گفت که باید ازین جا فرار کنی. اما حضرت اما حسین يك نامه را به قیس بن مسهر داد که به سلیمان خزاعی برساند ولي قیس از طرف طرفداران عبدالله بن زیاد دستگیر شد و او را از بام قصر یزید به پایین انداختند و به امام حسین نامه نوشته کردند که باید به یزید بیعت کنی. امام حسین در جواب نوشت: که با عمرو بن سعد بن وقاص سپهسالار یزید ملاقات میکنم ولي طرفداران عبدالله بن زیاد قبول نکردند و بتاريخ 8 محرم سال 61 هجری (681 میلادی) آب را بالای حضرت امام حسین قطع کردند.

حضرت امام حسین یاران خود را امر کرد که زمین را بکنند یاران چنین کردند آب شیرین دران دشت پیدا شد عبدالله بن زیاد ازین موضوع خبر شد امر کرد که او را ازین آب نیز بی نصیب سازند و به تعداد (17 هزار) نفر دیگر را به آنجا فرستاد و صحنه را به آن حضرت تنگ ساخته و امام حسین را محاصره کردند و به امام حسین پیشنهاد کردند که یا به یزید بیعت کن و یا قتال؟ راه (سوم) وجود ندارد امام حسین قتال را انتخاب نمود. و یاران خود (32) نفر سوار و به تعداد (40) نفر پیاده بودند آرایش جنگی داد و زهیر بن ریاقین را بر سمت راست و حبیب بن مظاهر را به سمت چپ گماشت و پرچم را به برادرش عباس سپرد و خود و همراهانش برابر خیمه ها استادند جنگ در گرفت یاران امام یکی بعد دیگری جام شهادت نوشیدند عبدالله بنام امام حسین، قاسم بن امام حسن، ابوبکر بن امیر المومنین، عمر بن علی، عباس بن علی معروف به ابوالفضل، شهزاده علی اکبر بن امام حسین، علی اصغر بن امام حسین هر يك تعداد زیادی از دشمن را هلاک ساختند و بعدا خودشان هم جام شهادت نوشیدند صرف ذین العابدین که دران وقت بیمار بود امام حسین او را وصی و ولي خود تعیین کرد و گفت: امانتی را که از جد بزرگوارم در نزد من است به تو می سپارم و خود با اهل بیت وداع کرد و به میدان جنگ رفت. آنگاه

مالك بن بشرکندی بالایی حضرت امام حسین حمله کرد و او را زخمی ساخت و در زمین نشست و زخم را بسته کرد و کودک خود را در دامن خود گرفت در آن وقت يك مرد بی عاطفه به آن کودک تیر زد و کودک را به شهادت رسانید . امام حسین آب خواست چون آب را به دهن نزدیک ساخت حصین بن نمیر بر آن حضرت تیر زد و به دهنش خورد و مانع نوشیدن آب شد و قدح را رها کرد. میخواست به طرف آب برود يك تیر بر دوش آن حضرت اصابت کرد امام حسین تیر بیرون کشید شخصی بنام زرعه بن شریک تمیمی شمشیر بر آن حضرت فرود آورد امام دست خورا سپر قرار داد شمشیر بر دستش فرود آمد سنان بن اوس با نیزه بالایی امام حسین حمله کرد و آن حضرت به زمین افتاد درین لحظه خولی بن یزیداصبحی از شقی ترین افراد از اسب پایان شد خواست سر آن حضرت را جدا کند دستش لرزید نتوانست و برادرش بنام شیل پیاده شد سر امام حسین را جدا کرد به این ترتیب بتاریخ (10) محرم سال 61 هجری (10) اکتوبر سال 681 میلادی) حضرت امام حسین (رض) با (72) تن از یاران خود به شهادت رسید . از شهادت نواسه پیامبر (ص) تمام مسلمانان غمگین شدند .

امام حسین برای اصلاح دین جدش قیام میکند و به شهادت میرسد که شهادت اوسمبول والگوی خوب برای همه عصرها و نسل ها است . شهادت جنگ نیست ، بلکه رسالت است ، سلاح نیست ، بلکه پیام است . خون امام حسین مایه حیات بخشی است که در گذرگاه زمان بر کالبد ملت ها دمیده میشود و آنها را به زنده گی فرا میخواند . این شهادت در راه تامین عدالت و احیای مجدد دین بود و به بازمانده گان درس حماسه آفرینی و سنت جهاد علیه ستمگران را به ارمغان گذاشت . و پیامد قیام عاشورای امام حسین (رض) عبارت اند از :

قیام امام حسین بر مسلمانان جهان سنت گذاشت تا بر ضد نظامهای فاسد و ستمگر چون یزید قیام کنند.

- 1- درس وفا و پایداری در راه خدا و احیای مجدد دساتیردین اسلام.
- 2- تصمیم و اراده محکم امام حسین بعد از رسیدن نامه اهل کوفه.
- 3- مستحق و بر حق بودن و شایستگی آن حضرت در احراز امارت مسلمانان
- 4- قیام امام حسین در مقابل مظالم و ستمگری یزید به ره روان راه حق سرمشق جاویدان بود .
- 5- امام حسین با ریختن خون معصوم خویش سرزمین خشک و سوخته کربلا را آبیاری نمود که بعدها پایگاه عظیم مسلمین جهان گردید.

- 6- بعد از شهادت امام حسین کوفیان پیمان شکن پشیمان شدند. و از بی وفایی خود توبه کردند و به غرض خون خواهی امام حسین قیام ها را به راه انداختند .
- 7- مردم مدینه بر ضد یزید قیام کردند یزید شخصی را بنام مسلم بن عقبه بخاطر سرکوب آنها فرستاد و مدت (3) روز در مدینه قتل عام جریان داشت . این حادثه باعث گرایش ها در بین شیعیان گردید که ذیلا به آن میپردازیم :

جنبش مختاریه :

مختار بن عبید ثقفی بخاطر انتقام گرفتن خون امام حسین در سال 66 هجری (685 میلادی) بالای کوفه حمله کرد و کوفه را گرفت و جنبش خود را بنام (سومین) پسر حضرت علی (ک) یعنی برادر تنی امام حسین محمد معروف به ابن الحنفیه آغاز کرد . محمد را از آن جهت ابن الحنفیه میگویند که مادرش از قبیله بنو حنفیه بود .

مختار ابن الحنفیه را مهدی اعلان کرد یعنی امام نجات بخش که احیاء کننده حقیقی اسلام ، گستراننده عدالت بر روی زمین و رهایی دهنده ستمدیده گان از ظلم و ستم است .

این جنبش با موالی اعتماد کرد موالی یعنی گرونده گان غیر عرب به دین اسلام بودند که در دوره امویان مانند مسلمانان درجه دوم رفتار میشد و با مسلمانان عرب حقوق مساوی نداشتند و یک طبقه محروم اجتماعی در کوفه بودند و خواستار مساوات در بین مسلمانان شدند و به جنبش مختاریه پیوستند و بر ضد امویان قرار گرفتند و خود را شیعه المهدی مینامیدند آنها پیروزی زیاد بدست آوردند اما بعد از مرگ مختار در سال 67 هجری (681 میلادی) و مرگ ابن الحنفیه در سال 81 هجری (700 میلادی) این جنبش تحت نام کیسانیه تا قیام عباسیان در تاریخ شیعه نقش مهم داشت .

جنبش توابعیه :

این جنبش به رهبری سلیمان بن صرد بعد از شهادت امام حسین بوجود آمد که اعضای آن از سن (60) سالگی به بالا بودند که تعداد آنها به (شصت هزار) نفر میرسید این گروه عبیدالله بن زیاد را از کوفه خارج ساختند و کوفه را گرفتند اما بعد از یک سال رهبر این گروه یعنی سلیمان کشته شد و این گروه نیز پراکنده گردید .

جنبش کیسانیه :

از میان جنبش مختاریه يك شاخه تندرو هم از لحاظ عقیده و هم از لحاظ سیاسی جدا شدند که بنام کیسانیه یاد میشدند این جنبش از گروه های متعدد تشکیل شده بود از علویان حنفی یا افراد دیگری از خاندان بنی هاشم را امام خویش میشمردند و (سه) خلیفه پیش از حضرت علی(ک) را غاسب میدانستند .

و معتقد بودند امت اسلام با قبول حکومت و خلافت (سه) خلیفه قبل از حضرت علی(ک) قدم به راه اضمحلال گذاشته اند . همچنان آنها علی و (سه) فرزندش هر يك حسن ، حسین و محمد را (چهار) امام اصلی خود وجانشینان پیامبر(ص) میدانستند که آنها از جانب خداوند(ج) به امامت تعیین شده اند. و آنها دارای سجایای نیکو و صفات خارق العاده هستند

کیسانیه عمدتاً متکی به پشتیبانی موالی مسلمان شده جنوب عراق ، ایران ، عراق و دیگر نقاط بودند . آنها با محکوم دانستن خلفای پیش از علی(ک) و بنی امیه به عنوان غاصبین حقوق علی و فرزندان او با عزم باز گردانیدن پیشوایی عملی امت اسلام به علویان ، يك سیاست فعال ضد حکومتی را در پیش گرفته بودند .

این گروه به رهبری ابوامره نسان که پیرو ابن الحنفیه بود فعالیت میکردند ابوامره رئیس محافظین مختاریه بود ولی بعد از او این گروه به (سه) بخش تقسیم شدند که عبارت اند از :

1- کربیه :

این گروه به رهبری ابوکرب معتقد بودند که ابن الحنفیه وفات نکرده و در کوه رضوان (ایران) میاشد و غیبت اختیار کرده است و بعداً به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد و عدالت را تأمین میکند .

2- هاشمیه :

این گروه به رهبری اخیان السراج معروف به ابوالهاشم به مرگ ابن الحنفیه معتقد بودند و بر ضد امویان تبلیغ میکردند و خود را به حضرت عباس کاکای پیامبر(ص) نسبت میدادند به عباسیان بیعت کردند و پیروزی زیاد بدست آوردند ولی به (چهار) گروه تقسیم شدند که عبارت اند از :

الف- بیانیه :

این گروه به رهبري بیان بن سمعان التميمي فعالیت میکردند این گروه در اول میگفتند که ابوالهاشم زنده است ولي مخفي میباشد و بعدا به عنوان مهدي خواهد آمد اما بعدها میگفتند خداوند(ج) بیان را به پیامبري برگزیده است و تعدادي هم به امامت بیان معتقد بودند .

ب- کیساتیه خالصه :

این گروه امامت را منحصر به خاندان ابن الحنفیه میدانستند و معتقد بودند که سر انجام او به حیث مهدي ظهور خواهد کرد .

ج- راوندیه :

این گروه میگفتند که هاشم پسر ابن الحنفیه قبل از وفات خود حق امامت را به محمد بن علي در خاندان بني عباس تقيض کرده است که باعث بقدرت رسیدن عباسیان شد و بعد از محمد پسرش ابراهیم را به امامت قبول کردند او ابتداء بنام هاشمیه و بعدا بنام عبدالله راوندیه معروف شد .

د- حربیه یا حارثیه :

این گروه بنام رئیس شان عبدالله بن الحرب یا حارث لکندي بنام حربیه یاد میشدند این گروه طرفدار خاص عبدالله بن معاویه نبیره جعفر بن ابی طالب برادر حضرت علي(ك) بودند آنها میگفتند که بعد از مرگ ابوالهاشم امام مرحوم پسر کاکای حود معاویه را جانشین خود ساخت . بعدا این گروه نیز به (دو) بخش تقسیم شد . که عبارت اند از :

یکی- حربیه جناحیه :

این گروه طرفدار امامت معاویه از خاندان حضرت علي(ك) بودند که باید بقدرت برسند .

دیگری- ریاحیه :

این گروه طرفدار عباسیان بودند که باید بقدرت برسند و بخاطر پیروزي عباسیان بسیار فعالیت میکردند .

3 - امامیه :

درمیان شاخه های عمده شیعه یکی هم امامیه بود این فرقه که میراث کهن مشترک اسماعیلیان و اثنی عشریان است قایل به سلسلهء خاص از امامان نسل علویان حسینی بودند و سیاست صلح آمیز را در پیش گرفتند و از لحاظ عقیده تی از بعضی نظریات کیسانیه مانند محکوم ساختن پیشینیان حضرت علی(ک) در خلافت پیروی کردند .

فرقه امامیه مانند دیگر گروه های شیعه در کوفه متمرکز بودند رشته امامان خویش را از طریق یگانه پسر بازمانده حضرت امام حسین بن علی(ک) یعنی علی بن حسین ملقب به ذین العابدین پیروی میکردند .

3- مولانا ذین العابدین (ع) :

نام اصلی مولانا امام ذین العابدین . علی بن حسین است . کنیت او ابومحمد ملقب به ذین العابدین معروف به امام سجاد فرزند امام حسین بود که بتاريخ (5) شعبان سال 38 هجری(657 میلادی) در مدینه منوره و به روایتی در کوفه بدنیا آمد . مادرش بنام شهربانو دختر یزد گرد سوم پادشاه ساسانی ایران بود. همسر او بنام فطمه دختر حضرت امام حسن بن علی(ک) بود.

مولانا ذین العابدین بعد از شهادت پدرش امام حسین در دشت کربلا در راءس بازمانده گان ابلاغ پیام و قیام انتقام کشته شدن امام حسین را به عهده داشت شهادت امام حسین جنبش جدید را در کوفه بوجود آورد و بسیاری از مردم دچار پشیمانی و ندامت شدند و برای انتقام گرفتن خون امام حسین گناه خود را جبران کنند .

مولانا ذین العابدین بعد از شهادت پدرش امام حسین در سال(61) هجری(681 میلادی) به سن (23) سالگی به امامت رسید او چون بیوفایی مردم کوفه و ظلم و ستم یزید دیده بود تا حد امکان از درگیری سیاسی دوری اختیار کرد و به عبادت و پرهیزگاری مشغول بود. هنگامیکه مردم مدینه در سال(63) هجری(682 میلادی) برضد یزید قیام کردند امام ذین العابدین از شهر خارج شد و به عبادت مشغول گشت به اساس زهد، تقوا و پرهیزگاری او بود که به ذین العابدین مشهور شد .

مولانا امام ذین العابدین شب ها برای بینوایان طعام میداد و خود را معرفی نمیکرد و بینوایان نمیدانستند که او کی است . مولانا ذین العابدین در سال (95) هجری (713 میلادی) بعد از (33) سال امامت چشم از جهان پوشید که در همان شب تعداد زیادی از بینوایان بدون طعام ماندند و بعد از آن آنها درك کردند که او امام ذین العابدین بود .

4 – مولانا امام محمد باقر(ع) :

نام اصلي مولانا امام محمد باقر ، محمد بن علي بن حسين بن علي(ك) بن ابي طالب . كنيت او ابو جعفر و لقب او باقر است که روز جمعه ماه رجب سال (57) هجری (577 میلادی) در شهر مدینه بدنیا آمد. مادرش فاطمه دختر امام حسن بن علي(ك) بود.

مولانا امام محمد باقر هنوز كودك خورده سال بود که خانواده اش گرفتار واقعه كربلا شدند و بعد از وفات پدرش در سال (95) هجری (713 میلادی) به امامت رسید و لقب باقر العلوم به او داده شد که معنی آن احاطه بر تمام علوم است. میگویند که این لقب را حضرت محمد(ص) برایش داده است درین مورد روایت است که قاضی نعمان میگوید که: ((جابر بن عبدالله سلمندترین صحابه پیامبر(ص) که هنوز زنده بود در مسجد نبوی نشسته بود و گفت ای جابر تو مردی را از خاندان من ملاقات میکنی که هم نام من است و سیمایش به سیمای من میماند او علم را میشگافد او باقر العلوم است . پیامبر(ص) به جابر گفت خداوند(ج) به او نور حکمت عطاء میکند پس چون او را دیدی سلام مرا برایش برسان .)) .

مولانا امام محمد باقر در حضور برادرانش يك صندوق مملو از اسلحه و کتاب از رسول خدا از پدرش دریافت کرد که نشانه بزرگ اقتدار و قدرت او بود که شامل شمشیر، زره ، کلاه و يك نیزه کوتاه که به پیامبر(ص) تعلق داشت.

مولانا امام محمد باقر تمام کوشش خود را در جنبه های دینی پیروان خود ساخت و از فعالیت های سیاسی کناره گیری نمود . او صفات، سجایا و وظایف امامان را به عنوان رهبر روحانی جامعه مطرح ساخت و نیز اعتبار ابداع اصل تقیه ، یعنی پنهان داشتن

عقیده واقعی از روی احتیاط در شرایط نا مساعد ، به وی میرسد که بعدها هم اسماعیلیان و هم اثنی عشریان آنرا پذیرفتند.

مولانا امام محمدباقر با تایید بر نص امامت مقصودش آن بود که امام مرجعیت و اقتدار خود را از خداوند (ج) میگیرد نه از يك عامل انسانی و یا از بیعت مردم عادی. گذشته از آن چون اقتدار و مرجعیت امام از عالم بالا از جانب خداوند (ج) است (علم حقیقی تنها به امامان از خاندان پیامبر (ص) اختصاص دارد نه به همه امت پیامبر (ص) .

با سعی و تلاش مولانا امام محمدباقر عده زیادی از محدثین و فقه های معروف آن وقت به حلقه پیروان او پیوستند و مکتب فقهی و کلامی که در اسلام بوجود آمده بود معاصر او است . امام محمدباقر در حقیقت اولین امام از سلسله حسینی بود که پیروانش او را به عنوان ناقل حدیث میدانستند و او اولین امامی است که به نظامندی کردن تعالیم دینی پرداخت .

مولانا امام محمدباقر به این عقیده بود که نهاد امامت ماهیتا ارثی است و متکی بر قیام و خروج امام نیست قدرت مکتب امام محمدباقر اعتقاد بر این امر بود پیامبر (ص) علنا و آشکارا حضرت علی (ک) را با نص بر جانشینی خود برگزیده است . معنی سخن آن بود که اقتدار حجت امام متکی به این نیست که عده از مردم او را برگزیدند یا به او بیعت کنند . موروثی بودن نص امامت نکته قطعی در عقیده ما بود به علت منصوص بودن امام علم موروثی به او اعطا شده است که این علم ، علم حقیقی است . به این ترتیب امام محمدباقر مکتب فقی جدیدی را بنیاد گذاشت که مذهب اهل بیت بود که سر چشمه فقه اسماعیلی و اثنی عشری است . فقه اسماعیلی در مصر و فقه اثنی عشری در بغداد و قم تدوین گردیده است .

به نظر مولانا امام محمدباقر ، امام مانند نبوت امر الهی و مبتنی بر قرآن است و نظریات خود با تایید نهادن بر احادیث نبوی روشن میسازد بر آیه (55) سوره (5) تاکید میگذاشت: ((انما ولیکم ورسوله والدين آمنو الدين یقیمو الصلوة ویوتون الذکات وهم راکهون .)) ترجمه : همانا ولی شما خداوند (ج) و پیامبر او و مومنان هستند که نماز بر پای میدارند و زکات میدهند و آنها رکوع کننده گان هستند . امام محمدباقر در تفسیر این آیه مبارکه معتقد است که حضرت محمد (ص) همراه یهودان بود که این آیه نازل شد و پیامبر (ص) به مسجد رفت که علی (ک) در مسجد نماز میخواند .

همچنان مولانا امام محمدباقر با تاکید آیه (3-5) و آیه (5-7) : ((الیوم اکملت لکم دینکم و الممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا .)) ترجمه : امروز دین شما را به اكمال

رسانیدم و نعمت خود را به شما تمام و اسلام را دین شما بر گزیدم . که این آیه وقتیکه در غدیر خم پیامبر (ص) علی (ک) را به امامت منسوب کرد نازل شد .

همچنان مولانا امام محمدباقر آیه (4) سوره (59) را گوا میاورد که آیه چنین است : ((یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم .)) ترجمه : ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خداوند (ج) را و اطاعت کنید رسول او را و صاحبان امر را . امام محمدباقر در تفسیر این آیه میگوید که : اول الامر امامان اهل بیت است و اطاعت از آنها واجب میباشد زیرا که خداوند (ج) آنها را از اهل علم قرار داده است .

مولانا امام محمدباقر در سال (114) هجری (733 میلادی) بعد از (20) سال امامت به عمر (57) سالگی چشم از جهان پوشید .

انقسام شیعیان در زمان امام محمد باقر (ع) :

شیعیان در زمان امام محمدباقر به (سه) حصه تقسیم شدند که عبارت اند از

1- نهضت حسینی :

نهضت حسینی تحت رهبری عبدالله بن الحسن المتنا بن علی شروع به فعالیت نمود این نهضت که مانند جنبش زیدیه پس از امامت امام محمدباقر اهمیت زیاد یافت و در واقع محمد پسر عبدالله معروف به نفس الزکیه آغاز شد.

2- نهضت زیدیه :

این نهضت از طرف زید بن علی (ذین العابدین) برادر تنی امام محمدباقر رهبری میشد. وبا واصل بن عطا یکی از بنیان گذاران مکتب معتزله که يك جنبش دینی و سیاسی بود همکاری داشته است . زید تعلیم میداد امام عادل جانشین امام غیر عادل شود این تعلیم غلط است زیرا که امام همیشه عادل است

همچنان زید به این عقیده بود که :

- به امام مهدی و نص امام دلچسپی نداشت .
- هر يك از اعضاي اهل بیت میتواند ادعای امامت کند .
- امام باید قادر به خروج به خروج علیه حکومت ظالم و غاصب باشد و برای احقاق حق خود شمشیر بر گیرد .
- اصل تقیه (مخفی) در سیاست و خط مش او جای نداشت .

- طرفداري از اجتماع امت يعني سقيفه بني ساعده بخاطر جانشيني پيامبر(ص) ميکورد .

2- باقریه (امام محمدباقر) :

مولانا امام محمد باقر توجه خود را به صفات الهي ائمه معطوف داشت . و اصول ها ئيکه امام محمدباقر براي امام پيشنهاد کرد قرار ذيل است :

- 1- تقيه(مخفي) يعني پنهان داشتن مذهب در شرايط نا مساعد .
- 2- نص امامت يعني امام بايد از طرف امام قبلي نص (جانشين) شود .
- 3- گردآوري احاديث بر اساس گفته امامان و ائمه اطهار استوار است .
- 4- بنیان گذار علم فقه اسلامي .

انقسام شيعيان بعد از امام محمدباقر (ع)

بعد از رحلت امام محمد باقر شيعيان به (چهار) دسته تقسيم شدند که عبارت اند از :

- 1- باقریه
- 2- نفس الذکيه
- 3- مغيريه
- 4- جعفریه

1- باقریه :

اين گروه در انتظار بازگشت امام به عنوان مهدي ماندند يعني عقیده داشتند که امام زنده است و اگر وفات کرده باشد دوباره به عنوان مهدي ظهور ميکند.

2- نفس الذکيه :

اين گروه به نفس الذکيه (خون پاک) که از اعقاب حضرت امام حسين بن علي (ک) بود، پيوستند در دوره امامت امام جعفر صادق نيز جنبش محمد نفس الذکيه اهميت داشت اين جنبش در زمان پدر محمد يعني عبدالله نواده حضرت امام حسن بن علي بن ابي طالب آغاز شد. عبدالله پسرش محمد را از زمان تولدش براي نقش مهدي نامزد کرده بود، متاسفانه اين جنبش به علت نداشتن سازمان و تشکيلات مناسب در سال 145 هـ ق (762م) توسط عباسيان شکست خورد.

3- مغیره و منصوریه :

دسته سوم بیعت خود را به مغیره و منصوریه افگندند. مغیره بن سعید از جمله متفکران غالی و منصور عجلي خداوند (ج) به مشخصه هاي انساني توصیف کرده اند. مغیره میگفت که: ((خداوند مردی است از نور که تاجی از نور بر سر دارد.)) منصور خود را وصی امام محمد باقر میگفت و بعد از امام محمد باقر ادعا امامت کرد و بعداً ادعایی پیغمبری نموده و گفت: ((به آسمان سعود کردو در آنجا خداوند (ج) بر سر او دست کشیده و به زبان سریانی به او سخن گفته است و او را به پیغمبری به زمین فرستاده است.)) و میگفت: ((پس از او تا شش نسل در اولادش پیامبر خواهد بود و هفتمین آن مهدی خواهد بود)) او عشر و رساخیز را انکار میکرد و بهشت و دوزخ را با تعبیر رمزی تجارت جهانی میدانست.

4- جعفریه :

گروه از پیروان وفادار به امام محمد باقر فرزند بزرگ او را به نام ابو عبدالله جعفر ملقب به صادق را به امامت برگزیدن و او را به نام امام منصوص از جانب پدرش امام محمد باقر شناختند.

5- امامت امام جعفر صادق (ع) :

اسم مبارك شان جعفر بن محمد باقر لقبش صادق است که بتاريخ 17 ربیع الاول سال 80 هجري (699 میلادی) در شهر مدینه تولد گردیده است مادرش مروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق میباشد. که در سال 114 هجري (733 میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسید .

فرقه امامیه در دوره امامت امام جعفر صادق فوق العاده گسترش یافت و یکی از جماعت های بزرگ دینی درآمد. امام جعفر صادق دانشمندترین امامان حسینی و معلم و الامقام بود در دوره امام جعفر صادق عباسیان توانستند امویان را سقوط دادند ابو مسلم خراسانی که امویان را از قدرت انداخت از امام جعفر صادق دعوت کرد که خلافت اسلامی را قبول کند اما امام جعفر صادق این پیشنهاد ابو مسلم خراسانی را قبول نکرد .

در دوره امامت امام جعفر صادق زید بن علی برادر تنی امام محمدباقر و کاکای امام جعفر صادق در مخالفت حکومت قرار گرفت و گفت : ((حکومت ظالم به حکم جامعه مسلمان برطرف شود و امام عادل را جانشین آن سازد و این نظریات با عقاید خوارج کوفه نزدیک بود و گفت اگر امامی میخواهد به امامت شناخته شود باید مدعی خویش را علناً اعلان کند ...)) به هر حال جنبش زیدیه بعد از قیام نافرجام زید در سال 122 هجری (740 میلادی) در کوفه زنده ماند این جنبش در نیمه دوم قرن سوم هجری (نهم میلادی) به تشکیل دو دولت یکی در یمن و دیگری در شمال ایران در کرانه های دریای خزر که بنام دیلم یاد میشد موفق شدند .

عباسیان که از این قیامها درس خوبی آموخته بودند نه تنها در کوفه بلکه در مناطق دور دست خراسان فعالیت های خود را زیاد ساختند . و در سال 132 هجری (750 میلادی) بقدرت رسیدند . قیام عباسیان نقطه عطفی در تاریخ اولیه اسلام بود که با آن تغییرات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی در نظام جدید پدید آمد و همچنان تمایز میان مسلمانان عرب و موالی (مسلمانان غیر عرب) از بین رفت . با وجود آنهم عباسیان منبع و سرچشمه یاس و ناامیدی شیعیان که همه چشم به انتظار آن بودند که فردی از خاندان علی (ک) بر مسند خلافت بنشیند . گردید . زیرا که عباسیان بعد رسیدن بقدرت به تعقیب و آزار پیروان شیعیان و علویان پرداختند به همین سبب اندیشه های ضد عباسی بوجود آمد . در چنین حالت و شرایط امام جعفر صادق یگانه نقطه اتکا و محور تجمع و کانون بیعت شیعیان شد . امام جعفر صادق سنت صلح گرایی امامیه را ادامه میداد و به عنوان عالم دینی شهرت جهانی یافت . او از جمله ناقلان ثقه حدیث بود و از سبب سلسله احادیثی که که زنجیره اسناد آنها به او میرسید مورد قبول اهل سنت نیز بود . علاوه بر این او فقه را تعلیم میداد و اعتبار تاسیس مذهب فقهی شیعه امامی . پس کارهای اولیه پدرش به او میرسید و بنام او مذهب جعفری خوانده میشود . امام جعفر صادق به عنوان مرجع تعلیم نه تنها مورد قبول پیروان شیعه خود بود بلکه بسیاری مسلمانان دیگر که متقی و پارسای مدینه و کوفه نیز به تعلیمات او به دیده قدر مینگریستند و بسیاری از متفکران و برجسته ترین علمای فقه و حدیث به دور او جمع شدند .

امام جعفر صادق مفهوم اساسی اصل عقیده به امامت را ، که بعدها از اصول عقاید اثنی عشریان و اسماعیلیان شد ، پرداخت . اصل عقیده شیعه امامیه برین اعتقاد نهاده شده بود که بشر پیوسته و تا ابدالابد نیاز به امام و پیشوایی که هدایت یافته از سوی خداوند (ج) . معصوم و بری از گناه باشد و بعد از پیامبر (ص) به عنوان معلمی موثق بتواند او را در همه مسائل و امور روحانی و معنوی رهنمائی کند ، دارد . پیشوایی دینی و حکمرانی دنیوی حق امام است اما پیشوایی و امامت او وابسته به حکومت عملی او نیست . و علاوه بر این

چنین تعلیم میداد که پیامبر اسلام خود علی(ک) رابه عنوان وصی و جانشین خویش منصوب کرده است واین امر به فرمان الهی ونص صریح انجام گرفته است و بعد از علی(ک) امامت میبایست با نص از پدر به پسر در میان فرزندان علی(ک) وفاطمه منتقل گردد وپس از امام حسین درمیان فرزندان او تا آخرادامه یابد. این امام علوی حسینی که یگانه امام محق و مشروع در هر برهه ای از زمان است . دارای علم خاص است و معنی ظاهر وباطن قرآنکریم و پیام اسلام میداند . در حقیقت جهان نمیتواند بدون چنین امامی که حجت خداوند(ج) بر روی زمین است ، باقی بماند . شناخت امام حقیقی واطاعت از او وظیفه محض هر مؤمن است .

امام جعفرصادق با این عقیده توانست تشیع را پس از شکست های متعدد آن در گذشته. بر مبنای عدم درگیری سیاسی ، استواری واستحکام بخشید زیراکه اکنون دیگرلازم نبود که برای اظهار واعلام حق ومدعای خویش امام بر امامت ورهبری ، علیه حکومت مستقروقت قیام کند . به عباره دیگرنهاد امامت وخلافت از جنبه عقیده تی از یکدیگر جدا شد.

عده از متفکران غالی نیزبه حلقه یاران امام جعفرصادق جذب شدند اما امام جعفرصادق پندارهای عناصر تندرو این گروه را از پیروان خود در محدوده قابل اغماض نگهداشت . بر جسته ترین این گروه ابوالخطاب اسدی بود . که از معروف ترین غلات اولیه شیعه به شمار میرفت. امام در آغاز ابوالخطاب را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد اما ابوالخطاب شروع به نشر اندیشه های تندروانه وغلوآمیزدرباره امام نمود با گذشت زمان ابوالخطاب پیروانی پیدا کرد که خطابییه خوانده میشد که خط و مش انقلابی را در پیش گرفتند که با موضوع کناره جویی و صلح خواهی امام در تضاد بود در نتیجه مولانا امام جعفرصادق مجبوربه طرد وانکار او شد . درسال 138هجری ق(755 م) ابوالخطاب و طرفداران او در مسجد کوفه جمع شدند وقصد شورش را داشتند اما مورد حمله قوای دولتی قرار گرفتند و قتل عام شدند . بعد از کشته شدن ابوالخطاب ، خطابییه به چندین گروه تقسیم شدند که يك تعداد از خطابییه ها به دور فرزند بزرگ امام جعفرصادق که اسماعیل نام داشت جمع شدند به همین خاطر اسماعیلیه نخستین رابا خطابییه یکی میدانند.

امام جعفرصادق درسال 148هجری(767میلادی) بعد از(34) امامت درگذشت که بعداز وفات او اختلافات در بین شیعه بوجود آمد گروهی پسر بزرگ امام جعفرصادق که اسماعیل نام داشت وقبل امام جعفرصادق نص امامت را به او داده بود بیعت کردند . گروهی دیگر از امام موسی کاظم پسر دیگر امام جعفرصادق تابعیت کردند وگروهی هم

از محمد پسر اسماعیل پیروی نمودند به این ترتیب بعد از رحلت امام جعفر صادق پیروان او به (شش) گروه تقسیم شدند که عبارت اند از:

1 - نا ووسیه :

این گروه منکر رحلت امام جعفر صادق بودند و به مهدی بودن او معتقد بودند رهبری این گروه را عبدالله بن النّاوس به عهده داشت به همین سبب بنام ناووسیه یاد میشدند .

2 - شمیطیه :

تعداد این گروه کم بود آنها به امامت محمد بن جعفر صادق معروف به دیباج برادر کوچک و تنی موسی کاظم معتقد بودند اینها نیز بنام رهبر خود یحی الشمیطیه خوانده شدند.

3- افطحیه :

بیشتر پیروان امام جعفر صادق به بزرگترین فرزند او عبدالله افطح برادر تنی امام اسماعیل گردن نهادند . عبدالله مدعی بود که پدرش نص (دوم) امامت را بنام او کرده است که پیروانش را به همین سبب افطحیه میگفتند .

5- اثنا عشریه :

وقتی که عبدالله برادر امام اسماعیل (70) روز بعد از پدرش وفات کرد اکثریت پیروان او به موسی کاظم پیوستند و اثنا عشریه را تشکیل دادند .

6- اسماعیلیه خالصه :

این گروه معتقد بودند که اسماعیل بعد از رحلت پدرش وفات کرد مگر بعد از آن کسی را به امامت نپذیرفتند .

7- مبارکیه :

این گروه میگفتند که اسماعیل در زمان حیات پدر خود فوت کرده است اما امام جعفر صادق بعد از مرگ اسماعیل نص امامت را بنام محمد بن اسماعیل کرده است و آنها

ادعا نمودند که نص امامت بعد از امام حسن و امام حسین از برادر به برادر منتقل نمیشود به همین جهت امام موسی کاظم را قبول نداشتند. و اولاد امام اسماعیل بن امام جعفر صادق نسلاً بعد نسل و نصاً بعد نص امام هستند واجب است بشناسی آنها را و در غیر آن در گمراهی هلاک خواهی شد. این گروه را بخاطری مبارکیه میگفتند که لقب امام اسماعیل المبارکیه بود و اسماعیلیه نخستین بنام مبارکیه یاد میشدند .

ائمه مستور (امامان مخفی) :

نصیرالدین طوسی میگوید : پسران ائمه با تفویض روحانی انتخاب میشدند . این مسئله با بررسی جنبه دیگر آیین اسماعیلی یعنی فرق بین امام مستودع (فعال) و امام مستقر (امام ضروری) قابل حل است . کلام پیرمینویسد شخص امام مستودع یکی از فرزندان بزرگ امام است که بر تمام رمز و راز امامت آشنا است و با اجرای وظیفه بزرگترین فرد زمان خودش میباشد . لیکن وی از طریق موروثی صاحب امامت نه شده است چون ازین طریق کسی دیگری جزء سادات نمیتواند امام شود .

و امام مستقر امامی است که تمام حقوق امامت به او تفویض شده و هم این حقوق را به جانشین خود واگذار نموده است .

ستر در امام خطر در رابطه نزدیک با این آیین بود طبق این آیین ، بعضی از داعیان القاب و وظایف امام را اتخاذ میکردند در حالیکه امام واقعی ناشناس و مستور بود تا اعمال را اداره کند و افکار عمومی را بدون اینکه امام مستقر به خطر افتد، هدایت کند .

فرزند خوانده گان امام و خصوصاً قداچی ها وظایف امام مستودع را انجام نمیدادند ازینرو در فهرست دروزی ها آن نام هایی که اشاره به نسل و خاندان قداح دارد ائمه مستودع هستند. حالانکه بقیه ائمه مستقر میباشند سعید عبیدالله آخرین امام دوره خطر و آخرین قداچی نیز بود که در زمان مرگ او ابوالقاسم محمدالقائم جانشین او شد نه فرزند او بلکه امام مستقر بشمار میرفت.

6- امامت مولانا امام اسماعیل (ع) :

مولانا امام اسماعیل پسر امام جعفر صادق در سال 101 هجری (720 میلادی) در شهر مدینه بدنیا آمد لقبش المبارک بود و مادرش فاطمه بنت حسن بن علی بن ابی طالب است که 25 سال بزرگتر از برادر خود امام موسی کاظم بود .

اسماعیل با محافل سیاسی فعال پیروان پدرش ارتباط داشت و در سال 138 هجری ق (755 میلادی) در يك توطئه ضد عباسی اشترک داشت که این شورش از طرف ابوالخطاب به راه انداخته شده بود از قرار معلوم بین اسماعیل و ابوالخطاب تماس ها وجود داشت.

در مورد اسماعیل نظریات مختلف وجود دارد بعضی میگویند که اسماعیل در زمان حیات پدرش در سال 145 هجری (763 میلادی) وفات کرده است. و بعضی دیگر میگویند که اسماعیل تا سال 152 هجری (769 میلادی) زنده بود و در بصره دیده شده است و بعد از وفات پدرش وفات کرده است. این کار را پدرش بخاطری انجام داد که از آزار واذیت عباسی ها در امان باشد .

در اکثر منابع آمده است امام جعفر صادق اول اسماعیل را جانشین خود ساخت و نص امامت را بنام او کرد و اسماعیل قبل از وفات پدرش وفات کرد و امام جعفر صادق در مراسم تشیع جنازه او شاهدهی از دربار منصور خلیفه عباسی را دعوت کرده بود و امام جعفر صادق نص امامت را به محمد پسر اسماعیل منصوص کرد .

در ام الکتاب نوشته شده است که: ((امام اسماعیل با ابوالخطاب ارتباط داشت و بعد از مرگ ابوالخطاب که در سال 138 هجری (755 میلادی) اتفاق افتاد پیروان ابوالخطاب به دور اسماعیل پسر امام جعفر صادق جمع شدند و مذهب اسمعیلیه را بنیان گذاشتند. و خطابییه ها خود را فدای اسماعیل ساختند .))

اسماعیل بعد از رحلت پدرش امام جعفر صادق در سال 148 هجری (767 میلادی) به امامت رسید چون منصور خلیفه عباسی رفتار ظالمانه با امام اسماعیل داشت مولانا اسماعیل مجبور گردید شهر مدینه را ترک کرد و به سلمیه (در سوریه) رفت و خود را مخفی ساخت و از يك محل به محل دیگر میرفت و داعیان از مخفی گاه او با خبر بودند و از مولانا اسماعیل هدایت می گرفتند و به جماعت می رسانیدند و مولانا اسماعیل در رفع مشکلات پیروان خود به داعیان هدایت میداد .

ازینکه مذهب اسماعیلیه توسط اسماعیل پسر امام جعفر صادق، ابوالخطاب اساس گذاشته شد بعضی نظریات اسماعیلیان نخستین با خطابییه ها مشابهت دارد و به تاویل باطنی آیات قرآن کریم عقیده داشتند. مولانا اسماعیل در سال 158 هجری (775 میلادی) بعد از (10) سال امامت در سلمیه رحلت نمود .

7- امامت مولانا محمد بن اسما عیل(ع) :

محمد پسر اسما عیل پسر امام جعفر صادق (هفتمین) امام اسماعیلی است که در سال 121 هجری (738 میلادی) تولد گردید که (8) سال کلان تر از کاکای خود امام موسی کاظم بود. تعلیمات ابتدایی او در نزد پدرش اسماعیل و پدر کلانش امام جعفر صادق صورت گرفت .

مولانا امام محمد بن اسماعیل در دوران خلفای عباسی هر يك (منصور، مهدی ، هادی هارون الرشید ، امین الرشید و مامون الرشید) زنده گی میکرد که خلفای عباسی با اسماعیلیان مخالفت داشتند لذا مولانا امام محمد که در سال 158 هجری (775 میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسیده بود از ترس عباسیان مانند پدرش در ستر زنده گی میکرد و دعوت اسماعیلی توسط داعیان جاری بود. مولانا محمد به کشورهای سوریه ایران ، خراسان ، هند و غیره سفر کرد هدف او ازین سفر مخفی ساختن خود از دستگیری عباسیان ، تبلیغ مذهب اسماعیلی و دیدار پیروان خود بود .

مولانا محمد لقب (المکتوم) یعنی پنهان را به خود گرفت و رابطه خود را با مبارکیه کوفه حفظ کرده بود و داعیان را قندهار، هند، سند، هرات و دیگر مناطق فرستاد و خودش بخاطر تعقیب عباسیان در تقیه بود .

مولانا محمد سال های اخیر عمر خود را در خوزستان (جنوب غربی ایران) سپری نمود و در آنجا پیروان زیاد داشت و نام رمزی خود را (المیمون) گذاشته بود که پیروان او را میمونیه میگفتند .

مولانا محمد گاهی به کوه نهاوند (همدان امروزی) نزد منصور قاضی القضاات عباسی میرفت بعدا با ساره خواهر اسحاق بن عباس حکمران ری (تهران امروزی) ازدواج کرد که نام اصلی اوزینب بود . این دختر مانند زبیده خواهر هارون الرشید از جمله عقیده مندان و اخلاص مندان مولانا امام بود. که ثمره ازدواج آنها عبدالله ملقب به وفی احمد . محمد ملقب به رضی ، احمد ملقب به وفی ، قاسم ملقب به تقی و عبیدالله ملقب به مهدی است .

مولانا محمد در (ری) ایران زنده گی خوب داشت ولی جاسوسان عباسی از مقیم بودن مولانا امام در شهر ری آگاه شدند لذا هارون الرشید به اسحاق حکمران شهر ری نامه فرستاد که محمد پسر اسماعیل را دستگیر کنید اما حکمران از بودن مولانا امام محمد انکار کرد و مولانا امام را به نهاوند (همدان امروزی) فرستاد و قتیکه قوای هارون الرشید

به شهر ري آمدند امام محمد را نيافتند اسحاق حکمران شهر ري را زنداني ساختند و در زندان بقتل رسانيدند.

والي نهاوند که ابومنصور بن جوشن نام داشت از علاقه مندان مولانا امام محمد بود مولانا امام کار دعوت اسماعيلي را در نهاوند شروع کرد . هارون الرشيد يك غوا را به رهبري محمد بن علي خراساني بخاطر گرفتاري مولانا امام به نهاوند فرستاد اما محمد بن علي خراساني سر تعظيم به مولانا امام قرود آورد و امام را آگاه ساخت مولانا امام مجبور شد از شهر نهاوند به شهر دماوند (نييشاپور امروزي) رفت و در آنجا شهري را بنام محمد آباد ساخت که فعلا هم موجود است .

مولانا امام محمد بن اسماعيل از شهر دماوند ايران به شهر تدمر سوريه رفت و در آنجا مخفي زنده گي کرد و داعيان را جهت دعوت اسماعيلي به نقاط مختلف فرستاد و به پيروان خود ميکرد و داعيان هدايات مولانا امام محمد را به پيروان شان ميرسانيدند مولانا محمد نص امامت را به پسرش وفي احمد داد. اکثر منابع ميگويند که اکثر پيروان امام جعفر صادق به دور محمد بن اسماعيل جمع شدند و در قرن (دوم هجري) مطابق قرن (هشتم ميلادي) توسط محمد بن اسماعيل و ابوالخطاب و ميمون القداح نهضت اسمعيليه تاسيس شد و عبدالله بن ميمون پسر محمد بن اسماعيل است .

مولانا امام محمد در سال 197 هجري (813 ميلادي) بعد از (40) سال امامت در سوريه رحلت نمود و مقبره او بنام زريح مولاي محمد بن علي معروف است

8- امامت مولانا وفي احمد (ع) :

نام اصلي مولانا وفي احمد بنام عبدالله بن محمد بن اسماعيل و لقب او وفي است به همين سبب به وفي احمد مشهور بود که در سال 179 هجري ق (795 ميلادي) در شهر محمد آباد (نزدیک نيشاپور) تولد گرديد مادرش ساره (زينب) خواهر اسحاق حکمران شهر ري (تهران امروزي) بود.

مولانا وفي احمد در سال 197 هجري (813 ميلادي) بعد از رحلت پدرش مولانا محمد به امامت رسيد که يك سال امامت او در دوره هارون الرشيد و متباقي در دوران امين و مامون بود . مامون الرشيد روش خود را در مورد علويان تغير داد و به اولاد حضرت علي (ك) احترام ميکرد و ايران را از سلطه بغداد آزاد ساخت لذا مولانا وفي احمد به ايران

آمد به همراه آمنه دختر منصور بن جوشن حکمران همدان ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها يك پسر بنام علي و يك دختر بنام فاطمه بود .

مولانا وفي احمد مدتي دعوت اسماعيلي را در ايران آغاز کرد و بعدا نظر به حالت سياسي با (22) نفر از داعيان خود به ديلم (شمال ايران) رفت و در آنجا با يك خانم علوي ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها يك پسر بنام احمد ملقب به تقی محمد است که بعدا به امامت رسید .

در زمان مولانا وفي احمد داعيان به مناطق مختلف به دعوت اسماعيلي ميرفتند مولانا وفي احمد برادر خود حسين بن محمد بن اسماعيل را معاون خود مقرر کرد و داعيان را هدايت دادند که از او اطاعت نمايند به همین سبب يك تعداد مردم از حسين بن محمد پيروي کردند اما خود حسين بن محمد به آنها ميگفت که من غلام امام هستم و امام وفي احمد است و از او پيروي کنيد. و مولانا امام از طريق داعيان به پيروان خود هدايت ميداد و با آنها روابط برقرار نموده بود . همچنان يك پسر مولانا امام بنام علي و يك برادر مولانا امام از طرف عباسيان بقتل رسيدند و مولانا امام وفي احمد در سال 212 هجري (828 ميلادي) بعد از (15) سال امامت در شهر سلميه سوريه رحلت نمود.

9- امامت مولانا تقی محمد (ع) :

نام اصلي مولانا تقی محمد بنام احمد و لقبش تقی بود که در سال هجري (ميلادي) در شهر بدنيا آمد .

مولانا تقی محمد بعد از رحلت پدرس در سال 212 هجري (828 ميلادي) به امامت رسید . که دوران امامت او مصادف با (دو) خليفه عباسي (مامون الرشيد و معتصم بالله) بود که آنها با مولانا امام مخالفت داشتند. مولانا امام بخاطر تعقيب عباسيان خود را تاجر معرفي کرده بود که در سلميه و شام به حيث تاجر معروف بود و به تعداد (20) داعي هم همراه مولانا امام تاجران بزرگ بودند و هدايات امام را به تمام اسماعيليان ميرسانيدند.

والي شام اطلاع يافت كه امام تقى محمد در سلميه است لذا بخاطر وستگيري او هدايت داد ولي مولانا امام خبر شد و سلميه را ترك كرد .

مامون الرشيد خليفه عباسي روزي با ابوترمزي داعي اسماعيلي رو برو ميشود و خود را از جمله محبان اهل بيت معرفي ميكند داعي اين موضوع را به مولانا امام اطلاع ميدهد اما مولانا امام از نيرنگ مامون خبر بود باور نميكرد و باز هم به داعي ميگويد كه برايش بگو كه خود من امام هستم داعي ميگويد كه من امام هستم مامون با شنيدن اين سخن به نفرهاي خود هدايت ميدهد كه او را به قتل برسانيد .

در دوره خلافت مامون الرشيد بود كه فرقه معتزله بوجود آمد مامون اين فرقه را قبول ميكند و علماء رابه اين مذهب دعوت ميكند. و داعيان اسماعيلي درين دوره در بصره جلسه بزرگ را تشكيل دادند و كتابي را بنام (اخوان الصفا) نوشته كردند كه به تعداد (52) رساله دارد و از تمام علوم مروجه آن وقت بحث ميكند روايت است كه اين كتاب بزرگ را مولانا تقى محمد نوشته كرده است و داعيان درين دوره مردم را به مذهب اسماعيلي دعوت ميكردند و هدايات مولانا امام را به پيروان او ميرسانيدند مولانا امام از اين طريق با پيروان خود ارتباط داشت . مولانا امام تقى محمد نص امامت را به پسر خود بنام رضي عبدالله داد و خودش در سال 225 هجري (841 ميلادي) بعد از (13) سال امامت در شهر سلميه رحلت نمود و در آنجا دفن گرديد .

10- امامت مولانا رضي الدين عبدالله (ع) :

نام اصلي مولانا رضي الدين عبدالله بنا م عبدالله حسين و لقبش رضي بود به همين سبب به رضي الدين عبدالله مشهور شد كه در سال هجري (م) در شهر بدنيا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال 225 هجري (841 ميلادي) به امامت رسيد و در سلميه يك تجارت بزرگ را به راه انداخت .

مولانا رضي الدين عبدالله در زمان (8) خليفه عباسي امامت كرده است كه عبارت اند از : 1- محمد معتصم 218-227 هج 2- هارون واثق 227-232 هج 3- جعفر متوكل 232-247 هج 4- محمد منتصر 247-248 هج 5 - محمد مستعين 248-252 هج

6 - زبیر معتز 252-255 هج 7 - محمد مهتدی 255-256 هج 8 - احمد معتد 25-279 هج

مولانا امام داعیان را به مناطق مختلف فرستاد و مردم دسته دسته به دین اسلام و مذهب اسماعیلیه داخل شدند یکی ازین داعیان بنام ابوالقاسم حسن بن فرخ بن هوشب در کوفه بود که تعداد زیادی از مردم اثناعشری در کوفه و یمن به مذهب اسماعیلی پیوستند نظر به لیاقت و دانش ابن هوشب بود که بر تمام یمن تسلط پیدا کرد و در تاریخ دعوت بنام منصور یمن معروف گردید و مبلغین را به یمامه (بحرین، سند، هند و دیگر مناطق فرستاد .

ابو عبدالله شیعی حسین بن احمد بن زکریا را که به شیعی مشهور است یکی دیگر از داعیان اسماعیلی بود که امام رضی الدین عبدالله او را به نزد ابن هوشب به یمن فرستاد و در تعلیمات دعوت وریده و توانا گردید.

بعدا ابن هوشب مطابق هدایت مولانا امام رضی الدین عبدالله به مغرب (مراکش فعلی) (افریقای شمالی) فرستاده شد که ابن هوشب مغرب را کاملاً فتح کرد و دعوت اسماعیلی در آنجا جاری شد . همچنان درین دوره ابن الفضل که از مذهب شیعه امامیه به مذهب اسماعیلی درآمده بود در یمن به دعوت اسماعیلی پرداخت و هدایات مولانا امام رضی الدین عبدالله را به پیروان او میرسانید.

مولانا رضی الدین عبدالله نص امامت را به پسر خود مهدی داد و خودش در سال 268 هجری (884 میلادی) بعد از (43) سال امامت در شهر عسکر مکرم (شام) رحلت نمود .

11- امامت و خلافت مولانا عبدالله المهدی (ع) :

نام اصلی مولانا عبدالله المهدی بنام عبدالله لقبش مهدی بود که روز دوشنبه به تاریخ 12 شوال سال 260 هجری (31 اگست 873 میلادی) در عسکر مکرم (شام) بدنیا آمد. با دختر کاکای خود ابوعلی محمد بن احمد که به سیدالخیرمشهور بود ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها یک پسر بنام قایم میباشد .

مولانا عبدالله المهدی بعد از رحلت پدرش در سال 268 هجری (884 میلادی) به امامت رسید او روز جمعه تمام مردم را جمع کرد و خطبه یی را به کمال بلاغت و فصاحت ایراد نمود که همه خلق از مقامات، کلمات با برکات، تبلیغات، معجزات، کرامات و فیوضات

در رسیدند . ولقب امیرالمومنین به او دادند که دعوت او به مذهب اسماعیلی در تمام شهرها جاری بود. مولاناالمهدی بعد از مرگ کاکای خود که یکی از داعیان بود ابو حسیین بن اسوت را داعی تعیین نمود ولی او از طرف قرمطیان به شهادت رسید و کار دعوت را خود مولانا امام به دوش گرفت .

کار دعوت اسماعیلی در زمان مولاناالمهدی به اوج ترقی خود رسید. مولانا امام در دوره ستر (مخفی) مرکز دعوت را در سلمیه (سوریه) تعیین کرده بود و بعد از دوره ستر مرکز دعوت را به شهررقاده () انتقال داد که مولانا امام نام آن شهر را دارالخلاقه گذاشت. درین دوره دعوت در مناطق مختلف صورت گرفت که بنام جزایریاد میشد و در هر جزایریک داعی وجود داشت که کار دعوت را انجام میدادند مانند اوحاتم رازی در ایران، ابویعقوب سجستانی در خراسان، النفسی در آسیای میانه، بن هوشب در یمن ، الهیثم در سند، ابو محمد در کوفه، ابو عبدالله شیعی در مغرب (شمال افریقا الجزیره و مراکش امروزی) و دیگران...

نباید عبدالله المهدی و عبدالله اکبر را یکی دانست . عبدالله المهدی اساس گذار دولت فاطمیان در مصر است و عبدالله اکبر از خاندان علوی نبود بلکه از ناحیه اهواز در خوزستان (جنوب غرب ایران) است که مولانا امام محمد بن اسماعیل سال های اخیر عمر خود را در آنجا سپری کرده بود. عبدالله اکبر در شهر عسکر مکرم در (چهل) کیلومتری شمال اهواز که به بندقیر معروف است زنده گی اختیار کرد که در آنجا (دو) خانه داشت در یک خانه دعوت اسماعیلی را سازمان میداد و از آنجا داعیان را به اطراف خوزستان فرستاد که فعالیت های او موجی از خصومت را بر بر علیه او شروع شد او مجبور گردید به شهر بصره رفت و در میان بنی اعمام که از فرزندان عقیل بن ابی طالب ، برادر حضرت علی (ک) بودند توقف کرد ولی از آنجا به شام رفت و در شام داعیان دوباره با او ارتباط بر قرار کردند و در سال 261 هجری (874 میلادی) در آنجا وفات کرد.

در دوره مولانا المهدی ابن هوشب که از یک خانواده برجسته شیعه امامی بود توسط عبدان به مذهب اسماعیلی درآمد و به یمن فرستاده شد و ابن الفضل نیز همراه او متحد شد و به دعوت اسماعیلی شروع کردند بعدا ابن هوشب در سال 270 هجری (883) هیثم رابه سند (پاکستان امروز) فرستاد و هیثم دعوت اسماعیلی را در هند آغاز کرد.

در سال 280 هجری (893 میلادی) عبدالله شیعی به مغرب (الجزیره امروزی) رفت و در میان بربرهای کتامه (شرق الجزایر) به دعوت اسماعیلی آغاز کرد و با برادرش ابوالعباس که اصلا از جماعت امامی کوفه بودند و توسط داعی ابوعلی به مذهب

اسماعیلی پیوستند دعوت اسماعیلی را به سطح عالی رسانیدند. و اصولنامه اسماعیلی را در جلسات بطور منظم برای بربرهای کتامي تعلیم میداد این جلسات درسی به مجالس الحکمه معروف بود و به داعیان دیگر نیز دستور داد که چنین جلسات را تشکیل دهند .

ابوعبدالله شیعی تا سال 290 هجری (903 میلادی) بعضی مناطق افریقا به شمول تونس و الجزایر فتح کرد. قوای کتامة تا سال 296 هجری (908 میلادی) موفقیت های زیاد بدست آوردند. و اغلبیان سنی که دست نشانده گان خلافت عباسی در افریقا بودند و حکمران شان زیادت الله سراسیمه شد و شهر رقاده در حومه قیروان (درکشورتونس) که مرکزشان بود رها کرد و به مصر فرار نمود و مردم قیروان قصرهای شهر رقاده را غارت کردند و بعدا ابوعبدالله شیعی خودش وارد رقاده شد بزرگان قیروان این پیروزی را به او تبریک گفتند. ابوعبدالله فرمان عفو عمومی را به مردم قیروان اعلان کرد و پیروزی انصارالحق ، نامیکه بربرهای کتامي اسماعیلی به آن خوانده میشدند جشن گرفتند

ابوعبدالله دستور داد که آذان به شیوه شیعیان گفته شود و در خطبه نماز جمعه به اهل بیت دعا گفته شود و در آذان حی و علی خیرالعمل علاوه کرد. و شهرمیله (درکشور لیبیا نزدیک مدیترانه) و سیف) را نیز تصرف کرد و از مولاناالمهدی دعوت کرد که به مغرب (الجزایر و مراکش امروزی در شمال افریقا) بیاید.

مولاناالمهدی با فرزندش شهزاده قایم و چند نفر از غلامان خود در سال 289 هجری (902 میلادی) از شهر سلمیه خارج گردید و به شهر حمص (درکشور سوریه) رسید قرامطه شهر سلمیه را غارت کردند و داعی او حسین اهوازی را به شهادت رسانیدند و خزینه مولاناالمهدی را غارت نمودند .

مولاناالمهدی از شهر حمص به شهر رمله (فلسطین) و از آنجا به طرف مصر حرکت کرد وقتیکه به مصر رسید داعی ابوعلی محل بودوباش را برایش تعیین کرد و ابن عباس را به محافظت مولاناالمهدی مقررکرد. مکتفی بالله خلیفه عباسی برای محمد بن عیسی حکمران مصر نامه فرستاد که امام را دستگیرکند و حکمران مصر ابن عباس را نزد خود خواست و مکتوب را برایش خواند و ابن عباس امام را اطلاع داد لذا مولاناالمهدی مصر را ترک کرد و به ترابلس حرکت کرد و در مسیر راه دزدها اموال مولانا امام را غارت نمودند مولانا از سایر اموال پریشانی نمیکرد و تنها تفسیر قرآنکریم که ائمه بود افسوس نمود بالاخره مولانا امام به ترابلس رسید و خلیفه عباسی به گرفتاری مولانا امام موفق نگردید .

مولاناالمهدي از طرف ترابلس به طرف سجماسه (جنوب شرق مراکش) حرکت کرد حکمران سجماسه که السیع بن مدرا بود در اول از مولانا امام استقبال کرد ولي درین لحظه خط رسید که امام را دستگیرنموده زندانی کند. ابو عبدالله شيعي از السیع بن مدرا خواست که مولانا امام را رها سازد و از جنگ دست بکشد. لذا مولانا اما را آزاد ساختند و بر اسب سوار کرده به طرف شهر رقاده حرکت دادند و قیقه مولاناالمهدي به رقاده رسید از طرف مردم استقبال گردید و ابو عبدالله شيعي به مردم گفت : ((این شخص بالاي اسب امام من و شما است و من شما را به سوي این شخص دعوت نمودم من وعده خود را پوره کردم بعد ازین حکم امام است.))

مولاناالمهدي در محرم 297 هجري (اکتوبر 909 میلادي) عازم افریقا شد و بتاريخ (20) ربیع الثاني سال 297 هجري (4 جنوري سال 910 میلادي) پیروزمندانه وارد شهر رقاده گردید بزرگان قیروان و بربرهاي کتامه او را به حکمراني انتخاب کردند و فرداي آن روز يعني روز جمعه 21 ربیع الثاني 297 هجري (5 جنوري 910 میلادي) براي اولین بار در تمام مساجد قیروان خطبه بنام مولاناالمهدي خوانده شد و نام کامل او را (الامام المهدي بالله امير المومنين) ذکر کردند و اعلان گردید که سرانجام امامت به اهل بیت سپرده شد. و دوره ستر (مخفي) خاتمه یافت. و به تمام فقه هاي افریقا دستور داده شد که فتواي خود را بر طبق اصول فقه شيعي صادر کنند و به تعلیمات امام جعفر صادق توجه خاص مبذول دارند. افلح بن هارون ملوسي به حیث قضات انتخاب شد و مجالس تعلیمی اسماعیلی را که ابو عبدالله شيعي آغاز کرده بود توسط این شخص کتامي ادامه یافت. و خلافت شيعي به خلافت فاطمي معروف گردید که این نام مشتق از نام فاطمه دختر پیامبر (ص) میباشد.

ابو عبدالله شيعي که مولاناالمهدي را در خلافت فاطمي کمک کرده بود ازینکه تمام قدرت و خزاین بدست مولاناالمهدي بود رنجیده خاطر گردید و تحت تاثیر دولت قرامطي در آمد و بین مولاناالمهدي و ابو عبدالله شيعي اختلافات بوجود آمد. و این اختلافات زیادتیر گردید.

مولاناالمهدي بعد از رسیدن به خلافت (دو) شهری را بنام هاي دارالخلاقه (تونس امروزي) و دیگری مهدیه (قاهره امروزي) اعمار نمود شهر مهدیه که در ساحل بحیره مدیترانه است يك وقت پایتخت خلافت فاطمیان بود و در حال حاضر بندر بزرگ افریقای شمالی است. و در اطراف شهر دیوار نمود که از (سه) طرف دیوار از يك طرف بحیره مدیترانه بود تا از حملات دشمن جلو گیری کند. مولاناالمهدي بعد از اعمار شهر فابریکه

کشتی سازی اعمار کرد و به تعداد (900) کشتی در آن دوره ساخته شد و در شهر مهدیه گدام های غله را نیز اعمار نمود که يك بندرگاه بزرگ بود .

مولاناالمهدی در نامه خطاب به جامعه اسماعیلی یمن نوشته بود که میکوشد تا اصلاحات خو را با سیر واقعی حوادث در تاریخ قدیمی اسماعیلی سازش دهد و میگوید که : ((رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی مرتبه حجت یعنی نماینده گان کامل و تام الاختیار امام و مهدی غایب محمد بن اسماعیل را داشته اند . و اسماعیلیان از طریق حجت ها به امام غایب خود تماس حاصل کند.))

مولاناالمهدی با اصلاحات خودمرتبه خویشتن و پیشینیان خود را از مرتبه حجتی مهدی منتظر به مرتبه امامی ارتقا داد و نیز روشن ساخت که افراد مورد بحث همگی در خفا خویشتن را امامان بر حق نسل امام جعفر صادق میدانستند ولی به دلایل امنیتی این را فاش نمیساختند. و میگفت که پیشینیان او از باب تقیه نام های مستعار مختلفی چون مبارک، میمون بر خویشتن مینهادند و نیز برای فرار از تعقیب عباسیان خود را حجت های امام غایب وانمود میکردند و عبدالله خود از نام رمزی و مستعار سعید استفاده کرده است .

همچنان مولاناالمهدی میگوید که: ((اعتقاد قدیمتر اسماعیلیان به مهدویت محمد بن اسماعیل در واقع سؤ تفاهمی بود و يك نام و وجه تسمیه جمعی بود که مهدویت همه امامان بر حق و مشروع ذریه امام جعفر صادق را شامل میشد. و رهبران پیش از او در بکار داشتن تقیه (مخفی) چنان موفق بوده اند که خود اسماعیلیان نیز به مهدویت محمد بن اسماعیل که یکی از این اقدامات تقیه آمیز بوده، اعتقاد پیدا کرده اند.))

این گفتار و اصلاحات مولاناالمهدی نهضت یکپارچه اسماعیلی را به (دو) گروه رقیب تقسیم کرد که يك گروه به رهبری مرکزی وفادار ماندند و اقوال مولاناالمهدی را در باب اینکه امامت در میان اجداد او نسل به نسل انتقال شده تا به او رسیده است، پذیرفتند. گروه دیگر مخالف دستگاه رهبری مرکزی شدند و بر اعتقاد خود به مهدویت محمد بن اسماعیل باقی ماندند که بیشتر در عراق ، بحرین و ایران بودند که به قرامطه مشهور شدند از طرف حمدان و عبدالن رهبری میشدند. و بعد از آنها عیسی بن موسی به رهبری این گروه رسید و در بحرین ابوسعید جنابی این گروه را رهبری میکرد و در سال 286 (899 میلادی) يك دولت مستقل را در بحرین تاسیس کرد. ابوسعید در سال 300 هـ ق (913 میلادی) کشته شد و این گروه از طرف پسران او رهبری میشد پسر کوچک او که ابوطاهر سلیمان نام داشت در سال 317 هجری (930 میلادی) زائران مکه را قتل عام کرد

و کاروان های زائران را غارت کردند و حتی سنگ حجرالاسود را از خانه کعبه گرفتند و به الاحساء پایتخت خود در بحرین بردند که این بی حرمتی آنها دنیای اسلام را به لرزه درآورد. ابوطاهر در سال 319 هجری (931 میلادی) امور حکومت را به يك جوان ایرانی سپرد و او را مهدی اعلان کرد این جوان ایرانی شریعت و آیین عبادی اسلام را لغو کرد و بعد از (80) روز بسیاری از بزرگان قرمطي رادر بحرین بقتل رسانید ابوطاهر مجبور شد که او را دستگیر کرد و بقتل رسانید و اعتراف کرد که مهدی دروغین و نیرنگباز بوده است که این حادثه نفوذ رهبران قرمطي را لطمه زد و در سال 339 هجری (950 میلادی) سنگ حجرالاسود را دوباره به خانه کعبه آوردند و در جای اصلی آن گذاشتند.

اسماعیلیان یمن در ابتداء به مولاناالمهدی وفادار بودند ولی در سال 299 هجری ق (911 میلادی) ابن الفضل بر ضد ابن هوشب که داعی بزرگ اسماعیلی بود قرار گرفت و با ابن هوشب اعلان جنگ داد ولی ابن الفضل در سال 303 هجری (915 میلادی) فوت کرد و قرمطیان یمن از هم پاشید.

در ایران در قسمت های شمال غربی و مرکزی که اعراب آن مناطق را جبال میگفتند در سال 260 هجری (870 میلادی) خلف حلاج دعوت اسماعیلی را آغاز کرد که مرکز دعوت در منطقه ری (تهران امروزی) بود و بعداً در منطقه قم ، کاشان ، همدان و دیگر مناطق ایران گسترش یافت . غیاث (سومین) داعی ری به ابتکار خود دعوت اسماعیلی را در خراسان گسترش داد و فیلسوف بزرگ و دانشمند عالی ابو حاتم بن حمدان رازی رئیس دعوت اسماعیلی در زادگاه خود شهر (ری) مقرر شد و او دعوت اسماعیلی را به آذربایجان ، دیلم (شمال ایران) ، گیلان ، گرگان ، طبرستان و دیگر مناطق انتشار داد و بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلی درآمدند که تا سال 286 هجری (899 م) به مولاناالمهدی وفادار بودند ولی بعد از این سال او را نپذیرفتند و منتظر رجعت محمد بن اسماعیل بودند با ابو حاتم رازی مخالفت کردند او مجبور شد به آذربایجان رفت و در سال 322 هجری (934 میلادی) در آنجا وفات کرد.

در خراسان که قبلاً داعی غیاث دعوت اسماعیلی را گسترش داده بود ابو عبدالله خادم به حیث اولین داعی فرستاده شد او مرکز دعوت را در نیشاپور قرار داد که بعداً حسین بن علی مروزی یکی از امیران دستگاه سامانیان دعوت اسماعیلی در مناطق زیر فرمان خود از جمله میمنه، فاریاب، هرات، گرجستان، غور، مرو رود (بالا مرغاب امروزی افغانستان) رسانید . بعد از حسین بن علی مروزی شخص دیگری بنام محمد بن احمد نسفی کار دعوت اسماعیلی را پیش میبرد و دعوت را تا بخارا پایتخت سامانیان رسانید و از آنجا کار

دعوت در سراسر ماورالنهر پخش گردید . نسفی حتی امیرنصر بن احمد سامانی که پادشاه سامانیان بود ، به مذهب اسماعیلی درآورد و بعداً دیگر بزرگان سامانیان نیز به مذهب اسماعیلیه درآمدند . که این موفقیت های نسفی به شورش سربازان ترك انجامید و سرباران امیرنصر را بر طرف کردند و پسرش نوح اول در سال 331 هجری (943م) بقدرت رسید و بخاطر آرام ساختن اهل سنت برضد اسماعیلیان قرارگرفت و بسیاری از آنها را بقتل رسانید ولی با وجود آنها داعیان بزرگ دیگر مانند ابویعقوب سجستانی و دیگران کار دعوت اسماعیلی را به پیش بردند .

در میان داعیان زکرویه بن مهرویه به تبلیغات خود بنام مولانالمهدی پرداخت و در سال 288 هجری (901 میلادی) چند نفر از پسران خود را به عنوان داعی به شام فرستاد و آنها به زودی بسیاری از اعراب بدوی را در مناطق سماوه ، پالمیرا و رود فرات به مذهب اسماعیلیه درآوردند . و پیروان بدوی را گفتند که : ((مولانالمهدی در شهر سلمیه است بروید برای او بیعت کنید .)) درین وقت مولانالمهدی از ترس عباسیان از شهر سلمیه به شهر رمله (فلسطین) رفت و در آنجا توقف کرد و منتظر زکرویه و پسرانش شد زکرویه و پسرانش از مولانالمهدی خواستند که دوباره به سلمیه بیاید اما اسماعیلیان در آن وقت قدرت جنگ را با عباسیان نداشتند و خود را مخفی ساختند . عباسیان در سال 291 هجری (904 میلادی) بسیاری از اعراب بدوی اسماعیلی را از بین بردند . حسین بن زکرویه که رهبری بدویان اعراب را به عهده داشت قهر شد قصر مولانالمهدی را در سلمیه ویران ساخت و همه خدمتگاران او را بقتل رسانید . در سال 291 هجری (904 میلادی) حسین بن زکرویه را قوای عباسی دستگیر کرد و به بغداد فرستاد او هویت و جای مولانالمهدی را به عباسیان گفت و عباسیان در جستجوی او درآمدند ولی مولانالمهدی به مصر رفته بود . در سال 294 هجری (907 میلادی) زکرویه نیز از طرف عباسیان دستگیر گردید و در اسارت فوت کرد .

مولانالمهدی در سال 308 هجری (921 میلادی) به پایتخت جدید خود بنام مهدیه که خودش آنرا ساخته بود رفت که ساختمان معماری قاطمی و مسجدیکه مولانالمهدی ساخته بود هنوز هم در مهدیه (تونس امروزی) باقی است . و بنام پایگاه قدرت دریایی خلافت فاطمی محسوب میشود .

مولانالمهدی پس از آنکه حکومت فاطمیان را که از الجزایر ، تونس ، لیبیا و ترابلس را در بر میگرفت ، بنیان گذاشت بتاريخ (15) ربیع الاول 322 هجری (22 فبروری سال 934 میلادی) بعد از مدت (54) سال امامت به عمر (63) سالگی رحلت نمود .

12- امامت و خلافت مولانا قایم (ع) :

نام اصلی مولانا قایم بنام محمد نزار، لقبش قایم بامرالله و کنیه اش ابوالقاسم است پسر ملانالمهدی که در سال 28 هجری (893 میلادی) در سلمیه دنیا آمد بعد از رحلت پدرش در سال 322 هجری (934 میلادی) به امامت رسید. درین دوره نیز داعیان زیادی به نقاط مختلف فرستاده شدند او نیز مانند پدرش در حسن، سیرت، عدالت، مروت و کرامت شهرت داشت. مولانالقایم بر علاوه ایکه یک شخص دلیر و سپاهی شجاع بود یک سیاست مدار و مدیر قوی نیز بود فابریکه کشتی سازی که در دوره پدرش مولانالمهدی بنیان گذاری شده بود درین دوره توسعه یافت. مولانالقایم بخاطر دفاع بحری خود کشتی بزرگ جنگی را ساخت تا حملات دشمن را قطع کند. درین دوره ساختمان های مجلل در نزدیکی منصوریه (جنوب قیروان)، فسطاط (پهلوی قاهره) و مدینت الزهرا ساخته شد.

در دوره مولانالقایم شورش های طولانی بربرهای خارجی مذهب برهبری ابویزیدمخلد بن کیداد یکی از شاخه های بربرهای زناته شروع شده بود. اینها با بربرهای صنها () که طرفدار فاطمیان بودند رقابت داشتند ابویزید که بر خرسوار بود و به حمار معروف بود در منابع دیگر بنام دجال یعنی دروغگو و فریب کار خوانده میشد.

ابویزید در سال 332 هجری (943 میلادی) بر ضد فاطمیان قیام کرد و بالایی افریقا حمله نمود شهر قیروان را که اهالی آن سنی مذهب بودند از شورشیان حمایت کردند، گرفتند و شهر مهدیه مرکز خلافت فاطمیان را محاصره کردند. در دوره مولانالقایم شخصی بنام طالوت در ترابلس بر ضد امام شورش کرد و خود را پسر امام مهدی معرفی کرد ولی مردم از او حمایت نکردند و قیام خاموش شد.

مولانالقایم در دوره خلافت پدرش به امور نظامی در مقابل بربرهای شمال افریقا مشغول بود و در سال 299 هجری (911 میلادی) اکثر شهر های مغرب (سرزمین های شمال افریقا و اسپانیه) را تصرف نمود و شورش های دوره پدرش را خاموش ساخت. جزایر ساردنی در سواحل ایتالیا و قسمتی از مراکش را نیز تصرف کرد. اولین حمله فاطمیان بطرف مصر در سال 301 هجری (914 میلادی) شروع شد و تا بندر اسکندریه (نزدیک قاهره) را اشغال کردند. دومین حمله فاطمیان بطرف مصر در سال 306 هجری (919 میلادی) صورت گرفت که فاطمیان تا پایتخت مصر پیشرفتند که این هر (دو) حمله به فرماندهی مولانالقایم در زمان پدرش بود.

مولانالقایم بعد از رسیدن به امامت در سال 323 هجری (935 میلادی) سومین حمله خود را بالایی مصر به فرماندهی ریدان آغاز کرد ولی شکست خورد. و در زمان امامت

خود به شورش هاي بربرها مقابل شد و از خود دفاع نمود و مردم در دوره امامت او به خرسندي زنده گي ميکردند .

مولاناالقايم در جريان جنگ با شورشيان در سال 334 هجري (946 ميلادي) بعد از (12) سال امامت در گذشت و پسرش مولاناالمنصور مطابق نص امامت جانشين او شد. اما وفات مولاناالقايم را مدت يك سال مخفي نگهداشتند زيرا كه ابويزيد ميخواست مصر را بگيرد لذا بخاطريكه مورال عساكر فاطمي ضعيف نشود وفات او را فاش نکردند

13- امامت و خلات مولانا المنصور (ع) :

نام اصلي مولاناالمنصور بنام اسماعيل فرزند مولاناالقايم ، كنيت او ابوطاهر و لقبش منصور است. كه در سال 302 هجري (914 ميلادي) در قيروان دنيا آمد . او اولين خليفه و امام فاطمي است كه در افريقا تولد شده بود و بعد از رحلت پدرش در سال 334 هجري (946 ميلادي) به امامت و خلافت رسيد كه پدرش مصروف جنگ با ابويزيد بود و قتيكه مولاناالمنصور به خلافت و امامت رسيد در مقابل ابويزيد به جنگ آغاز كرد و ابويزيد را شكست داد و از مهديه خارج ساخت ابويزيد فرار كرد مولاناالمنصور او را تعقيب كرد ابويزيد به سودان رسيد و قوايش در جنگ هلاك شدند مولاناالمنصور اشخاص جنگ ديده خود را به سودان فرستاد ابويزيد را دستگير كردند و به قتل رسانيدند.

مولاناالمنصور بعد از شكست ابويزيد يك شهري را در نزديكي قيروان بنام منصوريه اعمار نمود كه به تعداد (پنج) دروازه داشت بنام هاي : -باب القلبي 2-باب الشرقي 3-باب الزويله 4-باب الكتامه 5-باب الفتوح اين شهر تا ختم دوره خلافت او مركز خلافت فاطميان بود. در دوره مولاناالمنصور سكه ربع و دينار مروج بود كه يكطرف آن لاله الله و طرف ديگر آن المنصور بالله الامام امير المومنين نوشته شده بود اين سكه در زمان مولاناالمهدي و امام قايم در سجلماسه (جنوب شرق مراکش) ساخته شده بود.

در دوره امامت مولاناالمنصور كار دعوت را در ايران ابويعقوب سجستاني ، در مغرب (مراكش امروزي در شمال افريقا) جعفر بن منصور، در يمن ابن رهين و ابن جفم پيش ميبردند داعيان وظيفه داشتند كه بسيار هوشيارانه سفر نمايند و در يك جا نباشند . درين دوره والي مغرب شورش كرد و شهر هرت را محاصره نمود و رابطه خود را با

خلافت فاطمي قطع نمود و امويان را برسميت شناخت . ولي مولانا المنصور شخصا خودش به مقابل او رفت و او را شكست داد و برگشت.

مولانا المنصور در سال 337 هجري (948 ميلادي) اميرحسين بن علي رهبر قبيله بني كلب را به سيسل فرستاد و در آنجا معماري درخشان انجام داد كه دوره درخشان تمدن اسلام به شمار ميرود. بعدا مولانا المنصور در سال 341 هجري (953 ميلادي) بعد از (7) سال امامت و خلافت در شهر مهيديه درگذشت. و در شهر مهيديه دفن گرديد.

14- امامت و خلافت مولانا المعز (ع) :

نام اصلي مولانا المعز بنام معد به معني آماده شده فرزند مولانا المنصور است ، كنيه اش ابوتميم و لقبش معزالدين پسر امام المنصور است . كه در سال 319 هجري (931 م) در شهر مهيديه تولد شد و در فضاي جنگ مانند يك سرباز خوب از آب به درآمد . مولانا امام زبان هاي عربي ، بربري ، نوبي ، ايتالوي ، يوناني و سلاوي را ياد گرفته بود.

مولانا المعز بعد از رحلت پدرش در سال 341 هجري (953 ميلادي) به امامت و خلافت رسيد . او يك شخص لايق ، فاضل و عالم در علم فلسفه و ساينس بود دربار او هميشه علماء ، فقه ها ، محدثين و مورخين جمع بودند و خودش نيز چند رساله را تاليف کرده است .

مولانا المعز در جنگ و ديپلوماسي خط و مش موفقيت آميزي را دنبال كرد كه باعث گسترش قلمرو فاطميان گرديد و خلافت فاطميان را از يك قدرت محلي به يك قدرت امپراتوري تبديل كرد و توجه خود را به تبليغ و اشاعه مذهب اسماعيلي در خارج از قلمرو فاطميان معطوف داشت .

اهل سنت بعد از استقرار خلافت فاطمي بر ضد اسماعيليان تبليغ ميکردند كه اسماعيليان چون تاويل باطني احكام شرع دست يافته اند ، ديگر شريعت را رعايت نميكنند. درحاليكه فاطميان از آغاز روي كار آمدن شان توجه خويش را هرچه بيشتر بر موضوعات شرعي معطوف داشتند . در واقع ادبيات اسماعيلي دوره فاطمي به راه هاي مختلف بر جدائي نا پذيري ظاهر و باطن شريعت ، بر جدائي ناپذيري اوامرو نواهي ظاهر شرع و معني باطني و حقيقي آن حكم ميكند.

مولانا المعز ابوحنيفه نعمان بن محمد بن منصور تميمي را كه معروف به قاضي نعمان بود وظيفه داد كه جامع فقه اسماعيلي را فراهم آورد و مكتب فقهي را بسازد و در سال

343 هجری (954 میلادی) مقام قاضی القضاتی قاضی نعمان را که در زمان پدرش انتخاب شده بود تأیید کرد و برایش اجازه داد که هر روز جمعه بعد از نماز ظهر مجالس الحکمه را تشکیل دهد. قاضی نعمان احادیث فقهی را جمع آوری کرد و کتابی را بنام (کتاب الايضاح) بیرون آورد که ازان به حیث مجموعه فقهی استفاده کردند و کتاب دیگری را بنام (دعایم السلام) تألیف نمود که قانون نامه رسمی اسماعیلیان و دولت فاطمیان بود.

مولانا المعز فعالیت های دعوت اسماعیلی را در بیرون از قلمرو حکومت خود مورد توجه قرار داد و قرمطیان که در بحرین، عراق و ایران فعالیت داشتند و دعوت اسماعیلی را ضعیف میساختند با تبلیغات مولانا المعز قرمطیان به اسماعیلیان نزدیک شدند و فعالیت های ضد اسماعیلی آن ها خنثی گردید. ابویعقوب سجستانی به طرفداران فاطمی پیوست و عده زیادی از طرفداران و پیروان سجستانی در خراسان، سیستان، مکران و آسیای مرکزی با امام اسماعیلی بیعت کردند ولی خلف پسر احمد صفاری در سال 361 هجری (971 میلادی) سجستانی را به قتل رسانید. داعیان اسماعیلی در سال 347 هجری (958 میلادی) در سند یک امیر محلی را به مذهب اسماعیلی دعوت کردند و تعداد زیادی از مردم نیز به مذهب اسماعیلی گرویدند. و در ملتان پاکستان امروزی مرکز دعوت اسماعیلی تأسیس گردید.

مولانا المعز نقشه فتح مصر را طرح کرد اگرچه مصر در زمان اولین خلفای فاطمی (سه) مرتبه مورد حمله قرار گرفت. و در سال 357 هجری (968 میلادی) با مرگ کافور حکمران سلسله نانوان اخشیدی خراب شد و داعیان اسماعیلی بر فعالیت خود در مصر افزودند خصوصاً داعی ابوجعفر احمد بن نصر که یک بازرگان ثروتمند بود دعوت فاطمی را در فسطاط (پهلوی قاهره) گسترش داد. داعیان فاطمی به مردم وعده صلح، آرامش و رفاه را تحت رهبری حکومت فاطمیان میدادند و میگفتند که مصر را از فقر و بیچاره گی نجات میدهند.

در سال 358 هجری (969 میلادی) یک قوای فاطمی برهبری جوهر که یک غلام آزاد شده صقلی در خدمت فاطمیان به طرف مصر حرکت کرد. زیرا که جوهر لیاقت و توانایی خود را در جنگ های حکمرانان محلی ثابت ساخته بود. جوهر بعد از (چهار) ماه به مصر رسید و در (دو) کیلومتری بیرون فسطاط (نزدیک قاهره) شمال مسجد ابن طولون توقف کرد و با بزرگان مصر از جمله قاضی القضاات ابوطاهر ذهلی، داعی ابوجعفر و سران خاندان علوی حسنی و حسینی داخل مذاکره شد. جوهر امان نامه را صادر کرد و دران از استقرار مجدد سنت پیامبر و امنیت راه های زیارت را تضمین

نمود . بعدها فاطمیان به تدریج به معرفی مذهب اسماعیلی و ضرورت تغییراتی در جنبه های ظاهری و آئین های دینی پرداختند . اما هرگز به زور برای تغییر مذهب اعایای خود متصل نه شدند . و هر مردم به همان مذهب خود در مصر باقی ماندند.

جوهریه عنوان نائب الحکومه فاطمیان مدت(چهار) سال از 358 تا 362 هجری مطابق (969 تا 973 میلادی) بر مصر حکومت کرد جوهر در مصر همان کاری را انجام داد که فاطمیان در آفریقا انجام دادند. یعنی رجال اداری و قضائی دولت پیشین را عمدتاً بر سرکار نگهداشت . مانند ابن فرات وزیر و ابوطاهر ذهلی قاضی القضاة و دیگران . اما يك بربرکتمی به عنوان ناظر در کنار هر مامور عالی رتبه دولتی به کار گماشته شد که این کار انتقال حکومت به دولت فاطمی و احیای اقتصاد کشور را آسان تر ساخت.

جوهر در سال 359 هجری (969 میلادی) بالای فلسطین و شام نیز حمله کرد اما قرمطیان بحرین در اتحاد با آل بویه و دیگر قدرتها ، فاطمیان را در دمشق شکست دادند که این اولین شکست فاطمیان بود که باعث برخورد نظامی بین فاطمیان و قرمطیان گردید. جوهر در مصر به اعمار و تاسیس شهر جدید پرداخت که نقشه آن توسط خود مولانا المعز ترتیب شده بود که مانند شهر منصوریه در بیرون فسطاط آفریقا بود که این شهر بنام شهر قاهره معزیه شهرت یافت و در پهلوی آن يك مسجد را اعمار نمود که بنام مسجد الازهر یاد میشد. این شهر در مدت(سه) سال تکمیل گردید و همچنان قصری را برای خلیفه و امام فاطمیان ، تعمیری را برای ولیعهد و قصری را برای ادارات دولتی و قوای فاطمی اعمار گردید . که قصر مولانا امام به تعداد(چهار هزار) اتاق داشت . در سال 361 هجری (972 میلادی) مولانا المعز میخواست به مصر برود . و حکومت آفریقا(مغرب) را به بلگین پسر امیر صنهاجه سپرد که بعداً موسس سلسله زیریان در مغرب شد.

مولانا المعز در رمضان سال 362 هجری (جون سال 973 میلادی) با تمام اعصای خانواده ، بزرگان اسماعیلی ، روسای قبایل کتامه و نیز گنجینه های دولت فاطمی در حالیکه قاضی نعمان در کنار او بود از دریای نیل گذشتند و به قصریکه برای او دریایتخت جدیدش ساخته شده بود داخل شد که با این انتقال مرحله شمال آفریقا ئی خلافت فاطمی از سال 297 تا 362 هجری (909 تا 973 م) به پایان رسید.

مولانا المعز در مصر از طرف تاجران ملی، بزرگان، فقه ها و اهالی مصر استقبال گردید . مولانا المعز وقتیکه به قاهره رسید خطبه ای را ارشاد فرمودند: « من به این خاطر به مصر نیامدم که ثروت و دارایی مصر را تصرف نمایم مقصد من صرف قایم کردن حق و حقیقت است. حمایت نمودن از حامیان و اعلان جنگ علیه کفار است. و من

در تمام زنده گي ام ميخواهم كه اعمال نيك داشته باشيد و آنچه جدم حضرت محمد(ص) فرموده اند مطابق آن عمل نمايم» مولانا المعز در جامع الازهر يك كتابخانه اعمار كرد و در پهلوي آن يك مدرسه را نيز اعمار نمود كه درجه دانشگاه را داشت علماء و دانشمندان از نقاط مختلف جهان به آنجا آمدند كه مصارف آنها را مولانا امام ميپرداخت.

بعد از آنكه فاطمیان در مصر مستقر شدند مجالس تعليمي محرمانه و عمومي و ديگر كارهاي دعوت اسماعيلي ادامه يافت كه ابتداء قاضي نعمان و بعداً پسران او اين وظيفه را به عهده داشتند. غازي جوهر بعد از فتح مصر متوجه شام(سوريه) گرديد كه مركز آن شهر دمشق بود او سپهسالار جعفر بن فلاح را به آنجا فرستاد ولي قرمطيان بالاي او حمله كردند و او را به شهادت رسانيدند غازي جوهر كه از اين موضوع خبر شد خودش به شام رفت و شام را فتح كرد.

مولانا المعز در مصر مدت(دو) سال بود كه درين مدت حملات قرمطيان را دفع كرد و حكومت فاطمي را در قاهره تكميل نمود و در سال 365 هجري(975م) بعد از(24) سال خلافت و امامت در مصر رحلت نمود و در آنجا دفن شد.

15- امامت و خلافت مولانا العزيز (ع) :

نام اصلي مولانا العزيز بنام نزار فرزند مولانا المعز است ، كنيت او ابو منصور و لقبش العزيز بالله ميباشد كه بتاريخ 14 محرم سال 344 هجري (10 مي 955 ميلادي) در شهر مهديه بدنيا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال 365 هجري(975 ميلادي) به خلافت و امامت رسيد . در دوره مولانا العزيز رسومات مذهبي هر مذهب آزاد بود و مردم بدون تبعيض زنده گي ميكردند . درين دوره بود كه مقام وزارت بوجود آمد و يعقوب بن كليس اولين وزير مقرر شد كه جديداً مسلمان شده بود و قبلاً مذهب يهودي داشت .

درين دوره صنعت و تجارت رونق زياد يافت و مناقشات محلي از بين رفت و در زمينه حقوق و مزايای اجتماعي بين مسلمانان و غيرمسلمان كدام فرق و امتياز وجود نداشت و بسياري از افراد غيرمسلمان به مقامات دولتي رسيدند چنانچه بعد از وفات يعقوب كه وزير بود يك نفر مسيحي بنام عيسي بن نسطورس به وزارت رسيد و اسحاق بن المناد يهودي را والي شام مقرر كردند.

مولاناالعزیز در قسمت بازسازی و ساختن تعمیرات جدید ، مساجد ، قصرها و شفاخانه ها علاقه زیاد داشت . مسجد جامع النور را اعمار نمود و در نزدیکی دریای نیل قصری را بنام قصرالبحر ساخت و قصر دیگری برای دربار اعمار نمود که بنام قصرالمذهب یاد میشد . درین دوره فتوحات نیز صورت گرفت که یعقوب بن کلیس وزیر دفاع او ساحه وسیع را تصرف نمود و بطرف بحر خزر (بحیره سیاه)، قلزم (، یمن، حجاز (در عربستان)، حمص (در سوریه)، حمات (در سوریه) و حلب (در سوریه) پیشروی صورت گرفت. در سال 386 هجری (996 میلادی) امپراتوری بیزانس (روم) بعضی مناطق سوریه را گرفت ولی مولاناالعزیز دوباره آن مناطق را گرفت و مولانا امام شخصا خودش بقابل او رفت و او را شکست داد و امپراتور روم از مولانا امام اطاعت کرد. و در مکه معظمه نیز بنام مولانا العزیز خطبه خوانده شد.

مولاناالعزیز پسرش حاکم را به نص امامت انتخاب نمود و خودش در سال 386 هجری (996 میلادی) بعد از (21) سال امامت به عمر (42) سالگی چشم از جهان پوشید.

16- امامت و خلافت مولانا حاکم بامر الله (ع)

نام اصلی مولانا حاکم بامر الله بنام المنصور فرزند مولاناالعزیز است ، کنیت او ابوعلی و لقبش الحاکم بامر الله است که بتاریخ 23 ربیع الاول سال 375 هجری (993 میلادی) در قاهره تولد گردید به سن (هشت) سالگی از طرف پدرش به امامت منصوب شد و بعد از رحلت پدرش در سال 386 هجری (996 میلادی) به سن (یازده) سالگی به امامت و خلافت رسید . او مانند پدرش خوش خلق و با انصاف بود و به خاطر آسایش مردم زیاد کوشش نمود به دهقانان کمک کرد و مالیات را بالای دهقانان کم ساخت و در بهتر ساختن زراعت و آبیاری و جمع آوری مواشی از خارج اقدام نمود و بخاطر پاک سازی نهر اسکندریه مبلغ (پانزده هزار) دینار مصرف نمود و بخاطر جلوگیری از طغیان آب دریای نیل توسط انجنر الحسن بن الحسین سدها ساخته شد بسیاری از زمین های دولتی به مردم توزیع گردید .

مولانا حاکم بامر الله در قسمت دیوان قضا و جزا توجه خاص داشت و خودش در تغیر لباس در بازار ها گشت و گذار نمود و اگر کسی قیمت فروشی و یا دزدی میکرد بالای

مرکب سوار مینمود و در بازار جار میزدند که دزدی کرده است یا قیمت فروشی نموده است. درین دوره هیچکس نمیتوانست شراب تولید کند و یا شراب بنوشد. در وقت نماز تمام دکان ها بسته میشد و تمام مردم نماز ادا کردند و مردم در امن و آسایش زنده گی میکردند و در تمام قلمرو فاطمیان قمار خانه ها و جاهای فسق و فجور را نابود ساختند و مدارس را بناء کردند.

مولانا حاکم بامرالله به تبلیغ مذهب اسماعیلیه اقدام کرد و دعوت اسماعیلی درین دوره به اوج خود رسید و داعیان به مناطق مختلف کار دعوت را بصورت درست ادامه دادند. در عراق داعیان اسماعیلی عده از امیران محلی و رؤسای با نفوذ قبایل را متمرکز ساختند و پشتیبانی آنها را حاصل نمودند و امید وار بودند خلافت عباسی را سرنگون کنند. برجسته ترین داعیان این دوره حمیدالدین کرمانی که در کرمان ایران تولد شده بود و به حیث داعی در عراق بود و بنام حجت العراقین (عراق عرب و عراق حجم) معروف بود. او تشکیلات مذهبی را سر و سامان داد. درین تشکیلات بعد از امام، خلیفه، داعی کبیر معروف به باب یا داعی الدعات قرار داشت تحت نظر او (دوازده) نفر حجت بود که در (دوازده) منطقه فاطمی فعالیت داشتند و در کنار آنها داعیان بودند که در سراسر جهان پراکنده بودند و داعیان به مقام های ذیل تقسیم میشدند:

1- داعی بلاغه 2- داعی مطلق 3- داعی مجدود و یاوران داعی را بنام ماذون میگفتند.

در سال 401 هج ق (1010 میلادی) قرواش بن مقلد حکمران موصل، کوفه و دیگر شهرهای عراق اطاعت خود را از خلفای فاطمی پذیرفتند و دستور دادند که خطبه را بنام مولانا حاکم بخوانند. خلیفه عباسی درین وقت القادر بالله بود از فعالیت اسماعیلیان ترسید و در سال 402 هجری ق (1011 میلادی) یکی از علمای اسلامی را به دربار خود خواست و دستور داد که اعلان کند که الحاکم بامرالله از تبار اصیل علوی و فاطمی نیست و آنرا در سراسر قلمرو عباسی بخوانند.

مولانا حاکم در جامع الازهر گفت: «من امیرالمومنین رو به روی شما نشسته به روشنی قرآن کریم کتاب خداوند (ج) و آیات مبارکه به شما بیان میفرمایم در معامله دین کدام چیز نیست. هدایت گروهی را از بین ببرید هر شخص که از سخنان خداوند (ج) منکر است او کافر است. خداوند (ج) فرموده است شما از رسن (ریسمان) خداوند محکم بگیرید که او گسستنی نیست امروز هم روز است و فردا هم روز است فردا از بین میرویم امروز ضرورت دنیای همیشگی را با خود داشته باشیم. ای گروه مسلمانان من امام شما هستم تمام مسلمانان برادر یکدیگر هستند. پس باهم مانند برادر زنده گی کنید هر شخصی که از توحید و رسالت اقرار کند او شخص در بین نفاق نمیاندازد او از همه بیشتر در اخوت

اسلامي داخل است...» بعد ازین گفتار مولانا حاکم مخالفت ها از بین رفت و به تمام مذاهب آزادي بوجود آمد.

در دوره خلافت مولانا حاکم مذهبي بنام دروز بوجود آمد بعضي داعیان مانند اهرم، حمزه و درزي شروع به نشر اندیشه هاي علوآمیزی در مورد مولانا حاکم و امامت او کردند. این داعیان با استفاده از روایات غلات شیعه قدیم نهضت دینی جدید را به راه انداختند و اعلام داشتند که دور اسلام به پایان رسیده است. در سال 410 هجری ق (1019 میلادی) حمزه و درزي (درفارسی بمعنی خیاط) جنبش جدید درزي ها را اعلام کردند و در قاهره پیروان یافت. مولانا حاکم درین وقت داعی الدعاء فتگین و داعی حمیدالدین کرمانی را به قاهره دعوت کرد تا رسماً به رد مذهب جدید از نقطه نظر کلام و الاهیات بپردازند. کرمانی اندیشه هاي علوآمیز آنها را رد کرد و گفت دور اسلام و اعتبار شریعت اسلامی در دوره جانشینان حاکم و تا آخر زمان بر جاست.

مولانا حاکم به ساختمان هاي جدید علاقه داشت و يك دارالحکومه (دارالعلوم) را ساخت که بهترین مرکز علمی بود تدریس در بخش هاي قرائت، فقه، نحو، نجوم، ادبیات، طب، فلسفه و غیره به شکل آزادانه بحث میکردند. علاوه بر معاش برای آنها انعام نیز میداد که مسؤول دارالحکومه قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان بود. برای دانشجو تمام ضروریات از قبیل: رنگ، دوات، قلم، کاغذ و دیگر ضروریات از طرف مولانا حاکم داده میشد. مولانا حاکم بر علاوه دارالحکومه (دارالعلوم) يك کتابخانه بزرگ را تاسیس کرد که کتابهای کمیاب و نادرالوجود را در بخش هاي مختلف به آن کتابخانه انتقال داد این کتابها آنقدر با ارزش و معتبر بودند که مانند آن در دربار فرمانروایان و پادشاهان دیگر پیدا نمیشد. مولانا حاکم بخاطر ترقی و پیشرفت علم نجوم يك رصدخانه (ستاره شناسی) در جبل معظم اعمار نمود که ریاست آن به عهده ساینس دان مشهور علی بن یونس گذاشته شده بود. مولانا امام مساجد زیادی را اعمار نموده است یکی ازین مساجد بنام مسجد حاکم، مسجد دیگری بنام مسجد راشده و مسجد دیگری هم بنام مسجد جامع مقس بود که نماز جمعه را در مسجد راشده اداء میکرد و ماهانه مبلغ (9220) درهم را درین مسجد مصرف مینمود.

مولانا حاکم پیروان خود را آموزش و دانش روحانی و باطنی تعلیم میداد که این تعلیمات در دارالحکومه (دارالعلوم) صورت میگرفت و تعداد زیادی از مردم به مراتب بلند روحانیت نایل آمدند. مولانا حاکم بامرالله شورش هاي مغرب اقصی رومیان و دمشق را خاموش ساخت و در سال 397 هجری (1007 میلادی) ولید بن هشام اموی که به افریقای شمالی فرار کرده بود نام خود را ابواکره گذاشت و

بالاي مصر حمله كرد كه وزير اعظم حسين بن جوهر و قاضي القضاات عبدالعزيز بن محمد بن نعمان در خفا با ابواكره اموي دست بيعت دادند مولانا حاكم خبر شد آنها را از كار برطرف ساخت و يكي از فرماندهان توانا بنام فضل بن حسن توانست ابواكره اموي را شكست داد و او را دستگير نمود و توسط فضل بقتل رسيد و شورش خاموش گرديد و فضل بمقام وزارت رسيد . در دوره مولانا حاكم سكه طلائي و نقره ئي مروج بود كه يك طرف آن كلمه لاله الله محمد الرسول الله و طرف ديگر آن حاكم بامر الله نوشته شده بود.

در مورد رحلت مولانا حاكم نظريات مختلف وجود دارد بعضي ميگويند كه مولانا حاكم در شب (29) شوال سال 411 هجري (1021 ميلادي) خارج از قاهره رفت و در وقت بازگشت مورد حمله يوسف بن دواس قرار گرفت. گذارش ديگر اين است كه وقيكه مولانا حاكم در سال 409 هجري (1019 ميلادي) در يكي از محلات قاهره گشت و گذار ميكرد يك نامه دريافت كه خواهرش بنام ست الملك عدم عفت دارد حاكم امر كرد كه اين محله را غارت كند خواهرش ترسيده توسط گروه يوسف بن دواس مولانا حاكم را بقتل رسانيد . برخي هم ميگويند كه بتاريخ (27) شوال سال 411 هجري (1021 ميلادي) مولانا حاكم بعد از (25) سال امامت و خلافت درگشت و گذار شبانه ناپديد شد.

17- امامت و خلافت مولانا الظاهر (ع) :

نام اصلي مولانا الظاهر بنام علي فرزند مولانا حاكم بامر الله است ، كنيت ابوالحسن يا ابو معد و لقبش الظاهر الا عزالدين است كه به لقب الظاهر شهرت داشت بتاريخ (10) رمضان سال 395 هجري (جون 1005 ميلادي) در قاهره بدنيا آمد . و بعد از رحلت پدرش در سال 411 هجري (1021 ميلادي) به سن (شانزده) سالگي به امامت و خلافت رسيد . در كار هاي حكومت خواهر مولانا حاكم كه ست الملك نام داشت او را مشوره ميداد در سال 415 هجري (1025 ميلادي) ست الملك وفات كرد اراكين دولتي يك شورا را از اشخاص ذيل هريك: شريف اكبر عجمي، شيخ ابوالقاسم علي بن احمد، نجيب الدوله ، اكبر جرائي و شيخ محسن ساخت كه اين شورا هر روز يك مرتبه نزد مولانا امام ميامدند و از او مشوره ميگرفتند و كار سلطنت را پيش ميبردند. در سال 416 هـ (1026 ميلادي) سطح آب دريائي نيل پائين آمد كه مدت (سه) سال دوام كرد كه درين مدت قحطي در

سراسر مصر بوجود آمد ملت به کمبود مواد غذایی و محصولات زراعتی مواجه گردید خزانه دولت خالی شد که يك گاو به قیمت (50) دینار رسید. افسران به نسبت عدم اجرای معاشات شان بمشکلات اقتصادی روبرو شدند. مولاناالظاهربرای رفع مشکلات مردم صندوقی را تاسیس کرد که از طبقه ثروتمند پول جمع آوری نمود و به طبقه نادار جامعه کمک میکرد که بعد از (سه) سال آب دریای نیل دوباره طغیان کرد و محصولات زراعتی افزایش یافت و مردم از قحطی نجات یافت و دوباره خوشحال گردیدند.

مولاناالظاهر با امپراتور بیزانس قرار داد امضاء کرد و مردم بیزانس مولانا امام را برسمیت شناختند و برای اولین بار در يك دولت غیر اسلامی خطبه بنام بنی فاطمی در مساجد روم خوانده میشد. مهمترین واقعه دیگر درین دوره آن است که داعیان اسماعیلی در عراق به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداختند و گروهی از مردم به آئین اسماعیلی گرویدند. همچنان درین دوره در شهرهای هسپانیه خطبه بنی فاطمی جاری بود و تبلیغ دعوت اسماعیلی را پیش بردند. مولاناالظاهر برای عساکر خود يك تعلیم گاه را اعمار کرد که در آن قشون نظامی را تعلیم میداد و ضمناً سایر بخش های علوم نیز تدریس میشد. مولانا امام يك قصر را بنام لؤلؤ در نزدیک يك تفریگاه ساخت که بعضی اوقات از آن دیدن میکرد و در پهلوی آن يك فابریکه را ساخت که در آن مهمات جنگی ساخته میشد که در حدود (سه هزار) نفر در آن کار میکردند درین دوره شورش ها نیز صورت گرفت ولی از طرف مولانا امام خاموش گردیدند.

در سال 421 هجری (1031 میلادی) قیصر روم با (ششصد هزار) نفر متوجه شام (سوریه) گردید. مولاناالظاهر يك سردار لایق را بمقابل قیصر روم فرستاد درین جنگ قیصر روم شکست خورد و اکثریت قوایش در اثر گرمی هوا و کمبود آب هلاک شدند. که مردم آنرا از کرامات مولانا امام میدانستند. و بیرق فاطمیان در شام و فلسطین بلند گردید. مولاناالظاهر بتاريخ (15) شعبان سال 427 هجری (1036 میلادی) بعد از (16) سال امامت و خلافت به سن (32) سالگی چشم از جهان پوشید.

18- امامت و خلافت مولاناالمستنصر بالله (ع) :

نام اصلی مولاناالمستنصر بالله بنام معد فرزند مولاناالظاهر است ، کنیت ابوتیم و لقبش مستنصر بالله است که بتاريخ (16) جمادی الاخر سال 420 هجری (2 جون 1029 م) در قاهره بدنیا آمد که در سن (هشت) ماهگی از طرف پدرش به امامت منصوب شد و در سن (هفت) سالگی بعد از رحلت پدرش در 427 هجری (1036 میلادی) به امامت و

خلافت رسید. در طی(9) ماه اول خلافت او اقتدار حقیقی در دست علی بن احمد بن جرجرائی که وزیر بود، قرار داشت مادر مولانا امام از سودان بود. نائب حکومت بود که درین دوره امن و امان کامل در قلمرو فاطمیان وجود داشت. در سال 436 هجری (1044 میلادی) وزیر لایق فاطمیان (علی بن احمد) وفات کرد و اوضاع مصر خراب گردید تا اینکه در سال 422 هجری (1050 میلادی) قاضی ابو محمد حسن بن علی یازوری به وزارت رسید تا حدی نظم و امنیت در کشور برقرار شد. ولی این وزیر نیز بعد از (هشت) سال وزارت وفات کرد که بعد از مرگ او دوباره بی نظمی داخلی شروع شد و سپاهیان ترکی امنیت را خراب کردند و بعضی مناطق مصر را گرفتند و خلافت فاطمی در بحران عمیق فرو رفت. در دوره (شانزده) اول خلافت مولانا امام المستنصر بالله به تعداد (40) وزیر و به تعداد (42) قاضی بر طرف گردیدند. و هر روز به تعداد (هشت هزار) شکایت علیه تشکیلات خلافت به خلیفه میرسید.

درین دوره بعد از مرگ انوشنگین حاکم ترکان فاطمی در سوریه ناصرالدوله حاکم تعیین شد. خلیفه او را به قاهره خواست و فرمانده قشون ترکان ساخت لذا او منتظر فرصت بود که از خلیفه انتقام بگیرد او ترك نژاد فاطمیان سوریه را بر ضد سلطه فاطمیان گردانید. ملکه مادر، سودانی ها را مسلح ساخت به همین سبب بین سودانی ها و ترکان برخورد صورت گرفت ترکان پیروز شدند و ناصرالدوله خود را در اسکندریه (پهلوی قاهره بندر قدیمی مصر) مستقل اعلان کرد و به طرف قاهره حرکت کرد و اکثر مناطق مصر را گرفت ولی کشته شد درین وقت مولانا امام از سوریه يك سردار ارمنی را که بدرالجمالی نام داشت و در خدمت فاطمیان سوریه بود کمک خواست بدرالجمالی در سال 466 هجری (1074 میلادی) به قاهره آمد. شورش ترکان را با قوای ارمنی خاموش ساخت و ترکان را از مصر خارج ساخت و در مصر صلح و آرامش دوباره بوجود آمد. مولانا امام مالیات را برای (سه) سال معاف کرد کشت و زراعت فراوان شد و صنعت نیز پیشرفت نمود و خلیفه به یاد بود این سال يك کتابخانه بزرگ را تاسیس کرد.

کار دعوت اسماعیلی درین دوره به اوج خود رسید داعیان بر علاوه قلمرو فاطمیان در بیرون امپراتوری فاطمیان نیز کار دعوت را پیش بردند. برجسته ترین داعیان درین دوره حسن صباح و المویذی الدین شیرازی بودند مویذی الدین شیرازی در سال 390 هجری (1000 میلادی) در شیراز مرکز فارس تولد شده بود و بعداً داعی اسماعیلی فارس شد و بسیاری از مردم را به مذهب اسماعیلی درآورد و حتی بسیاری از شخصیت های بزرگ دربار عباسی نیز به مذهب اسماعیلی درآمدند که باعث عکس العمل عباسیان گردید. داعی المویذ مجبور شد که در سال 439 هجری (1047 میلادی) به قاهره رفت و با داعی الدعات قاسم بن عبدالعزیز یکی از نبیره های قاضی نعمان رابطه برقرار کرد

ازینکه در دعوت اسماعیلی از خود فعالیت زیاد نشان داده بود در 450 هجری (1058 م) به حیث داعی الدعات مقرر شد بواسطه این داعی بود که ارسال بساسیری یکی از سرداران ترکی چند شهر عراق را تصرف کرد و از مولانا امام پشتمانی نموده و میخواست بغداد را بنام اوفتح کند. مولانا امام در 447 هجری (1055 م) موید را به عراق فرستاد تا ضروریات و کمک مالی را به بساسیری برساند. در سال 448 هجری (1057 میلادی) بساسیری بر سلجوقیان در بغداد شکست سخت داد و در سال 450 هجری (1058 میلادی) بساسیری در بغداد پیروز شد و دستور داد که آذان به طریقه شیعیان بگویند و خطبه بنام المستنصر بالله بخوانند و خلیفه عباسی که قائم بود به امیر عقیلی سپرده شد به این ترتیب فاطمیان بغداد را گرفتند. ولی وزیر جدید قاهره نمیخواست از بساسیری حمایت خود را ادامه دهد و بساسیری در مقابل حمله قوای طغرل مقاومت کرده نتوانست و در سال 451 هجری (1059 میلادی) تسلیم شد و از طرف سپاهیان سلجوقی بقتل رسید.

دعوت اسماعیلی در ایران تحت رهبری داعی عبدالملک بن عطاش ادامه یافت و پایگاه سری را در اصفهان مرکز سلجوقیان تاسیس کرد. عبدالملک یک شخص دانشمند و عالم بود و اولین داعی بود که جوامع مختلف اسماعیلی را در ایران تشکیل داد و داعی ابوالنجم و داعی مومن نیز در زیر دست عبدالملک بودند و کار دعوت را در مناطق مختلف ایران پیش میبردند. در ایران داعی دیگر حسن صباح بود که در سال 428 هجری (1034 م) در منطقه ری (تهران) در یک خانواده اثنی عشری تولد گردیده بود و توسط داعی عبدالملک به مولانا المستنصر بالله معرفی گردید.

یکی دیگر از داعیان بزرگ اسماعیلی درین دوره ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بود که بیشتر بنام ناصر خسرو شهرت دارد که در سال 394 هجری (1004 میلادی) در قبادیان بلخ یکی از نواحی خراسان تولد گردیده بود که در جوانی در مرو (ترکمنستان) در دربار غزنویان و سلجوقیان وظیفه دولتی داشت ولی در 437 هجری (1045 میلادی) درس (43) سالگی دست خوش تحولات روحی گردید مسیر زنده گی را تغیر داد و از وظیفه استعفاء داد و ظاهراً به خاطر زیارت خانه کعبه به سفر رفت و مدت (سه) سال در قاهره توقف کرد و به عنوان داعی تعلیم و تربیت یافت و با موید شیرازی رابطه محکم برقرار کرد و به دیدار مولانا المستنصر بالله مشرف گردید و مقام مهمی در تشکیلات فاطمی به او داده شد و از طریق حجاز، یمامه، بحرین، عراق و ایران در سال 444 هجری (1052 میلاد) به زادگاه خود (بلخ) رسید و به حیث حجت خراسان کار خود را آغاز کرد و یک پایگاه سری را در بلخ ایجاد نمود و دعوت خود را در نیشاپور، طبرستان (مازندران امروزی) و دیگر مناطق خراسان گسترش داد و در بلخ دشمنی اهل سنت برضد او شروع شد و در

سال 452 هجری (1060 میلادی) خانه او را ویران کردند و او به دره یمگان بدخشان فرار کرد و با علی بن اسد امیر خود مختار بدخشان که با اسماعیلیان رابطه نزدیک داشت ، رابطه خود را برقرار کرد و دعوت اسماعیلی را در بدخشان ، هونزه ، شمال پاکستان و تاجکستان ادامه داد .

یکی دیگر از موفقیت بزرگ فاطمیان درین دوره دعوت اسماعیلی در یمن بود که تحت رهبری علی بن محمد صلیحی در منطقه کوهستانی حراز (یمن) کار دعوت را پیش بردند این شخص سلسله صلیحی را در یمن اساس گذاشت و مدت یک قرن از سال 432 تا 532 هجری (1038 تا 1138 میلادی) حکمروائی کرد و خطبه بنام خلفای فاطمی خوانده شد. و بعدها امرای صلیحی عمان ، بحرین و بعضی مناطق عربستان که قرمطیان در آنجا حکومت داشتند در سال 470 هجری (1077 میلادی) سقوط دادند و خلافت فاطمیان را برسمیت شناختند و علی صلیحی هم رئیس دعوت اسماعیلی و هم رئیس دولت صلیحی در یمن بود. در سال 454 هجری (1062 میلادی) داعی علی صلیحی یک شخص را بنام لمک بن مالک الحمادی که قاضی القضاات در یمن بود به قاهره فرستاد که مدت (پنج) سال در قاهره داعی موید برای او اصول عقاید اسماعیلی را تعلیم داد و قتیکه به یمن رفت بعد از علی صلیحی داعی یمن مقرر گردید . و احمد مکرّم پسر علی صلیحی به حیث رئیس دولت بود و قدرت واقعی در دست سیده همسر مکرّم بود او مقر دولت را از صنعا به ذوجیله (یمن) انتقال داد که بعد از مرگ شوهرش در سال 477 هجری (1084 میلادی) به حیث حجت یمن مقرر شد که اولین زن در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی بود بعدا مولانا امام ، سیده را مسوول امور دعوت اسماعیلی در مغرب هند ساخت و جامعه اسماعیلی را در گجرات هند اساس گذاشت و رابطه خود را با یمن نیز حفظ کرد.

طوریکه قبلا گفته شد در دوره مولانا المستنصر بالله شورش ها بوجود آمد مولانا امام یک شخص را بنام بدرالجمالی ارمنی از سوریه خواست بدرالجمالی بعد از خاموش ساختن شورشها تشکیلات و سازمان های مدنی. حقوقی و دینی را قبضه کرد و قدرت سیاسی را یکسره در دست گرفت . با وجود اقدامات بدرالجمالی قدرت فاطمیان در شام و فلسطین در مقابل قبایل نوبقدرت رسیده ترک از دست دادند و در شام و فلسطین فاطمیان تنها بر مناطق عسقلان ، عکا و صور حکمروائی داشتند . مولانا امام استحکامات شهر جدید قاهره را بوجود آورد که دارای (سه) باب بود بنام های (باب النصر ، باب الفتوح و بابالزویله) که خرابه های آن تا حال در قاهره موجود است.

در سال 471 هجری (1079 میلادی) در زمان قدرت بدرالجمالی یک داعی از ایران بنام حسن صباح وارد قاهره شد مولانا امام المستنصر بالله مخفیانه به او گفت که جانشینی را

به پسر بزرگ او نزار بدهد . چونکه بدرالجمالی طرفدار پسر خورد او مستعلی بود . حسن صباح به ایران رفت و مردم را به مرتفعات (بلندی ها) فرستاد تا زمینه تسخیر قلعه الموت را مساعد سازد.

مولانا امام المستنصر بالله در سال 487 هجری (1094 میلادی) بعد از مدت (شصت) سال امامت و خلافت رحلت نمود.

19- امامت مولانا نزار (ع)

نام اصلی مولانا نزار بنام نزار فرزند مولانا المستنصر بالله است و لقبش المصطفی الدین بالله میباشد که بتاریخ (10) ربیع الاول سال 437 هجری ق (1045 میلادی) در قاهره بدنیا آمد. از طرف پدرش قبلاً به امامت منصوب گردیده بود و در سال 487 هجری (1094 میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسید. ولی افضل پسر بدرالجمالی که بعد از وفات پدرش در سال 487 هجری (1094 میلادی) وزیر دولت فاطمیان تعیین شده بود پسر خورد مولانا المستنصر بالله که بنام ابوالقاسم احمد ملقب به مستعلی بود جانشین مولانا امام اعلام کرد و مولانا نزار را که مطابق قانون شیعیان از طرف پدرش منصوب امامت شده بود محروم ساخت . زیرا که مستعلی با خواهر افضل ازدواج کرده بود افضل با پشتیبانی قوای فاطمیان از بزرگان دربار و برادران مولانا نزار هر یک (عبدالله و اسماعیل جبراً بیعت گرفت .

مولانا نزار میفرماید: ((ای برادران نزد من اسناد است که دست نویس پدرم مولانا المستنصر بالله است که خودم را وارث خویش تعیین نموده است که این بیعت به مستعلی بیعت جبری است.)) .

مولانا نزار به اسکندریه رفت که در اسکندریه ناصرالدوله بود و قتی که از تمام جریان خبر شد به اطراف و نواحی خبر داد که بیایند و به امام نزار بیعت کنند. قاضی جلال الدوله نیز پشتیبانی خود را از مولانا نزار اعلان کرد . داعیان درین دوره به جای های مختلف میرفتند که از مولانا نزار هدایت می گرفتند و کار دعوت اسماعیلی را پیش میبردند. خصوصاً داعیان هر یک حسن صباح و ناصر خسرو میگفتند که بعد ازین مرکز دعوت اسماعیلی نزاری را در ایران در قلعه الموت قرار میگیرد . مستعلی برای دستگیری مولانا نزار به اسکندریه لشکر کشی نمود اما شکست خورد و به مصر رفت مردم اسکندریه به مولانا نزار بیعت کردند و او را به خلافت برداشتند گواه این امر که مولانا نزار در اسکندریه امام و خلیفه است دینار طلایی است که در 1994 میلادی کشف

شد . که این سکه ممتاز در 488 هجری (1095 میلادی) در اسکندریه ضرب شده بود این سکه در کتابخانه موسسه مطالعات اسماعیلی در لندن میباشد . مولانا نزار پسرش هادی را به امامت منصوب ساخت . افضل بن بدرالجمالی بار دوم بالای اسکندریه حمله کرد مولانا نزار و افتگین را دستگیر کرد و به قاهره آورد افتگین را در قاهره بقتل رسانید و مولانا نزار را به زندان انداختند که در سال 490 هجری (1097 میلادی) بعد از (سه) سال امامت در زندان چشم از جهان پوشید . به این ترتیب بعد از رحلت مولانا المستنصر بالله اسماعیلیان به (دو) گروه تقسیم شدند که یکی بنام نزاریان و دیگری بنام مستعلویان .

در تاریخ ها مسطور است که مولانا المستنصر بالله یکی از داعیان اسماعیلی را که حسن سعید نام داشت خواست و سطری سربسته به مهر خود به او داد و گفت که : ((هرکس از اولاد من که این سطر را خواست به او بده و بداند که او جانشین من است.)) لذا بعد از مرگ مولانا المستنصر بالله در سال 487 هجری ق (1094 میلادی) پسرش شاه نزار، حسن سعید را خواست و گفت که امانت را به من بده حسن سعید نوشته را به او داد و گفت که مطیعم به آنچه فرمایی و فرماندهی . نزار گفت برادرم مستعلی خیال آشوب را دارد برو و به تعداد (10) اسپ را مهیا کن تا درین شب از دست دشمن فرار کنیم چاره دیگر نیست حسن سعید مطابق فرمان مولانا نزار عمل کرد و آنحضرت با (دو) پسر و حسن سعید در همان شب از مصر به طرف شام حرکت کردند و بعد از طی نمودن چندین راه به مغاره که مکان راحبی بود آواز دادند راحب آمد و گفت که شما نزار میباشید با (دو) پسر خود؟ گفت بلی. نزار از او پرسید از کجا فهمیدی که من نزار با (دو) پسر خود هستم . گفت روزی مستنصر بالله با بزرگان خود به سیاحت آمده بود من او را ابراز حاجتی کردم برایم گفت که بعد از یک سال فلان ماه ، فلان هفته ، فلان روز فرزند من بنام نزار با (دو) پسر خود و حسن سعید یکی از حامیان من ازینجا خواهند آمد و حاجت خود را از او بخواهید من تا حال منتظر آمدن شما درینجا بودم...

مستعلی خبر شد که نزار در بغداد است یک نفر را نزد خلیفه بغداد فرستاد و گفت برادرم نزار را از بغداد به مصر روان کنید . نزار که خبر شد پسر خود هادی را به همراه حسن سعید به ایران فرستاد و گفت که به نزد حسن صباح به قلعه الموت بروید و خودش دوباره به طرف مصر حرکت کرد . در نواحی مصر، شام و سلمیه داعی محی الدین جماعت اسماعیلی را به امامت نزار دعوت نمود و گفت که ولیعهد او پسرش هادی است که به همراه حسن سعید به ایران رفته است . در الموت حسن صباح از هادی و حسن سعید استقبال کرد و به امر و فرمان آنحضرت رفتار نمود . مولانا نزار را دستگیر کردند و به قاهره بردند و در سال 490 هجری ق (1097 میلادی) بعد از (سه) سال امامت در زندان چشم از جهان پوشید .

عصر فاطمیان :

دوره فاطمیان به عنوان عصر طلایی نهضت اسماعیلی در تاریخ اسماعیلیه به شمار میرود و تاسیس خلافت فاطمی در سال 297 هجری ق (909 میلادی) در شمال آفریقا اوج موفقیت و پیروزی اسماعیلیان را مشخص میسازد و اسماعیلیان برای اولین بار صاحب یک دولت مهم تحت رهبری امام شان مولاناالمهدی شدند و مذهب اسماعیلی نیز جایگاه خود را در میان جوامع دینی که تحت حمایت دولت بودند و تعبیری از ان خویش از اسلام داشتند ، یافته بودند. این موفقیت نه تنها برای اسماعیلیان بلکه برای تمام شیعیان بود که سال ها آرزوی بقدرت رسیدن خاندان اهل بیت رامینمودند. ازینرو خلیفه و امام اسماعیلی فاطمی میتوانست چون سخنگوی اسلام شیعی بطور کلی عمل کند ، همانگونه که خلیفه عباسی سخنگوی اسلام اهل تسنن بود.

اسماعیلیان در دوره فاطمیان اجازه یافتند که آشکارا و بدون ترس از تعقیب و سیاست در درون قلمرو فاطمیان به پیروی از معتقدات دینی خویش بپردازند . حالانکه در بیر ون از مرزهای دولت خویش مانند قبل ناچار به رعایت تقیه بودند . در واقع با استقرار دولت فاطمی نیاز به ترویج یک مذهب دولتی و یک قانون نامه شرعی پدید آمد هر چند مذهب اسماعیلی هر گز نمیایست بر مردم سرزمین های تحت حکومت فاطمیان تحمیل شود . قوانین مذهب اسماعیلی که در مرحله زیرزمین بودن جنبش اسماعیلی وجود نداشت . در اوایل دوره فاطمی تدوین شد و اسماعیلیان فاطمی دارای مذهب فقهی خود بودند ، همانگونه که نظامهای عمده فقه اهل تسنن وجود داشت. خلفاء و امامان فاطمی در راستای دعاوی کلی و جهانی خود ، با بقدرت رسیدن ، فعالیت های خود را در امر دعوت رها نساختند داعیان خود را به عنوان مبلغین دینی و سیاسی در داخل و خارج قلمرو خود فرستادند . فاطمیان در سال 358 هجری ق (969 میلادی) مصر را فتح کردند و آنرا به حیث یک شهر سلطنتی بنیان گذاشتند ازینکه رهبری عالی دعوت اسماعیلی و دولت فاطمی حق ویژه خلیفه و امام فاطمی بود برای تربیت داعیان و تعلیم اسماعیلیان عادی سازمانها و تاسیسات دانش و تعلیمی خاص بوجود آمد داعیان فاطمی که در علم کلام و الهیات تحصیل کرده بودند در عین حال عالمان و نویسندگان جامعه خویش نیز بودند و سنت های فکری متمایزی ایجاد کردند . اسماعیلیان پایدارترین ارمغان های خویش را به الهیات و فلسفه اسلامی بطور کلی ، و به اندیشه های تفکرشیعی به طور خاص هدیه کردند . تشکیلات دولت فاطمی در دوره شمال آفریقا از سال 297 تا 362 هجری ق (909 تا 973 میلادی) تقریباً ساده باقی ماند اما در مصر فاطمیان نظام های اداری و مالی پیچیده را پدید آوردند.

دستگاه مرکزی اداری فاطمیان که در راس آن خلیفه و وزیرش قرار داشتند و از چند دیوان ازان جمله دیوان اموال ، دیوان جیش و دیوان انشاء تشکیل شده بود وزیران فاطمی عموماً بر اساس فضایل ، استعداد و شرایط لازم ، بدون هیچگونه وابستگی دینی ، قومی و نژادی انتخاب میشدند نظر به این سیاست چند نفر از مسیحیان ارمنی به وزارت رسیدند ، یهودیان به دیوان انشاء مقرر میشدند و فقه های اهل سنت در راس دستگاه قضایی خلافت فاطمیان قرار گرفتند . و قاضی القضاات دولت فاطمی شدند . اما سیاست آزادمنشانه نژادی فاطمیان در به خدمت گرفتن بربرها، ترک ها، سودانیها، دیلمی ها و عرب ها منجر به رقابت های چاره ناپذیر و دسته بندی ها در ارتش و دستگاه اداری شد و سر انجام باعث بی نظمی و نا آرامی در خلافت فاطمیان گردید. فاطمیان پس از آنکه در مصر مستقر شدند یک شبکه وسیع تجارتي و بازرگانی بر قرار کردند در رقابت با عباسیان که از خلیج فارس برای مقصد تجارتي استفاده میکردند فاطمیان راه تجارتي دیگری را به هند بوجود آوردند که از دریای سرخ (بحیره احمر) میگذشت و تمام تجارت بین المللی میان اوقیانوس هند و دریای مدیترانه را تحت کنترل خود آوردند و ازین مدرک عایدات زیادی بدست آوردند .

خلافت فاطمی در مصر پایگاه مهم اقتصادی را بدست آوردند. مولف و داعی بزرگ این دوره ناصر خسرو بلخی در سال های 439 تا 441 هجری ق (1047 تا 1050 میلادی) از قاهره دیدن کرداز پایتخت با شکوه فاطمیان، به تعداد (بیست هزار) دکان بازار های متعدد، کاروان سرای ها، حمام ها، خانه ها ، باغ های زیبا و قصرهای باشکوه که همگی تحت الشعاع کاخ فاطمیان قرار داشتند، یاد میکند و میگوید که پارچه فروشان ، صرافان و جوهر فروشان مصر به علت صلح، آرامش و امنیت فوق العاده که در سراسر قلمروشان وجود داشت دروازه های دکان های خود را قفل نمیکردند .

مصر در دوره فاطمیان یک قدرت دریایی عمده محسوب میشدکه با امپراتوری بیزانس رقابت میکرد . فاطمیان در مصر کتابخانه بزرگ را تاسیس کردند که در نتیجه فعالیت آنها مصر مرکز خلافت فاطمیان مرکز پر رونق تحقیقات اسلامی، علوم، هنر و فرهنگ شد و نقش مهم در تجارت جهانی داشتند .

فاطمیان توانستند شمال افریقا، مصر، حجاز، فلسطین، شام و دیگر مناطق را تصرف کنند و به عنوان پاسداران و حامیان شهرهای مقدس مکه و مدینه جامشین عباسیان شوند . و از سلا 450 تا 451 هجری ق (1058 تا 1059 میلادی) در بغداد خطبه بنام خلیفه فاطمی خوانده شد و داعیان فاطمی در سراسر سرزمین های مرکزی و شرقی از شام گرفته تا آسیای مرکزی فعالیت میکردند . وبسیاری از مردم را در قلمرو عباسیان مانند: سلجوقیان

، صفاریان ، غزنویان و دیگر سرزمین های مشرق زمین به خلافت فاطمیان بیعت کردند . درین دوره داعیان هر یک : ابویعقوب سجستانی، حمیدالدین کرمانی، حسن صباح ، ناصر خسرو بلخی و دیگران فعالیت های زیاد انجام دادند . همچنان برجسته ترین داعی در دوره مولاناالمستنصر بالله موید فی الدین شیرازی بود که در فارس و خوزستان کار دعوت اسماعیلی رابه پیش میبرد .

دعوت یکپارچه و متحد اسماعیلی بعد از مرگ مولاناالمستنصر بالله د سال 487 هجری ق (1094 میلادی) به دو شاخه تقسیم شد یکی نزاریه و دیگری مستعلویه . که مولانا نزار از طرف پدرش به امامت منصوب شده بود و برادرش مستعلی توسط افضل پسر بدرالجمالی وزیر پدرش به خلافت رسید .

خلافت مستعلی را تنها دستگاه دولت در قاهره ، یمن و هندوستان برسمیت شناختند ولی در سرزمین های شرقی که فاطمیان قدرت سیاسی نداشتند خصوصاً اسماعیلیان ایران و مناطق تحت قلمرو سلجوقیان از مولانا نزار طرفداری کردند و در شام (سوریه) هر دو گروه طرفداران داشتند و اسماعیلیان بدخشان و آسیای مرکزی نیز به مولانا نزار بیعت کردند . مستعلی و جانشینان بعدی او از هیچ قدرتی بر خوردار نبودند و قدرت بدست وزیران شان بود .

در دوران خلافت مستعلی جنگ جویان صلیبی در شرق میانه ظاهر شدند و در سال 492 هجری ق (1099 میلادی) اورشلیم (نزدیک سوریه) را از سپاهیان فاطمی که در راس شان افضل بود ، گرفتند و با مسلمانان وارد جنگ شدند و بعضی قسمت های فلسطین و شام را از نزد آمر پسر مستعلی گرفتند . در سال 524 هجری ق (1130 م) آمر پسر مستعلی کشته شد و مستعلویه نیز به دو شاخه تقسیم شدند که یکی بنام حافظی و دیگری بنام طیبی یاد میشدند .

طیب پسر آمر است که آمر قبل از مرگ خود او را جانشین خود ساخته بود که بعد از مرگ پدر خود در سال 524 هجری ق (1130 میلادی) خلیفه فاطمی شد . سپاهیان فاطمی ابوعلی احمد ملقب به کتیفات پسر افضل پسر بدرالجمالی را به وزارت انتخاب کردند . و عبدالمجید پسر کاکای آمر نایب خلافت فاطمی بود و قتیکه کتیفات به وزارت رسید عبدالمجید را زندانی ساخت و حکومت امام (دوازدهم) شیعیان اثنی عشری را در سال 260 هجری ق (874 میلادی) در غیبت بسر میبرد ، اعلان کرد . کتیفات اینک یک شیعه (دوازده) امامی شده بود و خود را نایب امام غایب نامید . ولی در سال 526 هجری ق (1131 میلادی) طرفداران سلسله فاطمی کودتاه کردند کتیفات کشته شد و عبدالمجید از

زندان آزاد گردید و خود را الحافظ الدین الله خلیفه و امام اعلان کرد و مذهب اسماعیلیه دوباره رسماً مذهب رسمی دولت فاطمی گردید .

درین مورد روایت است که امر پسر کاکای خود حافظ را جانشین خود تعیین کرده بود طوریکه حضرت محمد (ص) پسر کاکای خود حضرت علی (ک) را در غدیر خم جانشین خود تعیین کرده بود .

اعلام حافظ خود را به عنوان امام سبب اختلافات در بین اسماعیلیان مستعلی گردید مانند : دو دستگی که در بین اسماعیلیان نزاری و مستعلی بود . دستگاه رهبری مصر و شام از خلافت حافظ حمایت کردند که به حافظیه مشهور شدند و مستعلیان یمن خودشان نیز به دو گروه تقسیم شدند . یکی زریعیان عدن و برخی از همدانی های صنعا که از حافظ طرفداری کردند و دیگری آمریه . به این ترتیب در سال 526 هجری ق (1132م) دعوت یکپارچه و متحد اسماعیلی جامعه روزگار مولانا المستنصر بالله برای همیشه به شاخه های متخاصم نزاری ، حافظی و طیبی تقسیم شده بود .

فعالیت دعوت فاطمی تنها به مصر و یمن منحصر شد دارالعلوم در سال 526 هجری ق (1132 میلادی) از قصر خلیفه فاطمی به ساختمان دیگر انتقال کرد و دعوت حافظی بکلی از بین رفت خلفاء فاطمی در سنین خورد در گذشتند و قدرت در دست وزیران شان بود . صلاح الدین بن ایوب به وزارت رسید او در سال 567 هجری ق (1171 میلادی) دستور داد که خطبه بنام خلافت عباسی خوانده شود .

20- مولانا الهادی (ع) :

نام اصلی مولانا الهادی بنام علی پسر مولانا نزار ملقب به الهادی است که در سال 470 هجری ق (1078 میلادی) در قاهره بدنیا آمد و بعد از شهادت پدرش در 490 هجری ق (1097 میلادی) به امامت رسید . در دوره مولانا الهادی مرکز امامت نظر به شرایط سیاسی از قاهره به قلعه الموت ایران که در میان کوه های البرز در یکی از نقاط مرتفع و بلند ترین نقاط کوه واقع است ، انتقال یافت .

واژه الموت یک کلمه دیلمی (شمال ایران) است که در اصل (آله آموت) بود که آله در زبان فارسی و دری بمعنی عقاب و آموت در لهجه های محلی بمعنی آموخت است . ولی معنی اصلی و غیر محلی آن آشیانه است . قلعه الموت بالای صخره (سنگ) بزرگ در سال 246 هجری ق (860 میلادی) توسط امرای دیلمی ساخته شد که از لحاظ نظامی و سوق الجیشی مستحکم بود به اساس افسانه محلی قلعه را اولین بار توسط عقابی که در

بالای صخره ای بزرگ میچرخید به یک حکمران محلی نشان داد . حکمران مذکور آنجا را الموت یا آشیانه عقاب نامگذاری کرد که در اطراف قلعه کوه های بلند بود .

حسن صباح که در سال 428 هجری ق (1034 میلادی) در شهر قم ایران تولد گردید با نظام الملک و عمرخیام در نیشاپور در یک مکتب درس میخواند . بعداً به مذهب اسماعیلیه پیوست و بنام مستعار (دهخدا) به تبلیغ مذهب اسماعیلیه پرداخت و در سال 483 هجری ق (1090 میلادی) قلعه الموت را تسخیر کرد و لقب (سیدنا) را به خود گرفت .

در دوره مولاناالهادی نظم و نسق در قلعه الموت بدست حسن صباح بود . ولی حسن صباح خود رایک غلام کوچک مولاناالهادی حساب میکرد . درین دوره در دنیای اسلام در یغداد خلفای عباسی ف در مصر خلفای فاطمی خطبه و سکه موجود بود مناسبات بین الموت و حکمرانان سلجوقی خوب نبود با وجود آنهم داعیان اسماعیلی به نقاط مختلف میرفتند و کار دعوت اسماعیلی جاری بود مانند : داعی حکیم النجم در شام که بعد از مرگ او داعی ابوطاهر به شام رفت . و داعیان دیگر بهرام بن موسی و داعی اسماعیل مردم دمشق را به مذهب اسماعیلی دعوت کردند .

روزی مولاناالهادی به بابا سیدنا حسن صباح گفت : ((از طرف توخلافی ظاهر خواهد شد .)) حسن صباح ازین خبر به غایت افسرده و متفکر شد و از خدمت بیرون رفت و آن شب تا صبح در اندیشه بود . صبح به خدمت آمد و گفت یا مولا امید است این مطلب را به من ظاهر بگردانید مولاناالهادی خبری به او گفت حسن صباح با شنیدن این خبر از خدمت مرخص شد و به خانه خود رفت و در همان ساعت طشت و کارد رامهیا ساخت و (چهار) فرزند خود را سر برید و بعداً گفت : (ای جماعت من هر چهار فرزند خود را سر بریدم که شما هز باطن کار با خبر باشید و بعد از من گمراه نشوید و منافقین شمائنت نکنند و بگویند که حسن صباح از جهت خود و اولاد خود این امر را ظاهر کرد و بدانید که این سلسله از نسل مولانا نزار است .) . پیروان تماماً به صداقت و جوانمردی بابا سیدنا حسن صباح شکرها نمودند . حسن صباح در دوره مولاناالهادی در 518 هجری ق (1124 میلادی) در سن (90) سالگی وفات کرد .

بعد از مرگ باباسیدنا حسن صباح ، کیا بزرگ امید که از مردم دیلم (شمال ایران) بود او نیز یک فرمانده توانا و مدیر باکفایت بود به خدمت مولاناالهادی آمد و گفت که : ((این حکومت و دولت که حسن صباح به بنده واگذار نموده بود بشما تسلیم نمایم.)) مولاناالهادی جواب دادکه : ((توبه حال خود بر قرار باشی تا وقت ظاهر شدن خواهد آمد .)) کیا بزرگ امید به عرض رسانیدکه میخواهم در خدمت گذاری و فرمانگذاری به سربرم و در کار

آخرت مشغول باشم . مولانا الهادی فرمود اگر این خیال را داری پس پسر خود محمد را به جای خود قرار نما و خود به بندهگی و اشتغال نما .

درین دوره سلجوقیان برای آزمودن توانایی بزرگ امید جانشین حسن صباح بالای قلاع رودبار و قهستان ایران حمله کردند ولی نزاریان از جانشین حسن صباح پشتیبانی نمودند حملات سلجوقیان را دفع کردند و چندین قلاع دیگر را از سلجوقیان گرفتند. و حتی یک قلعه جدید بنام (میمون دز) را در حومه الموت جدیداً اعمار نمودند و سلجوقیان امید شکست دادن نظامی نزاریان را از دست دادند. سلطان محمد دوم (511 تا 525 هجری ق مطابق 1118 تا 1131 میلادی) مجبور شد با کیابزرگ امید صلح کند و سلطان سنجر سلجوقی که تا 552 هجری ق (1157 میلادی) زنده بود با نزاریان تفاهم داشت و جنگ نمیکرد .

در سال 526 هجری ق (1132 میلادی) نزاریان ایران ابوهاشم علوی را که مدعی امامت زیدیه بود در دیلم شکست دادند . همچنان نزاریان به همراه باوندیان و دیگر سلسله های محلی طبرستان (مازندران) ، گیلان و دیگر جاها در گیر جنگ ها بودند .

درین دوره بهرام ایرانی که داعی در شام بود کار دعوت اسماعیلی را در شام پیش میبرد و از حمایت حکمرانان محلی بوری در دمشق بر خوردار بود عده زیادی از مردم را به مذهب اسماعیلی در آورده بود ولی در سال 522 هجری ق (1128 میلادی) کشته شد و در همان سال یک تعداد از اسماعیلیان در دمشق قتل عام شدند .

نزاریان در شام اولین قلاع که قدموس نام داشت در سال 522 هجری ق (1133 میلادی) خریداری کردند بعداً قلاع کهف و مصیاف (مصیاد) را در سال 535 هجری ق (1141 م) که مهم ترین سنگر در شام بود بدست آوردند که به دشمنی اهل سنت و صلیبیان مواجه شدند . مولانا الهادی در سال 530 هجری ق (1136 میلادی) بعد از (40) سال امامت رحلت نمود .

21 - مولانا المهتدی (ع) :

نام اصلی مولانا المهتدی بنام محمد لقبش مهتدی بن علی الهادی است که در سال 500 هجری ق (1106 میلادی) در قلعه الموت ایران تولد گردیده است و بعد از رحلت پدرش در سال 530 هجری ق (1136 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید . در زمان تخت نشینی مولانا المهتدی ریاست قلعه الموت بدست کیابزرگ امید جانشین حسن صباح

بود . کیا بزرگ امید که از دیلم (شمال ایران شامل طبرستان ، گیلان و گرگان) میشد یک فرمانده توانا و با کفایت بود خط و مش حسن صباح را در الموت حفظ کرد . و مرز های دولت نزاری را وسعت بخشید و چندین قلاع دیگر را که بنام قلاع الدعوت یاد میشدند تسخیر کرد .

در سال 532 هجری ق (1138 میلادی) کیا بزرگ امید در گذشت و پسرش بنام محمد در الموت جانشین او شد . روابط بین نزاریان و سلجوقیان درین دوره نیز ادامه یافت و نزاریان درین دوره توانستند مواضع خویش را در سرزمین های عمده تحکیم بخشند با همسایگان خود در قزوین ، سیستان و دیگر مناطق در منازعات بودند .

درین دوره داعیان نزاری قهستان در مناطق غور، گرجستان، قفقاز و دیگر مناطق کار دعوت را انجام میدادند. همچنان پیروان مولاناالمهتدی برای تجدید پیمان از هر طرف به خدمت او رسیدند . مولاناالمهتدی کار سلطنت را به محمد پسر کیا بزرگ امید گذاشته بود و خودش در کار جماعت مصروف بود و جماعت نیز با صداقت و اخلاص خدمت میکردند .

محمد بن کیا بزرگ امید در دوره ملاناالمهتدی تمام نواحی اسماعیلی را یکپارچه ساخت و بعضی از قلاع دیگر را در جوار گیلان اشغال کرد . اما سرزمین های نزاری که از یکدیگر فاصله زیاد داشتند ارتباط آنها با الموت دشوار بود و در هر سرزمین نزاری یک داعی کل که از طرف الموت منصوب میشد ، اداره میکردید .

آنانی که فوق العاده منضبط و در کار دعوت اسماعیلی متحد بودند رهبری عالی الموت را قبول داشتند و بدون هیچگونه مخالفتی خط و مش رهبری الموت که در ابتداء توسط نماینده گان امام نزاری، سپس توسط خود امامان طرح میشد، اطاعت میکردند نزاریان متحد خود را وقف مهیا ساختن زمینه برای حکومت کلی امام اسماعیلی نزاری نموده بودند .

یک تعداد مبلغین اسماعیلی در دوره مولاناالمهتدی در زمان پادشاهی علاوالدین حسین غوری به غور دعوت شدند اما جانشینان او همه آنها را با طرفداران شان بقتل رسانیدند با وجود آنها اسماعیلیان نزاری همبستگی خود را حفظ کردند و در کار دعوت خود متحد بودند . مولاناالمهتدی در سال 552 هجری ق (1157 میلادی) بعد از (22) سال امامت رحلت کرد .

22 - مولانا القاهر (ع) :

نام اصلی مولانا القاهر بنام القاهر بقوت الله بن مولاناالمهتدی است که در سال 520 هجر (1126 میلادی) در قلعه الموت تولدگردید بعد از رحلت پدرش در 552 هجری ق (1157م) طبق نص امامت ، به امامت رسید . مولاناالقاهر ریاست قلعه الموت را خودش بدوش گرفت و محمد بن کیا بزرگ امید را وزیر خود مقرر نمود . جماعت، امراء، رؤساء، ادارات بعداً دیگران به مولاناالقاهر بیعت کردند . مولاناالقاهر داعیان بزرگ را بخاطر تحکیم دولت اسماعیلی به کشورهای مختلف جهان فرستاد و یک مرکز قوی اسماعیلی را در کشورهای مختلف جهان بوجود آورد و دعوت اسماعیلی جاری بود . نزاریان درین دوره مواضع خود را در سرزمین های عمده تحکیم بیشتر بخشیدند و اسماعیلی نزاری رهبری عالیه الموت را قبول داشتند . و استقلال خود را در میان امپراتوری متخاصم سلجوقی نیز حفظ میکردند .

در دوره مولاناالقاهر امام اسماعیلیان نزاری و محمد پسر کیا بزرگ امید که وزیر او بود نهضتی در میان اسماعیلیان جوان بوجود آمد تا آنچه را که در حوزه های اسماعیلی نوعی آیین مردم محسوب میشد بار دیگر احیاء نمایند .

با اینکه ای آیین را رهبری اسماعیلی از بین برده بودند . آیینی که قانون شریعت دیگر به آن افرادی که باطن یعنی مفهوم درونی آنها در میافتند اشاره نداشت ...

در پایان زمان وقتیکه امام ، عدالت کامل را در جهان برقرار کرد یعنی روز قیامت که تعدادی از اسماعیلیان در حساب رسمی نهایی به بهشت موعود خواهند رسید شریعت از بین خواهد رفت ...

وقتیکه محمد وزیر مولاناالقاهر دریافت که در میان جوانان افرادی هستند که متمایل به این دیدگاه میباشند که درواقع دیدگاه پسرش حسن بود و انتظارمیرفت که جانشین او گردد اعمال سخت گیرانه را در پیش گرفت . محمد به تعداد (1250) نفر را به قتل رسانید و به تعداد (250) نفر را تبعید ساخت و حسن هم اعلان کرد که امام نیست .

در دوره مولاناالقاهر دعوت اسماعیلی جاری بود و داعیان از نقاط مختلف به حضور مولاناالقاهر میآمدند و از مولاناالقاهر هدایات میگرفتند و هدایات مولاناالقاهر را دوباره به جماعت های اسماعیلی میرسانیدند . درین دوره بین نزاریان الموت و سلجوقیان هیچ جنگی صورت نگرفت و سلطان سنجر سلجوقی در سال 552 هجری ق (1157م) با

اسماعیلیان نزاری به یک نوع تفاهم رسیده بود و حکمرانان قهستان را از حملات سلجوقیان معاف ساخت ازینرو اسماعیلیان نزاری متحدان زیادی را در بین اردوی سلجوقی یافتند و روابط صلح آمیز بین شان برقرار بود . مردم زنده گی عادی داشتند مولانا القاهر در سال 557 هجری ق (1162 میلادی) بعد از (5) سال امامت رحلت نمود .

23 - مولانا حسن علی ذکر السلام (ع) :

نام اصلی مولانا حسن علی ذکر السلام بنام حسن بن مولانا القاهر لقبش علی ذکر السلام است که در سال 539 هجری ق (1144 میلادی) در قلعه الموت تولد گردید . بعد از رحلت پدرش در سال 557 هجری ق (1162 میلادی) طبق نص امامت ، به امامت رسید . او یک شخص بسیار مهربان ، با سخاوت و شجاع بود . مولانا حسن علی ذکر السلام در بین مردم محبوبیت زیاد داشت بعضی ها او را همان امامی میدانستند که حسن صباح وعده آمدنش را قبلاً به اسماعیلیان داده بود .

مولانا حسن علی ذکر السلام از جمله خلفای مشهور و معروف فاطمیان است که علی سینا معاصر او است که در مذهب اسماعیلیه تصنیفات زیاد دارد و خواجه نصیرالدین طوسی و بابا افضل کاشانی در خدمت او تحصیل علوم نمودند و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت میکردند .

درین دوره دولت سلجوقی و خلافت عباسی ضعیف شده بودند به همین سبب هیچ جنگی با اسماعیلیان صورت نگرفت . و مردم در امن و آرامش زنده گی کردند .

اعلام قیامت یا رستا خیز درین دوره :

مؤرخین ایران نوشته اند که حسن دانش بسیار داشت و از جمله بر تعالیم پیشین اسماعیلی ، فلسفه و تصوف واقف وعالم بود و نیز بر تاویل اسماعیلی و کاربردهای آن استادی داشت .

مولانا حسن علی ذکر السلام نماینده گان مختلف نزاری را به قلعه الموت فراخواند و بتاريخ 17 رمضان سال 559 هجری ق (1164 میلادی) در میدان مصلی ، درپایان قلعه الموت مراسم باشکوهی ترتیب داد و پیامی را به حاضرین ابلاغ کرد که مدعی بود از جانب امام غایب به او رسیده است . و امام اینک دستور و فرامین جدیدی برای مومنان

فرستاده است . او اعلام داشت که امام زمان درود و رحمت خویش را بر آنان فرستاده است و سپس به آواز بلند در حالیکه شمشیری بدست گرفته بود چنین ادامه داد که او شما را بنده گان خاص گزیده خویش خواند ، بار تکلیف شریعت را از شما بر گرفته و شما را به قیامت رسانیده است . و بعداً خطبه ای به زبان عربی ایراد کرد و فرمود که سخنان امام است . محمد بستی سخنان و خطبه او را به زبان فارسی ترجمه نمود بنا بر مضمون آن حسن نه تنها مانند پیشینانش داعی و حجت امام در الموت بود ، بلکه خلیفه امام نیز بود . امام همچنین به شیعه خود نصیحت فرموده بود که در امور دینی و دنیایی مطیع و متابع حسن باشند و سخن او را سخن امام شناسند . حسن بعد از آنکه خطبه خود را به انجام رسانید ، دو رکعت نماز عید را خواند و اعلام کرد که این روز تاریخی روز عید قیامت است بعداً افطار کردند و از آن زمان به بعد نزاریان هر سال روز (17) رمضان را جشن می‌گرفتند .

در حدود (دو) ماه بعد بتاریخ 17 ذوالقعدة سال 559 هجری ق(1164 میلادی) مراسم مشابهی در قلعه مومن آباد قهستان بر پا شد پیام و خطبه را قبلاً در الموت ایراد شده بود رئیس مظفر، رئیس داعیان قهستان برای مردم آنجا خواند . در مورد مقام و مرتبه حسن اعلام شد که حسن در حقیقت خلیفه خدا درروی زمین است همانگونه که مولانا المستنصر بالله خلیفه و امام فاطمی قبلاً این مقام را داشت . که مراسم مشابهی در سام نیز دایر گردید .

درحقیقت اظهارات حسن برای اعلام قیامت آن روز واپسین که همه در انتظار آن هستند و در آن روز به حساب و اعمال آدمیان رسیده گی میشود و گروهی برای همیشه به بهشت و گروهی به دوزخ میروند ، منجر گشت . اما از قیامت برای اسماعیلیان حی و زنده بر مبنای تأویلات اسماعیلی و به استناد تعلیمات و سنن و روایات قدیم اسماعیلی ، کلاً تعبیری رمزی و روحانی پرداخته گشت . در واقع معنای این جز آن نبود که حقایق بدون پرده و در وجود شخص امام نزاری تجلی پیدا کرده بود . در راستای تعلیم قدیم اسماعیلی امامی که دور قیامت را آغاز مینهاد قایم القیام محسوب میشد و این مرتبه بود که در سلسله مراتب دینی دعوت اسماعیلی همیشه بالاتر از مرتبه امام معمولی بود ، همچنانیکه رسالت او دعوت قیامت خوانده میشد .

چهارمین خداوند الموت ، حسن که نزاریان با جمله داعی علی ذکرالسلام از او یاد کرده اند در ابتداء اعلام نمود که فقط خلیفه امام غایب یا قایم که قیامت را اعلام کرده بود ، میباشد . اما بعداً مرتبه خلیفه به صراحت با خلیفه الله برابر دانسته شد و با مرتبه مولاناالمستنصر بالله که امام بود ، برابر نهاده شد . به عبارۀ دیگر مولانا حسن علی

ذکرالسلام در (دو) مرحله مدعی شد که امام و امام قائم است . هر چند میگفت که به ظاهر او فرزند محمد بن کیا بزرگ امید است که امام نبود ، محسوب میشده است .

اعلام قیامت در سال 559 هجری ق (1164 میلادی) داستان و مرحله بحث انگیزی را در تاریخ اسماعیلیان نزاری عرضه میدارد . اما چنین به نظر میرسد که اعلام قیامت در الموت و مومن آباد توجه دنیای خارج را به خود جلب نکرده است و تاریخ نگاران هم عصر اهل سنت نیز از آن ذکری نکرده اند پس به خوبی معلوم میشود که در شیوه زنده گی نزاریان ایران در دور قیامت تغییرات شدید بوجود نیامده بود که دنیای خارج را به خود جلب میکرد . ام بعد از سقوط الموت یک قرن بعد تر مورخان ایران نوشته اند که حسن علی ذکرالسلام در راستای آنچه از وقوع قیامت انتظار میرفت ، شریعت را ملغی ساخت و قوم خود را از رعایت اوامر و نواهی آ معاف داشت . و دیگر در هیچ منابع نزاری و تاریخ نگاران مسلمان از هیچگونه تغییرات در اعمال و رفتار دینی نزاریان خبر نداده اند. در حقیقت هیچ شواهدی در دست نیست که بر طرفداری نزاریان دور قیامت از بی شریعتی آنها دلالت کند . حتی جوینی که همیشه در طعن و لحن نزاریان زبان گشاده دارد از این دور یاد نکرده است .

شکی نیست که دستگاه رهبری نزاری درین زمان بر باطن یعنی معنویت درونی دین ، بیشتر از ظاهر یعنی رعایت معنای لفظی شریعت تاکید میکردند و از اینرو از مومنان دور قیامت انتظار میرفت که توجه بیشتر به کشف واقعیت باطنی و روحانی نهفته در پشت احکام اثباتی دین نشان دهند .

نزاریان نزدیک به (هفت) دهه از نماینده اصلی امام یعنی حجت پیروی و اطاعت کرده بودند در حالیکه مشتاقانه در انتظار ظهور خود امام بودند اکنون انتظار آن به سر آمده بود معلم محقی که حسن صباح وعده آمدنش را داده بود اینک سر انجام خود را به مردم شناسانده بود . اکنون برای مومنان فرض بود که اوامر او را اطاعت و از تعالیم او پیروی کنند . قیامت دور جدیدی را در تاریخ دینی نزاریان نخستین گشود و آنان ازین پس به امام خویش مستقیماً دسترسی داشتند .

مولانا حسن علی ذکرالسلام در سال 561 هجری ق (1166 میلادی) بعد از (چهار) سال امامت به شکل مرموزی در قلعه لمسر به شهادت رسید .

24- مولانا اعلای محمد (ع) :

نام اصلی مولانا اعلای محمد بنام نورالدین محمد بن مولانا علی ذکرا السلام لقبش اعلای است به همین جهت به اعلای محمد مشهور بود که در سال 542 هجری ق (1147 میلادی) در قلعه الموت دنیا آمد. و بعد از شهادت پدرش در سال 561 هجری ق (1166 میلادی) مطابق نص امامت، به امامت رسید. بعد از رسیدن به امامت اولین کاریکه کرد قاتل پدرش را که شوهر همشیره پدرش از خاندان بویه بود به جزای اعمالش رسانید.

مولانا امام در تعالیم خود تاکید بر نقش اساسی امام، به خصوص امام حاضر، امام زمان داشت. اصل عقیده قیامت به صورتیکه مولانا اعلای محمد عرضه داشت متضمن استحاله و دیگرگونی های کامل شخصی نزاریان بوده که ازین پس میبایست امام را به واقعیت روحانی حقیقیش بشناسند. لازمه نیل به این شناخت، تعالی مابعدالطبیعی شخص امام بود به گونه که مومن را قادر سازد که حقیقت را بدون پرده مشاهده کند.

نظریه یا عقیده قیامت، که بنایش بر سنت های دینی پیشین بود، عصر جدیدی را در تاریخ دوری اسماعیلیان نزاری می افزود، آن شخص امام قایم بود یعنی امامی که دور قیامت را آغاز کرد مولانا اعلای محمد امام حاضر اسماعیلیان نزاری را با امام قایم عینیت داد، و در نتیجه هر امام نزاری را بالقوه یک امام قایم کرد.

در دوره قیامت سلسله مراتب درجات و مقامات دعوت در تشکیل و سازمان ساده الموت از بین رفت در جهان روحانی قیامت، هنگامیکه مومنان میتوانند حقیقت روحانی امام قایم را بشناسند، دیگر نیازی به حدود و مرتبیکه میان شخص امام و پیروانش واسطه میشدند، نبود. بنابراین در قیامت (سه) دسته آرمانی از مردم میتوانند وجود داشته باشند که نماینده (سه) سطح متفاوت از هستی در میان مردم عالم بودند و این ها بر حسب نسبت شان به امام نزاری تعیین میشدند که عبارت اند از :

1 - اهل تضاد :

اهل تضاد که شامل همه کسانی میشد که بیرون از جامعه نزاری بودند. اهل تضاد کسانی هستند که امام نزاری را به امامت نمیشناختند. این ها فقط در جهان ظاهر وجود دارند، ولی معنأ ناموجود هستند که در دور قیامت جایی ندارند.

2 - اهل تربت : پیروان معمولی و عادی امام نزاری هستند که که اهل تربت خوانده میشوند. ایشان گزیده گان و نخبگان بشریت هستند. این نزاریان پوسته شریعت را شگافته و شناخت شان از معنی لفظی و ظاهری به معنی درون آن راه یافته است. اما

اینها فقط به حقیقت جزیی دست یافته اند زیرا که هنوز شناخت کامل از باطن ندارند .
نزاریان عادی در قیامت زمینی فقط برای رستگاری جزیی میابند .

3 - اهل وحدت :

اهل وحدت امام را به واقعیت روحانی حقیقی اش شناخته اند . اینها به قلمرو یا جهان حقیقت رسیده اند یعنی به باطن نهفته در پشت باطن معمولی راه یافته اند . نه تنها به حقیقت جزیی بلکه به حقیقت کلی واصل گشته اند . تنها اهل وحدت هستند که رستاخیز یافته اند و در دور قیامت هستی روحانی دارند و بنا برین تنها آنها در حالت بهشت گونه که در جهان برای شان متحقق شده از رستگاری کامل بر خور داری یافته اند .

مولانا اعلای محمد به صراحت نزاری تبار بودن خود را تأیید کرد و بیان داشت که پدرش حسن علی ذکرالسلام در واقع به نسبت جسمانی هم امام بود ، زیرا پسر یکی از اخلاف نزار بن مستنصر بالله بود که قبلاً به قلعه الموت پناه برده بود . و پسر محمد بن کیابزرک امید نبود . و با اعلام قیامت دوره ستر ، یعنی اختفا نیز به پایان رسید .

در زمان مولانا اعلای محمد کار دعوت اسماعیلی جاری بود و داغیان اسماعیلی به سرزمین های مختلف فرستاده میشدند که از آن جمله بزرگترین داعی رشیدالدین بن سنان بن سلیمان بن محمد بود که نام اصلی اش ابوالحسن سنان بن سلیمان بن محمد بود که در نزدیک بصره در سال 520 هجری ق (1126 میلادی) در یک خانواده شیعه امامی تولد گردید که بعداً به مذهب اسماعیلیه پیوست و به الموت رفت تا مطالعات اسماعیلی خود را زیاد کند و در آن زمان مولانا حسن علی ذکرالسلام در سال 557 هجری ق (1162 میلادی) سنان را به شام (سوریه) فرستاد . سنان مدتی در قلعه کھف توقف کرد و در بین نزاریان شام محبوبیت پیدا کرد و به ریاست نزاریان شام منصوب شد . او دعوت نزاریان شام را تقویت بخشید و قلاع نزاریان را مستحکم ساخت و یک گروه خاص فدائیان را تشکیل داد این ماموریت واقعی فدائیان نزاری بود که زمینه ساز داستان های خیالی یی شد که در محافل جنگجویان صلیبی در شرق میانه و شرق نزدیک و اروپا شیوع پیدا کرد . درین افسانه ها به سنان به عنوان (پیر مرد کوهستان) ، (شیخ الجبل) اشاره میشد و این عنوان را بعدها ماکوپولو و دیگران بر خداوندان الموت هم اطلاق کردند . سنان در فنون جنگی مهارت داشت و در فن سیاست و دیپلوماسی استاد بود و در شرایط دشوار استقلال جامعه نزاری شام را حفظ کرد . زمانیکه سنان در شام بقدرت رسید نزاریان شام قبلاً از طرف نورالدین زنگی و صلاح الدین (ایوبی) تهدید میشدند و صلیبیون نیز گاهی با آنها جنگ میکردند . در چنین شرایط سنان در ابتداء با صلیبیان و دولت لاتینی آنها روابط

دوستانه برقرار نمود و در سال 569 هجری ق (1173 میلادی) سفیری را به دربار آملریک اول پادشاه ممالک لاتینی اوشلیم فرستاد. درین موقع صلاح الدین (ایوبی) میخواست مناطق شام و دیگر سرزمین های نزاری را اشغال کند. درین وقت اهالی زنگیان موصل و حلب که از جاه طلبی صلاح الدین (ایوبی) ناراض بودند با سنان متحد شدند و در سال های 570-571 هجری ق (1174-1176 میلادی) (دو) دفعه جنگ بین نزاریان و صلاح الدین (ایوبی) صورت گرفت و صلاح الدین قلعه مصیاف را محاصره کرد ولی بعداً بین شان صلح برقرار شد.

بعداً رابطه بین نزاریان و صلیبیان خراب شد نزاریان با صلیبیان وارد جنگ شدند در سال 537 هجری ق (1142 میلادی) نزاریان قلعه صلیبیان را که بنام کرک دوشوالیه (حصن الاکراد) که در جنوب بهرا (جبل بهرا) واقع بود، گرفتند. در سال 588 هجری (1192 میلادی) کنراد مونفری پادشاه لاتینی اوشلیم کشته شد که بخاطر بدنام ساختن سنان قتل او را به سنان نسبت دادند و حتی گفتند که سنان میخواست ریچارد اول پادشاه انگلستان که در آن وقت در سرزمین های قدس به سر میبرد، بقتل برساند. در حالیکه منابع دیگر مسلمانان نوشته اند که محرک اصلی این جنایات خود ریچارد بود.

سنان در سال 589 هجری ق (1193 میلادی) در قلعه کھف (سوریه) بعد از (30) سال خدمت گذاری در گذشت.

درین دوره در سال 552 هجری ق (1157 میلادی) سلطان سنجر سلجوقی فوت کرد و دولت سلجوقی رو به سقوط گذاشت. و سلسله دیگر ترک بنام خوارزمشاهیان قلمرو سلجوقیان را گرفتند. منطقه خوارزم در جیحون سفلی را پایگاه خود ساختند آنها استقلال خود را تثبیت کردند و امپراتوری خود را توسعه دادند و سلجوقیان را بکلی سقوط دادند. زوال سلجوقیان موجب احیای خلافت عباسیان شد.

بین خوارزمشاهیان و نزاریان اختلافات پیدا شد. نزاریان با همسایگان خود در ایران و در ایالات دیگر بحر خزر اختلافات داشتند. در حالیکه خواجه نصیرالدین طوسی و بابا افضل کاشانی در دوره مولانا اعلائی محمد نیز مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکردند و صداقت خاص به مولانا اعلائی محمد داشتند. همچنان نزاریان قهستان درین دوره بر خورد نظامی با غوریان و ملوک نصری سیستان پیدا کردند.

مولانا اعلائی محمد بتاریخ (10) ربیع الاول 607 هجری ق (1210 میلادی) بعد از (46) سل امامت و سلطنت دنیای فانی را وداع گفت و پسرش جلال الدین حسن طبق نص امامت، به امامت رسید.

25 - مولانا جلال الدین حسن (ع) :

نام اصلی مولانا جلال الدین حسن بنام حسن بن مولانا اعلای محمد لقبش جلال الدین است که در سال 562 هجری ق (1166 میلادی) در قلعه الموت چشم به جهان گشود و به جلال الدین مشهور است و بعد از رحلت پدرش در سال 607 هجری ق (1210 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. مولانا جلال الدین حسن (حسن سوم) که از انزوای جامعه نزاری از جهان خارج خسته شده بود روابط بهتری با مسلمانان اهل سنت و حکمرانان آنها برقرار کرد و به پیروان خود دستور داد که احکام شرع را به روش اهل سنت بکار دارند. سپس خداوند گار جدید الموت رسولان را به نزد خلیفه عباسی ناصر، محمد خوارزمشاه و دیگر حکمرانان اهل سنت فرستاد و آنها را از سیاست و خط و مش خود آگاه ساخت.

مولانا جلال الدین حسن علمای اهل سنت و دیگر مذاهب را دعوت کرد که بیایند و پیروان او را تعلیم دهند و نیز به آنها اجازه داد که هر کتابی را از زمره کتب (ضاله) می‌شمارند از کتابخانه الموت حذف کنند. در سال 608 هجری ق (1211 میلادی) ناصر خلیفه عباسی تقرب رهبر نزاریان را به مذهب سنت تصدیق کرد و فرمان داد که حقوق جلال الدین حسن بر سرزمین های نزاری برای اولین بار رسماً از طریق خلیفه عباسی برسمیت شناخته شد. و همه نزاریان این اصلاح دینی جلال الدین حسن را پذیرفتند. زیرا که او را امامی میدانستند که امت خود را هدایت میکند و شریعت را با توجه به بافت اوضاع و احوال زمانه، تعبیر و تفسیر میکند و آنرا فرمان به اعمال تقیه تلق کردند.

برقراری روابط با اهل سنت بوسیله مولانا جلال الدین حسن خوبی های زیادی برای جامعه نزاری که چندین سال به عنوان (ملاحده) در حاشیه قرار داده شده بودند، داشت. او با قرار دادن جامعه خود در قلب امور معاصر مسلمانان، این وضع را به کلی تغیر داد که هم امنیت را در سرزمین خود و هم صلح و آشتی را میان نزاریان و دیگر مسلمانان بدست آورد. در نتیجه آن حملات غوریان برضد نزاریان قهستان خاتمه یافت. و در شام نیز وضعیت نزاریان بهتر گردید و امام نزاری با خلیفه عباسی متحد شد.

اهمیت نزاریان در ساختار منطقه قدرت ازینجا معلوم میشود که در سال 610 هجری (1213 میلادی) مولانا امام نزاری شخصاً سپاهیان خود را برای الحاق به نیروهای مظفرالدین ازبک آخرین حکمران ایلدگری آذربایجان و یکی از متحدان عمده خلیفه عباسی ناصر، رهبری کرد. در آن هنگام مظفرالدین در گیر لشکرکشی بر ضد یک

امیر سرکش بود و به عنوان تقدیر از نقش نزاریان درین لشکر گشی شهر های ابهر (مربوط شهر زنجان) و زنجان (درایران) را به مولانا امام نزاری وا گذار شد . و برای اهل سنت مفاد زیاد داشت که از ان جمله وقتیکه مغولان از دریا آمو گذشتند بسیاری از اهل سنت از خراسان و دیگر مناطق از ترس مغولان به شهر های نزاریان و به قلاع قهستان پناه برده بودند و نزاریان از آنها پذیرایی کردند.

مولانا جلال ادین حسن به خطر قریب الوقوع مغولان پی برده بود ، اولین حکمران مسلمان بود که با آنها وارد مذاکره گردید . و در سال 618 هجری ق (1221 میلادی) بعد از (11) سال امامت رحلت نمود .

26 - مولانا علاوالدین محمد (ع) :

مولانا عوالدین محمد (محمد سوم) در سال 609 هجری ق (1212 میلادی) در قلعه الموت چشم به جهان گشود و بعد از رحلت پدرش به سن (9) سالگی طبق نص امامت ، به امامت رسید . او وزیر پدرش را در جایش گذاشت که امور دولت نزاری را با مولانا امام کمک کند . مولانا علاوالدین محمد روابط دوستانه خود را با خلافت عباسی حفظ کرد در ابتداء شریعت سنی را تاکید میکرد ولی به تدریج آنرا کمتر اجرا مینمود . درین دوره عقاید قیامت دوباره احیا گردید و دستگاه رهبری نزاری کوشش کردند که اظهارات عقیده تی مختلف و خط و مش دینی خداوندان الموت را توضیح دهند و برای مردم آشکار سازند یعنی این کشش عقلانی و فکری بود که به سود جامعه نزاری صورت میگرفت .

زنده گی فکری و عقلانی جامعه اکنون از سیل پی در پی علمای خارجی که از ترس حملات مغولان میگریختند و به قلاع نزاریان پناه بردند ، نیروی محرکه جدید یافته بود این دانشمندان با بهره گیری از کتابهای نزاریان و حمایت آنان از علم و دانش و آزادی در حفظ معتقدات مذهبی شان ، بر کوشش های عقلانی و فکری نزاریان افزودند . و در پرورش اندیشه های اسماعیلی نزاری دوران الموت سهم عمدع گرفتند .

از جمله علمای مسلمان یکی نصیرالدین طوسی بود که در سال 597 هجری ق (1202م) در یک خانواده شیعه 12 امامی تولد گردید . و در جوانی در حدود 624 هجری (1227م) وارد خدمت ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور داعی نزاری قهستان شد و روابط دوستانه بین شان برقرار گردید و به پاس این دوستی (دو) کتاب بزرگ خود را در علم اخلاق یعنی اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی را بنام محذوم نزاری خود یعنی محتشم ناصرالدین تألیف کرد . خواجه نصیرالدین بعداً به الموت رفت و از سخاوت های کریمانه خود مولانا امام نزاری تا زمان تسلیم شدن الموت به مغولان برخوردار بود . نصیرالدین بعد از سقوط الموت مورد اعتماد فاتح مغول یعنی هلاکو قرار گرفت و به تحقیقات علمی و فلسفی خود ادامه داد و در سال 672 هجری ق (1274 میلادی) در بغداد وفات کرد . نصیرالدین طوسی مدت (30) سالدر قلاع نزاری سپری کرد و رسالات زیاد در باره نجوم ، الاهیات ، فلسفه و دیگر موضوعات نوشته کرد روضة السليم اثر عمده اسماعیلی او و سیر السلوک سرگذشت روحانی او را در بر دارند بیان میکند که چگونه به مقام قبول و تصدیق مرجعیت تعلیمی امام نزاری رسیده است . طوسی به اندیشه ها و تفکر نزاری روزگار خویش کمک شایانی نموده است .

خواجه نصیرالدین طوسی میگفت : « قیامت ضرورتاً یک رویداد معادی و آخر زمانی در تاریخ بشریت نیست ، بلکه حالت وضعی گذران در زنده گی است ، و آن موقعی است که پرده تقیه بر داشته میشود تا حقیقت بدون هیچ حجابی در دسترس قرار گیرد » به این ترتیب تعالیم حسن علی ذکرالسلام را در مورد تقیه تأیید کرد.

در نتیجه تحمیل شریعت اهل سنت بر جامعه نزاری بوسیله جلال الدین حسن بازگشت به تقیه و به دور جدیدی از ستر تلقی میشد که در حقیقت بار دیگر در باطن دین پنهان میگشت از نظر اصولی ، امام حاضر نزاری میتواندست حالت قیامت را هر زمان که بخواهد برای بشریت یا برای نخبگان و خاصان آن پدید آورد . زیرا که هر امامی بالقوه امام قائم نیز بود . در نتیجه حیات انسان میتواندست به اراده امام حالت متناوبی (میان دوره قیامت ، که در آن حقیقت آشکار بود و دوره ستر که در آن حقیقت پوشیده و مخفی بود ، باشد .

در تعالیم دوره اخیر الموت ، اصطلاح سترمعنی جدید پیدا کرد و به مفهوم پوشیده گی حقایق دینی و پوشیده بودن واقعیت روحانی حقیقی امام بکار میرفت ، نه به معنی اختفا و غیبت جسمانی امام ، چنانچه در دوره پیش از فاطمیان و در اوایل دوره الموت ازین واژه فهمیده میشد و این تعالیم آنها را با صوفیان نزدیک تر ساخت .

در دوره مولانا علاوالدین محمد مغولان امپراتوری خوارزمشاهیان را مورد حملات خود قرار دادند. و در سال 624 هجری ق (1227 میلادی) چنگیز فوت کرد مغولان مرو، نیشاپور و بیشتر مناطق خراسان را گرفتند و بسیاری از علماء و دانشمندان اهل سنت از ترس مغولان به شهرهای نزاریان و قلاع نزاریان قهستان پناه بردند ولی مغولان بالای نزاریان حمله نکردند بخاطریکه در سال 618 هجری ق (1221 میلادی) سفیر مولانا علاوالدین محمد با چنگیز دملقات کرده بود. و نزاریان امنیت مناطق خود را تامین میکردند و تجارت شان انکشاف کرده بود و نفوذ شان تا سیستان رسید با زوال امپراتوری خوارزم، نزاریان مناطق دامغان (در ایران) و قلعه های قومس، طارم و دیگر را در ایران گرفتند. وبا خلافت بغداد روابط حسنه داشتند. در سال 628 هجری ق (1231 میلادی) سلطان جلال الدین آخرین حکمران خوارزمشاهیان را بقتل رسانیدند. و خود را با نزاریان نزدیک ساختند.

در سال 644 هجری ق (1246 میلادی) مولانا علاوالدین محمد سفیری را به مناسبت تخت نشینی گیوک خان بزرگ مغولان به مغولستان فرستاد تا پیام صلح و آشتی را به او برساند. اما گیوک که میخواست تمام ایران بگیرد به صلح دلچسپی نشان نداد.

در سال 649 هجری ق (1251 میلادی) گیوک فوت کرد و منگوقا آن جانشین او گردید منگوقا آن میخواست فتوحات خود را در غرب آسیا تکمیل کند. اولیت خود را به از بین بردن دولت اسماعیلیان نزاری و خلافت عباسی داد. در سال 650 هجری ق (1252 میلادی) برادر خود هلاکو را وظیفه داد که ایران را بگیرد هلاکو بخاطر انجام این وظیفه مدت (چهار) سال به جمع آوری قواء پرداخت. مغولان بالای قلاع نزاری در قهستان حمله کردند و چند قلاع نزاری را ویران ساختند و قلعه گرد کوه را محاصره نمودند. ولی تمام اسماعیلیان از خود دفاع کردند تا اینکه اختلافات در بین شان بوجود آمد که اکثر فرماندهان به جانشینی پسر مولانا امام یعنی رکن الدین خورشاه خوش نبودند که درین اختلافات بود که مولانا علاوالدین محمد در سال 653 هجری ق (1255 میلادی) بعد از مدت (35) سال امامت به شکل مرموزی به شهادت رسید.

27 - مولانا رکن الدین خورشاه (خیرشاه) (ع) :

مولانا رکن الدین خورشاه بن امام علاوالدین محمد است که در سال 610 هجری ق (1213 میلادی) در قلعه الموت تولد گردید و بعد از شهادت پدرش طبق نص امامت

در سال 653 هجری ق (1255 میلادی) به امامت رسید . و با مغولان وارد مذاکره شد اما مغولان خواستار تسلیم شدن خود امام و قلعه های نزاری شدند . ولی مولانا امام مدت یک سال مهلت خواست و گفت که قلعه های الموت و لمسر ویران نشوند . مولانا امام بخاطری به تعویق انداخت که چاره کار را جستجو کند . و کوشش کرد که به یک تفاهم با مغولان قلاع نزاری را از ویران ساختن نجات دهد .

در شعبان 654 هجری ق (سپتامبر 1256 میلادی) هلاکو بر مقر قدرت نزاریان حمله کرد و به تمام قواء مغول در ایران فرمان داد که در الموت جمع شوند و به بتاریخ 18 شوال سال 654 هجری ق (8 نوامبر 1256 میلادی) بر فراز تپه ایکه مقابل قلعه میمون بود و مولانا رکن الدین خورشاه در آنجا زنده گی مینمود ، قرارگاه جور کرد و بالای نزاریان حملات خود را شروع کردند مولانا امام سر انجام مجبور شد که تسلیم شود و بتاریخ 29 شوال سال 654 هجری ق (19 نوامبر 1256 میلادی) مولانا امام به همراه نصیرالدین طوسی و وزیرش مویدالدین و دیگر بزرگان نزاری از قلعه میمون دژ به زیر آمدند . به این ترتیب دفتر دولت نزاریان ایران بسته شد .

مولانا رکن الدین خورشاه که در اسارت مغولان بود فرمانی برای همه فرماندهان خود صادر کرد که قلعه های نزاری را تسلیم کنند . و مغولان در حدود (چهل) قلعه را در منطقه رودبارگرفتند محافظان را اسیر کردند و قلعه ها را ویران ساختند . ولی فرماندهان قلعه های الموت ، لمسر و گرد کوه تسلیم نشدند و فکر کردند که مولانا امام از روی مجبوریت که تحت فشار قرار داشت چنین فرمانی داده است .

قلعه الموت در ذوالقعدة 654 هجری ق (دسامبر 1256 میلادی) تسلیم شد و قلعه لمسر مددت یک سال دیگر مقاومت کرد و گرد کوه آخرین سنگر نزاریان در ایران بود که تسلیم شد . و محافظان آن سرانجام در سال 669 هجری ق (1220 میلادی) بخاطر احتیاجات به جامه و لباس تسلیم شدند . جویی که در مذاکرات صلح با نزاریان از طرف هلاکو نماینده گی میکرد از کتابخانه بزرگ و با ارزش قلعه الموت توصیف زیاد کرده بود که هزاران نوع کتاب در آن موجود بود .

مغولان تا زمانی که مولانا امام برای شان فایده داشت با او رفتار خوبی انجام میدادند . و پس از آنکه قلعه های نزاریان را گرفتند هلاکو به مذاکرات مولانا امام و خان بزرگ مغول موافقه کرد . و بتاریخ اول ربیع الاول 655 هجری ق (9 مارچ 1257 میلادی) مولانا امام نزاری عزم سفر کرد . و خان مغول (منگوقا آن) ظاهراً از پذیرفتن مولانا امام در قراقرم به بهانه اینکه هنوز قلعه های نزاری (لمسر و گرد کوه) تسلیم نشدند ،

امتناع ورزید . و در وقت بازگشت در نزدیک مغولستان محافظین مغول مولانا را به شهادت رسانیدند و هزار نفر از نزاریان را در مناطق مختلف ایران بقتل رسانیدند . و دولت نزاری ایران را سقوط دادند .

علت سقوط دولت نزاریان این بود که در داخل الموت در بین اسماعیلیان اختلافات بوجود آمد یک تعداد از محافظه کاران مولانا رکن الدین خورشاه را به صلح و آشتی و تسلیم شدن تشویق میکردند و گروهی هنوز هم روح فداکاری و عدم انحراف از اصول نخستین اسماعیلیان با تسلیم شدن مخالف بودند و مغولان را به شکست مواجه ساختند .

مغولان با نیرنگ و دلجویی مولانا امام نزاری را متردد (دودل) ساختند مولانا امام فرزند خود را به مغولان به گروگان گذاشت اما به نسبت خورد سالی او را قبول نکردند و خود مولانا امام را خواستند که تسلیم شود مولانا امام تسلیم شد ولی در سال 655 هجری (1257 میلادی) بعد از (دو) سال امامت به شهادت رسید . و پسرش مولانا شمس الدین محمد طبق نص امامت ، به امامت رسید .

نظر مختصری در مورد دوره الموت :

حسن صباح که دعوت فاطمی را در قلمرو سلجوقیان در ایران تبلیغ میکرد تا سال 487 هجری ق (1094 میلادی) بصورت رهبر اسماعیلیان ایران بود و از سیاست مستقل در مقابله با ترکان سلجوقی پیروی میکرد و در حقیقت گرفتن قلعه الموت در 483 هجری ق (1090 میلادی) آغاز یک قیام آشکار بر ضد سلجوقیان بود . در چنین اوضاع بود که حسن صباح در مشاجره جانشینی مولانا المستنصر بالله ، جانب نزار را گرفت . و روابط خود را با حکومت فاطمی و پایگاه مرکزی دعوت در قاهره که از مستعلی برادر نزار طرفداری میکردند ، قطع نمود و خود را وقف نهضت نزاری ساخت . سلجوقیان نتوانستند نزاریان را از سنگرهای کوهستانی شان بیرون سازند .

حسن صباح و (دو) جانشین او در الموت به عنوان داعی دیلم یا حجت حکومت کردند:

- 1 - حسن صباح از 483 تا 518 هجری ق (1090 تا 1124 میلادی) .
- 2 - کیا بزرگ امید از 518 تا 532 هجری ق (1124 تا 1138 میلادی) .
- 3 - محمد بن کیا بزرگ امید از 532 تا 557 هجری ق (1138 تا 1162 میلادی) .

ایشان نماینده گان تام الاختیار ائمه نزاری که دسترسی به آنها برای پیروان شان میسر نبود ، بودند . و بعد از آنها با حکومت حسن علی ذکراسلام ائمه نزاری در الموت ظاهر شدند . و امور دولت و جامعه خود را بدست گرفتند که (5) نفر بودند ، عبارت اند :

1 - حسن علی ذکراسلام از 557 تا 561 هجری ق (1162 تا 1166 میلادی) .

2 - نورالدین محمد از 561 تا 607 هجری ق (1166 تا 1210 میلادی) .

3 - جلال الدین حسن از 607 تا 618 هجری ق (1210 تا 1221 میلادی) .

4 - علاالدین محمد از 618 تا 653 هجری ق (1221 تا 1255 میلادی) .

5 - رکن الدین خورشاه از 653 تا 654 هجری ق (1255 تا 1256 میلادی) .

به این ترتیب دولت و جامعه نزاری در دوره الموت بوسیله (سه) داعی یا حجت و (پنج) امام رهبری میشد که عموماً در منابع و مأخذ فارسی از آنها به عنوان خداوندان الموت یاد میشود .

شرایط نزاریان الموت با دولت فاطمی فرق داشت . اسماعیلیان نزاری از همان آغاز به یک جنگ انقلابی و زنده ماندن در یک محیط خصمانه می اندیشیدند و به عوض متکلمان و فقه های دانشمند ، فرماندهان نظامی تربیت میکردند

حسن صباح در سال 428 هجری ق (1034 میلادی) در شهر قم در یک خانواده شیعی بدنیا آمد پدرش علی بن محمد بن صباح کوفی بود که در شهر قم زنده گی میکرد . و در سن (17) سالگی بوسیله امیرحزاب یکی از داعیان اسماعیلی درشهرری (تهران امروزی) با عقاید اسماعیلی آشنایی یافت . و بعداً به مذهب اسماعیلی در آمد و در 464 هجری ق (1072 میلادی) ابن عطاش رئیس دعوت اسماعیلی در ایران به شهر ری آمد و به حسن صباح توجه کرد . چون از استعداد او آگاه شد در سال 469 هجری ق (1076 میلادی) حسن صباح به توصیه ابن عطاش به پایتخت فاطمیان به مصر رفت و مدت (سه) سال در مصر ماند و درس های مهمی فرا گرفت و قتیکه به ایران آمد به مسافرت ها در ایران شروع کرد که مدت (9) سال طول کشید و قدرت سلجوقیان را درین دوره ارزیابی نمود و تا سال 480 هجری ق (1087 میلادی) توجه خود را به دیلم (شمالی ایران) معطوف داشت زیرا که این منطقه از مرکز قدرت سلجوقیان دور بود . و در جستجوی یک مرکز مناسب شد و سرانجام قلعه الموت که در منطقه رودبار دیلم قرار داشت انتخاب کرد . قلعه الموت بر صخره بلند در کوه البرز واقع است که قرارگاه سلجوقیان بود . برای

گرفتن این قلعه یک تعداد از داعیان را به اطراف قلعه فرستاد تا اهالی آنجا را به مذهب اسماعیلی در آوردند .

از فعالیت حسن صباح ، دولت سلجوقیان خبر شد خواجه نظام الملک وزیر قدرتمند آنها و سلاطین بزرگ سلجوقی آلپ ارسلان و ملک شاه که از اسماعیلیان نفرت داشتند دستور دادند که حسن صباح را دستگیر کنند ولی موفق به این کار نه شدند و بتاريخ (6) رجب 483 هجری ق (4 سپتامبر 1090 میلادی) حسن صباح مخفیانه به قلعه الموت داخل شد و تحت نام مستعار (دهخدا) خود را معلم معرفی کرد و به کودکان محافظین قلعه الموت درس میداد و بسیاری از محافظین قلعه به مذهب اسماعیلی در آمدند و ایرانیان را برای بر انداختن ترکان سلجوقی تشویق میکردند و دست به قیام زدند و قلعه الموت را گرفتند . تسخیر قلعه الموت بدست حسن صباح مرحله جدید در فعالیت اسماعیلیان ایران بود . زیرا که سلجوقیان در ایران بیگانه بودند و حکومت شان مورد نفرت ایرانیان بود و همچنان حسن صباح زبان فارسی را به عنوان زبان دینی اسماعیلیان جانشین زبان عربی ساخت.

حسن صباح وقتی که در قلعه الموت مستقر شد به استحکامات آن پرداخت و آنرا بصورت قلعه تسخیرناپذیر درآورد که در مقابل حملات و محاصره طولانی مقاومت کرده بتواند . و بعداً دایره نفوذ خود را در سراسر منطقه رودبار و نواحی دیلم گسترش داد و قلاع دیگری را نیز تصرف نمود .

در سال 484 هجری ق (1091 میلادی) حسن صباح حسین فائینی را به منطقه قهستان (جنوب شرق خراسان) فرستاد مردم قهستان که از ظلم و ستم سلجوقیان به تنگ آمده بودند دست به قیام زدند و سلجوقیان را عقب راندند که بعد از رودبار ، قهستان دومین سرزمین اسماعیلیان ایران شد .

در سال 485 هجری ق (1092 میلادی) سلطان ملک شاه و نظام الملک یک قواء را بخاطر تسخیر قلاع الموت و قهستان فرستاد که این عملیات به مرگ ملک شاه تمام شد با مرگ ملک شاه جنگ های داخلی در امپراتوری سلجوقیان شروع گردید . سلطان برکیارق که مدعی تاج و تخت سلطنت سلجوقیان بود با برادر ناتنی خود مصروف جنگ بود در سال 498 هجری ق (1105 میلادی) برکیارق فوت کرد و سلطان محمد تپربقدرت رسید و برادرش سلطان سنجر به عنوان نایب او در خراسان و بلخ بود . اسماعیلیان ازین اختلافات سلجوقیان استفاده کرده قلعه های دیگری را در دامغان و قومس ایران گرفتند و گردکوه یکی از قلعه های مستحکم نزاریان ایران گردید که رئیس آن موید الدین

مظفر بود . بعداً قلاع دیگری در ارجان که منطقه مرزی بین فارس و خوزستان () بود بدست آوردند که رئیس دعوت اسماعیلی در آنجا داعی ابو حمزه بود . در 489 هجری (1096 میلادی) در غرب الموت ، قلعه بسیار مهم دیگر بنام لمسرکه بنام تبسر نیز خوانده میشد توسط کیابزرگ امید گرفته شد .

اسماعیلیان نزاری بعد ازین پیروزی به مرکز قدرت سلجوقیان یعنی اصفهان متوجه شدند که رهبری اسماعیلیان را درین منطقه احمد بن عبدالملک بن عطاش به عهده داشت در سال 494 هجری ق (1100 میلادی) قلعه شاهدز را در اصفهان تصرف کرد و به تعداد (سی هزار) نفر را به مذهب اسماعیلی در آورد . و قدرت سلجوقیان را ضعیف ساخت . فرماندهان قلعه های مستحکم از طرف الموت مقرر میشدند و عموماً از عمل و ابتکار منطقه خود آزاد بودند. هر سرزمین اسماعیلی تحت رهبری یک رئیس قرار داشت.

حسن صباح و جانشینان او در الموت تا زمانیکه امامان نزاری خود عملاً زمام امور جامعه و دعوت اسماعیلی و دولت خود را در دست گرفتند ، حجتان امام غایب محسوب میشدند درین وقت اسماعیلیان نزاری ایران دعوت جدیدی را در ایران آغاز کردند که به زبان فارسی بود .

در سال 500 هجری ق (1107 میلادی) سلطان محمد تپر پادشاه سلجوقیان قلعه شاهدز را محاصره کرد داعی احمد بن عبدالملک بن عطاش شجاعانه از خود دفاع نمود ولی دستگیر گردید . و سلجوقیان قلعه را تصرف کردند . بعداً سلجوقیان مدت (8) سال پی در پی قلعه الموت و دیگر قلعه ها را تحت حملات خود قرار دادند و محصولات کشاورزی را سوختاندند ولی موفق به گرفتن قلعه ها نه شدند . نزاریان مقاومت کردند .

حسن صباح در پایان عمر خود کیابزرگ امید را که در قلعه لمسرکه فرمان بود به قلعه الموت خواست و خودش در سال 518 هجری ق (1124 میلادی) در اثر مریضی فوت کرد . اسماعیلیان نزاری به حسن صباح به دیده قدر مینگریستند و او بنام سیدنا میخواندند . او مدت (30) سال در الموت مصروف کتابت و دعوت نزاری بود و در رعایت قوانین شرع بسیار دقیق بود و اجرای آنرا در جامعه اسماعیلی سخت گیر . جانشین حسن صباح ، کیابزرگ امید نام داشت که از مردم دیلم بود نیز یک فرمانده توانا و شجاع بود خط و مش حسن صباح را تعقیب میکرد .

در سال 520 هجری ق (1126 میلادی) سلجوقیان برای آزمایش توانایی فرمانده جدید الموت ، بالای قلاع رود بار و قهستان حمله کردند ولی نزاریان متحداً از خود دفاع کردند و حتی چند قلاع دیگر را نیز در رودبار از سلجوقیان گرفتند و همچنان قلعه دیگر

را در حومه الموت بنام قلعه میمون دژ جدیداً اعمار ساختند . بناء سلجوقیان امید خود را در گرفتن قلعه های نزاری از دست دادند . سلطان محمد (دوم) و سلطان سنجر سلجوقی با نزاریان اسماعیلی صلح کردند که ازینرو اسماعیلیان نزاری متحدان بیشتری در اردوی سلجوقیان بدست آوردند . و در سال 526 هجری ق (1132 میلادی) نزاریان ایران، ابوهاشم «علوی» را که مدعی امامت زیدیه بود و پیروانی در خراسان نیز داشت در دیلم شکست دادند . اسماعیلیان نزاری یک نیروی قوی شدند .

در سال 532 هجری ق (1138 میلادی) کیابزرگ امید در گذشت و پسرش بنام محمد در الموت جانشین او شد . روابط بین نزاریان و سلجوقیان درین دوره نیز خوب بود و اسماعیلیان نزاری مواضع خود را تحکیم بیشتر بخشیدند . حتی نزاریان قهستان کوشش کردند که دعوت اسماعیلی را در غور (افغانستان مرکزی) ، گرجستان و دیگر مناطق ماوراء قفقاز گسترش دهند و استقلال خود را در مقابل سلجوقیان حفظ کردند . و در دعوت اسماعیلی متحد بودند و رهبری الموت را قبول داشتند .

در سال 557 هجری ق (1162 میلادی) محمد بن کیابزرگ امید در گذشت حسن جانشین او گردید که در بین نزاریان محبوبیت زیاد داشت . حسن شخصی است که حسن صباح وعده آمدنش را داده بود . یعنی مولانا حسن علی ذکرالسلام بن مولانا القاهر است . مولانا حسن اولین امام نزاری است که علناً خود را در الموت آشکار ساخته بود مؤرخان میگویند که : « حسن در هر زمینه دانش زیاد داشت ، بر فلسفه و تصوف واقف بود و بر تأویل اسماعیلی و کاربردهای آن استادی داشت . مولانا حسن بتاريخ (17) رمضان سال 559 هجری ق (1164 میلادی) نماینده گان مختلف سرزمین های نزاری را به قلعه الموت دعوت کرد و گفت که : « از جانب امام غایب به او فرمانی رسیده است و امام اینک دستورها و فرمانهای جدیدی برای مومنان فرستاده است و اعلان کرد که این روز تاریخی ، روز عید قیامت است ...» .

بعد از گذشت (دو) ماه مراسم مشابهی در قلعه مومن آباد قهستان دایر گردید و خطبه که در الموت ایراد شد ، رئیس مظفر رئیس داعیان قهستان برای مردم خواند . در حقیقت اظهارات مولانا حسن در الموت و مومن آباد به اعلام قیامت ، آن روز واپسین که همه در انتظار آن هستند و در آن روز به حساب اعمال آدمیان رسیده گی میشود و گروهی برای همیشه به بهشت و گروهی به دوزخ میروند ، منجر گشت . دستگاه رهبری نزاریان درین زمان بر باطن یعنی معنویت درونی دین ، بیشتر از ظاهری یعنی معنای لفظی شریعت تاکید میکردند . ازینرو از مومنان در دور قیامت انتظار میرفت که توجه بیشتری به کشف واقعیت باطنی و روحانی نهفته در پشت احکام اثباتی دین شان دهند .

نزاریان که مدت (هفت) دهه از نمایندۀ اصلی امام یعنی حجت پیروی و اطاعت کرده بودند مشتاقانه در انتظار ظهور خود امام بودند که اکنون آن انتظار به سر آمده بود . حسن صباح که وعدۀ آمدنش را داده بود اینک سر انجام خود را به مردم شناسانده بود .

در سال 561 هجری ق (1166 میلادی) مولانا حسن علی ذکرالسلام به شکل مرموز در قلعهٔ لمسر به شهادت رسید و پسرش نورالدین محمد به امامت رسید . مولانا نورالدین محمد ملقب به اعلای محمد در تعالیم خود تاکید بر نقش اساسی امام ، بخصوص امام حاضر ، امام زمان ، داشت . اصل عقیدۀ قیامت به صورتی که مولانا اعلای محمد عرضه میداشت متضمن استحاله و دگرگونی کامل شخصی نزاریان بود که ازین پس باید امام را به واقعیت روحانی حقیقیش بشناسند .

در سال 607 هجری ق (1210 میلادی) مولانا اعلای محمد رحلت نمود و پسرش مولانا حسن ملقب به جلال الدین به امامت رسید مولانا جلال الدی حسن که از انزوای جامعۀ نزاری از جهان خارج خسته شده بود تمایل داشت که روابط خوب را با تمام مسلمانان برقرار کند . به پیروان خود دستور داد که احکام شرع را به روش اهل سنت بکار برند . بعداً سفیران خود را نزد ناصر خلیفۀ عباسی و محمد پادشاه خوارزم و دیگر حکمرانان فرستاد و آنها را از سیاست و خط و مش خود آگاه ساخت و خلافت عباسی حکومت مولانا جلال الدین حسن را برسمیت شناخت . مولانا جلال الدی حسن در سال 618 هجری ق (1221 میلادی) رحلت نمود و پسرش علاوالدین محمد به امامت رسید او نیز روابط خو را مانند پدرش حفظ کرد .

28 - مولانا شمس الدین محمد (ع) :

نام اصلی مولانا شمس الدین محمد بنام محمد لقبش شمس الدین است که در سال 632 هجری ق (1234 میلادی) در قلعه الموت تولد گردید . و در سال 654 هجری ق (1256م) مقارن حملات مغول بالای اسماعیلیان به علت خرابی اوضاع دشواره دستور پدرش بعد از نص امامت به آذربایجان انتقال داده شد و در منزل شخصی نزاری قهستانی شاعر اسماعیلی بنام سعدالدین که یکی از داعیان امام بود زنده گی اختیار کرد و بعد از شهادت پدرش مولانا امام رکن الدین خورشاه در سال 655 هجری ق (1257 میلادی) به امامت رسید . به روایت نزاری ، گروهی از بزرگان اسماعیلی پیش از سقوط الموت پسر خورد سال مولانا رکن الدین خورشاه که شمس الدین نام داشت پنهانی به آذربایجان برده بودند او در آنجا به عنوان درزی گر مخفیانه زنده گی میکرد و نام مستعار زر دوز داشت .

مولانا شمس الدین محمد در شهر زردوز آذربایجان برای دعوت یک مرکز تاسیس کرد که شمشیر مغولان نجات یافته بود و بعد از مدتی ارتباط خود را با پیروانش برقرار ساخت . اگرچه اکثریت اسماعیلیان نزاری در اثر حملات مغولان کشته شدند و تمام خزاین نزاریان را گرفتند و قلاع نزاریان را ویران ساختند . ولی اسماعیلیان دوباره بالای مغولان حمله بردند و قلعه های الموت ، قهستان و گردکوه را دوباره تصرف کردند . و به حملات متقابل مغولان مواجه شدند .

در تاریخ اسماعیلیان (سه) شمس وجود داشت که عبارت اند از :

1 - شمس تبریز : - شمس تبریز فرزند امام علاوالدین محمد یعنی کاکای امام شمس الدین محمد است . از اینکه از تبریز بود بنام تبریزی یاد میشود او استاد صوفی مشهور اسلام مولانا جلال الدین محمد بلخی بود .

2 - امام شمس الدین محمد : - اما شمس الدین محمد فرزند مولانا رکن الدین خورشاه است که بعد از رحلت پدرش طبق نص امامت ، به امامت رسید .

3 - پیر شمس الدین سبزواری : - پیرشمس الدین سبزواری که یکی از اولاده مولانا امام جعفر صادق میباشد که در زمان مولانا قاسم شاه پسر امام شمس الدین محمد به حیث پیر به هندوستان فرستاده شد .

گروهی از اسماعیلیان معتقد اند فلاسفه و علمای بزرگ از جمله شمس الدین محمد تبریزی ، حسام الدین محمد و مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز درین دوره زنده گی میکردند . فرو ریختن دولت نزاریان ایران ، نزاریان شام را نیز نکان داد . و چندی بعد آنها نیز مورد تهاجم مغولان قرار گرفتند و در سال 656 هجری ق (1258 میلادی) خلافت عباسی را سقوط دادند و متوجه شام شدند و در سال 658 هجری ق (1260 میلادی) وارد دمشق مرکز شام شدند دیری نگذشت که بیبرس از سلاطین مملوک مغولان را از شام خارج ساخت و نزاریان نیز همراه سلاطین مملوک همکاری کردند اما سلاطین مملوک نزاریان شام را سقوط دادند .

مولانا شمس الدین محمد در سال 710 هجری ق (1310 میلادی) بعد از (53) سال امامت در آذربایجان رحلت نمود .

29 - مولانا قاسم شاه (ع) :

مولانا قاسم شاه پسر مولانا شمس الدین محمد در سال 660 هجری ق (1262 میلادی) در شهر آذربایجان تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در 710 هجری ق (1310 میلادی) طبق نص امامت ، به امامت رسید . اما به علت ادعای محمد شاه برادر مولانا امام وضع دشوار شد و سلسله امامان نزاری به (دو) شاخه تقسیم شدند یکی بنام قاسم شاهی و دیگری بنام محمد شاهی . که این جدایی نزاریان ضربه دیگری بود که بر اسماعیلیان نزاری وارد کرد .

سلسله محمد شاهی در ابتداء در بخش های شمال ایران و آسیای مرکزی اهمیت یافتند و در قرن (دهم) هجری ق (شانزدهم میلادی) مقر آن به هند انتقال یافت و در آخر قرن (دوازدهم) هجری ق (هجدهم میلادی) این سلسله از امامان نزاری از بین رفت . و شاخه قاسم شاهی تا حال دوام دارد و تمام جمعیت اسماعیلیان نزاری جدید را شامل میشود که بر نص امامت مولانا قاسم شاه معتقد بودند .

مولانا قاسم شاه در امور مهاجرین اسماعیلی در هند، افغانستان، شام، ملتان و پامیر توجه زیاد نمود زیرا که بعد از سقوط الموت یک تعداد اسماعیلیان که زنده ماندند به این مناطق مهاجر شدند و جامعه پراکنده اسماعیلی را در چنین شرایط به تقیه در آورد و بعد از الموت نزاریان ایران به عنوان بخشی از روش ها به جامعه غیر در آمدنی خویش را در زیر خرقة صوفیان پنهان ساختند . چنانچه اولین شاعر نزاری بعد از الموت سعدالدین قهستانی اندیشه های خود را برای پنهان داشتن از اسماعیلیه به صوفیان بیان داشت . بدون آنکه رابطه با طریقه صوفیان داشته باشد . این کار او سرمشق برای بسیاری از نویسنده گان بعدی نزاری در ایران ، افغانستان و آسیای مرکزی شد .

نزاریان بعد از ویران ساختن قلاع اسماعیلی در قهستان ، حکومت آنجا را به خانواده آل کرت که مذهب سنی داشتند سپردند . مولانا قاسم شاه داعیان را به مناطق مختلف فرستاد که داعی شاه نزار را به هند، بهاولالدین ذکریا را به بدخشان، تبت و کشمیر، شمس الدین علی را نیز به هند و برادر خود مومن شاه را به فارس، خراسان و قزوین فرستاد . آنها مذهب اسماعیلیه را تبلیغ میکردند و بسیاری از مردم مذهب اسماعیلیه را قبول کردند . و تعداد اسماعیلیه زیاد گردید .

مولانا شمس الدین سبزواری را که در سبزواری ایران زنده گی میکرد و از اولاده مولانا جعفر صادق میباشد لقب پیر داد و جهت تبلیغ به هند فرستاد که درین دوره در نقاط مختلف بدخشان، کشمیر، ملتان، سند، ایران و کراچی بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلیه گرویدند و خود مولانا قاسم شاه در شهر آذربایجان بطور مخفی زنده گی میکرد و پیروان او نیز به شیوه صوفیانه به جامعه مریدان آنها بیرون می آمدند. صوفیان نیز سنت باطنی خویش را که مبتنی بر تمایز نهادن میان ابعاد ظاهر و باطن دین ، یعنی میان شریعت و معنی درونی آن بود ، داشتند .

درین دوره بعد از تهاجم مغولان در الموت سلسله های مختلف بوجود آمدند و برای نزاریان فرصت مناسب پیدا شد و دوباره در دیلم جمع شدند از ان جمله کیا سیف الدین در سال 770 هجری ق (1368 میلادی) سلطه خود را بر نواحی دیلم گسترش داد و از

اسماعیلیان طرفداری کرد ولی به سلسله محلی زیدی رو برو گردید و جنگ بین شان صورت گرفت و سیدعلی مؤسس سلسله زیدیه بر نواحی آن مسلط گردید .

مولانا قاسم شاه در سال 771 هجری ق (1370 میلادی) بعد از (60) سال امامت در گذشت و پسرش بنام اسلام شاه طبق نص امامت ، به امامت رسید .

30 - مولانا اسلام شاه (ع) :

نام اصلی مولانا اسلام شاه بنام سید احمد لقبش اسلام شاه است که در 745 هجری ق (1344 میلادی) در قایم آباد تولد گردید . وبعد از رحلت پدرش در 771 هجری ق مطابق سال 1370 میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید . مولانا اسلام شاه در ابتداء در آذربایجان زنده گی میکرد ولی بعداً به شهر بابک و کهک (کرمان ایران) سکونت اختیار کردند و از ایران به اسماعیلیان شام و ایران هدایت داد که بطور مخفی زنده گی کنند و مخفیانه مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت کنند و در کار دعوت از احتیاط کار بگیرند . به این ترتیب اسماعیلیان ایران و امامان شان در کار تقیه بعد از سقوط الموت موفق بودند و اطلاعات در مورد امامان بسیار اندک و ناچیز است . مرکز اسماعیلیان در انجدان که در مرکز ایران در حوالی محلات و قم واقع است در مدت (دو) قرن مقر امامان قاسم شاعی باقی ماند .

مولانا اسلام شاه داعیان اسماعیلی را به مناطق مختلف افغانستان، بدخشان، هونزه چنرال، کابل، یارقند) ، کاشغر، چین و دیگر مناطق فرستاد . یکی از نخستین داعیان که سید ملنگ شاه نام داشت حکمرانی و وظایف خود را در شغنان یکی از نواحی بسیار عمده بدخشان مستقر ساخت . و به دنبال او داعی (دومی) بنام میر سید

حسن شاه خاموش به آن منطقه فرستاده شد . این داعیان اسماعیلی سلسله پیران و میران تشکیل دادند که بر شغنان، روشن و نواحی مجاور در بدخشان تا روزگار جدید حکومت کردند تمام مناطق آسیای مرکزی که کوه های پامیر و هندوکش آنرا محافظت میکردند . از خطر حملات مغول ها مصوئن ماند . اما در نیمه قرن (نهم) هجری ق (پانزده میلادی) جزء امپراتوری تیموری در آمد . بعد از تیموریان، بدخشان را ازبک ها گرفتند . ولی سلسله های محلی مختلف از آن جمله سلسله تیموریان محلی و میران اسماعیلی شغنان پیوسته در برابر حکومت آنها مقاومت میکردند و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت میکردند . و مردم به مذهب اسماعیلی پابند بودند .

در دوره امامت مولانا اسلام شاه کار دعوت در مناطق مختلف جاری بود . مولانا اسلام شاه درین دوره پیر صدرالدین سبزواری پسر پیر شمس الدین سبزواری که در سال 679 هجری ق (1300 میلادی) در سبزواری تولد گردیده بود تعلیمات اسلامی را فرا گرفته بود ، به ایران خواست و بخاطر دعوت اسماعیلی به هند و پاکستان فرستاد در اثر کار و فعالیت پیر صدرالین بود که که قسمت های زیادی در سند، پنجاب، گجرات و دیگر مناطق به مذهب اسماعیلی گرویدند و مولانا امام لقب پیر را به او داد . و مسلمانان مذاهب دیگر بخاطر پاکدامنی و صداقت او، او را لقب خواجه دادند که معنی خواجه عزیز و صاحب خانه است . پیر صدرالدین در هند در مناطق سند، پنجاب، کشمیر و دیگر مناطق جماعتخانه ها ساخت و اولین جماعتخانه را در کوته مکان (پنجاب) ساخت و مکی را در آن مقرر کرد و نزرانه جماعت را به مولانا امام آورد و دعا وبرکات را از طرف مولانا امام برای شان داد .

مولانا اسلام شاه معاصر امیر تیمور گرگان (تیمور لنگ) بود و نخستین امام سلسله قاسم شاهی بود که در انجنان ایران زنده گی میکرد و زنده گی فقیرانه داشت و مردم را مخفیانه به مذهب اسماعیلی دعوت مینمود . درین دوره امنیت در ایران خوب بود و حکومت خورد و محلی در مناطق مختلف بوجود آمده بودند .

در سال 795 هجری ق (1392 میلادی) مطابق 772 هجری شمسی امیر تیمور گرگان بالای مازندران، فارس و سیستان حمله کرد که اسماعیلیان نیز در آن مناطق زنده گی میکردند آنها بعد از اشغال الموت توسط هلاکو نواسه چنگیز از قتل عام هلاکو نجات یافته بودند و در آن مناطق زنده گی داشتند توسط امیر تیمور گرگان به شهادت رسیدند به این ترتیب دفعه دوم قتل عام اسماعیلیان صورت گرفت .

مولانا اسلام شاه در سال 827 هجری ق (1423 میلادی) بعد از (54) سال امامت رحلت نمود و پسرش محمد طبق نص امامت ، به امامت رسید .

31 - مولانا محمد بن اسلام شاه (ع) :

مولانا محمد بن اسلام شاه در سال 773 هجری ق (1372 میلادی) در شهر کهک (بابک) کرمان تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 827 هجری ق (1423 میلادی) طبق نص امامت ، به امامت رسید . مولانا محمد با پیروی از پدرش داعیان اسماعیلی را به مناطق مختلف فرستاد و در شهرها و مراکز اصول اسماعیلی تدریس را بناء نهاد .

حسن کبیرالدین پسر پیر صدرالدین حجت مولانا محمد بن اسلام شاه در هند بود حسن کبیرالدین در سال 795 هجری ق (1416 میلادی) بعد از وفات پدرش به حیث داعی تعیین شده بود که قبلاً همراه پدرش به دیدار مولانا اسلام شاه مشرف شده بود و قتی که هنوز پدرش نیز زنده بود مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکرد . بعداً لقب پیر را به جای حجت و لقب ملو آخند را به جای داعی قرار داد و در سازمان جدید پیر نایب امام گردید . و از نزدیک ترین مقام به امام بود که در بیشتر مناطق این پیران به شکل موروثی باقی ماندند مانند : بدخشان، بعضی مناطق آسیای مرکزی، هند، افغانستان و دیگر مناطق اسماعیلی .

مولانا محمد بن اسلام شاه توسط تعلیق و خطوط با مریدان خود ارتباط داشت و همیشه حالت جماعت را پیرسان میکرد و پیران را جهت تبلیغ مذهب اسماعیلی به مناطق مختلف فرستاد . امامان نزاری در آغاز دوره انجdan مانند رهبران و پیشوایان نهضت های مذهبی دیگر از تغییر اوضاع و احوال دینی ایران که از مشخصات آن تفرقه سیاسی ، شیوع جانبداری از آل علی و تمایلات شیعی از طریق بعضی از طریقه های صوفیان استفاده کردند . امامان نزاری با وجودیکه هنوز هویت خود را مخفی میداشتند دعوت خویش را از نو سازمان دادند تا ازین طریق نفوذ خود را گسترش دهند رهبری این جوامع بعد از سقوط الموت در دست پیرها و میرها بود که به عنوان داعیان وظایف خود را انجام میدادند و خود را در زیر خرقه صوفیان پنهان میساختند .

صوفیان نیز تاویل و تعالیم باطنی را که بیشتر به اسماعیلیان منسوب بود، بکار میبردند که در حقیقت یک نوع به هم آمیختگی و اختلاط میان تصوف ایران و اسماعیلیان نزاری که (دو) سنت باطن گرای مستقل در عالم اسلام بودند ، پدید آمده بود . و فرصت بیشتری برای فعالیت های نزاریان بوجود آورد یکی ازین نمونه های قدیمی تعامل میان تصوف و پدرش در سال 868 هجری ق (1463 میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید . اسماعیلی گری رساله صوفی مشهور گلشن راز از محمود است .

مولانا محمد بن اسلام شاه با سیده خدیجه بی بی دختر سید عالم شاه ازدواج کرد احتمالاً درین دوره اسماعیلیان برای بقای خود از میراث تصوف استفاده نمودند و در لوای صوفیه زنده گی میکردند . در دوره مولانا محمد بن اسلام شاه بسیاری از اسماعیلیان به صنایع روی آوردند و به خصوص در هنر زرگری پیشرفت زیاد نمودند . و مذهب اسماعیلیه رو به ترقی بود درین دوره حکومت تیموریان ضعیف گردیده بود و امنیت در ایران خراب شد ولی اسماعیلیان در امن زنده گی میکردند بخاطریکه انجنان از مراکز اصلی سلسله های سنی مذهب که بر ایران حکومت میکردند به دور بود . و در نزدیکی شهرهای قم و کاشان که از مراکز سنتی تعالیم شیعی در ایران بود، قرار داشت.

مولانا محمد بن اسلام شاه در سال 868 هجری ق (1463 میلادی) بعد از مدت (40) سال امامت رحلت نمود و پسرش مستنصر بالله (دوم) طبق نص امامت به امامت رسید .

32 - مولانا مستنصر بالله (دوم) (ع) :

نام اصلی مولانا مستنصر بالله دوم بنام حیدر علی بن مولانا محمد بن اسلام شاه است که در سال 806 هجری ق (1402 میلادی) در شهر بابک کرمان بدیا آمد و بعد از رحلت مولانا مستنصر بالله دوم به شاه قلندر نیز معروف بود و در بین مردم محبوبیت داشت .

مولانا مستنصر بالله دوم علم مروجه دوران خود را تحصیل کرده بود که نمونه آن نخستین آثار بعد از الموت بزبان فارسی بوسیله ابو اسحق قهستانی و خیرخواه هراتی که از جمله نویسندگان پر کار و یکی از داعیان اسماعیلی در غرب افغانستان بود، پدید آورده شده است . نزاریان انجنان درین دوره یک سازمان تشکیلات عمومی را ایجاد کردند که نقش اساسی در اثبات و در بیان و اظهار هویت آنان داشت .

ظهور امامان و دسترسی داشتن جامعه به آنها از طریق میانجی گری نماینده گان و کار گذاران معتمد یا داعیان از وسایل اساسی این تحول جدید بود . قبل از دوره احیای انجنان و حتی مدتی بعد از آن بسیاری از گروه های نزاری از هم متلاشی شدند . و به علت عدم تماس با امام خود یا نماینده او ، هویت های جدید کسب کرده بودند . اما نزاریان در ایران که اکثریت اهالی آن سنی مذهب بودند هنوز به کار داشتن تقیه را یک امر ضروری میدانستند و خویشتن را به جامه صوفیان در آوردند . ازینرو امامان نزاری درین دوره مانند مشایخ صوفیه کلمات چون شاه و علی بر نام خود می افزودند و

اصطلاحات مرشد و مرید صوفیان را بکار میبردند و از نظر خارجیان ، امام نزاری که در انجدان زنده گی میکردند یک مرشد صوفی یا پیر یا شیخ بود . و نیز آنها را سادات پارسامنش علوی و از اعقاب پیامبر (ص) میشمردند . نزاریان عادی همچون مریدان امام عمل میکردند .

در بافت رابطه صوفی - نزاری در اوایل دوران انجدان ، شواهد گران بهایی در کتابی بنام پندیات جوانمردی ، در باره نصایح و اندرزهای مولانا امام مستنصر بالله دوم باقیمانده است . این خطابات برای مومنان حقیقی و کسانی که در جستجوی یافتن معیارهای عالی سلوک و اخلاق و فتوت روحانی هستند تقدیر شده است . خواجه های نزاری این کتاب را به زبان گجراتی ترجمه کردند و عقیده دارند که این پندیات را امام وقت برای رهنمایی و هدایت شان فرستاده است . نزاریان بدخشان ، هونزه و نواییشمال پاکستان این پندیات را حفظ کردند . در کتاب پندیات جوانمردی به نزاریان با اصطلاح صوفیان اهل حق و اهل حقیقت اشاره شده است و امام نیز پیر ، مرشد و قطب خوانده شده است .

نزاریان درین دوره دارای یک سازمان دعوت سری بودند که در رأس شان امام حی وزنده قرار داشت که بعد از امام ، حجت که در پایگاه دعوت با امام قرار داشت رئیس اجرایی سازمان دعوت و دستیار امام بوده است . در مرتبه پایانتز از حجت ، داعی قرار داشت که مسؤول باز رسی مختلف در جوامع مختلف بوده و دادن گزارش از وضعیت آنها به پایگاه مرکزی دعوت و بردن دستور از امام و حجت به رهبران محلی بود . مرتبه پایین تر از داعی ، معلم قرار داشت که فعالیت او مربوط به یک منطقه خاص بود که از طرف حجت به تأیید امام مقرر میشد و هر معلم را (دو) ماذون یاری میکردند ماذون اکبر و ماذون اصغر . ماذون اکبر اجازه داشت عقاید را بیاموزد و هر کس را به مذهب اسماعیلی دعوت کند و نوکیشان را بنام مستحب یاد میکردند و مذن اصغر این کار را به اجازه معلم میتوانست انجام دهد .

در دوران امامت مولانا مستنصر بالله دوم اسماعیلیان آزادانه و بدون تقیه در تمام مناطق رفت و آمد میکردند و از احترام پادشاهان ، امراء و حکام بر خوردار بودند ولی تمام مسعی را در تقیه بنیه مالی اسماعیلی صرف کرد و برای حمایت از پیشه وران ، تجار ، دهقانان ، متخصصین و غیره تخصیص مالی نمودند و بعد از بهبود زندهگی مالی شان دوباره قرض خود را به خزانه اسماعیلی تحویل نمودند.

مولانا مستنصر بالله دوم توجه خاص به علوم و ترقی جماعت داشت در مبانی دعوت تجدید نظر نمود و مجلس مناظره بین اسماعیلیان و علمای دعائی بر قرار نمود . داعیان

توانا را به مناطق مختلف فرستاد که از آن جمله نواسه پیر حسن کبیرالدین بنام نوربخش در کشمیر ، تبت و داعی نورصابرین حسن را به افغانستان ، پیر شمس الدین دوم را به سند و داعی سید کمال الدین دوم را به پنجاب فرستاد که در نتیجه آن بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلی گرویدند . حسن کبیرالدین فرزند پیر صدرالدین که جانشین پدرش بود عده زیادی از مردم هند را به مذهب اسماعیلیه درآورده بود به حضور مولانا امام آمده بود . همچنان پیر تاج الدین پسر پیر صدرالدین برادر حسن کبیرالدین که از طرف مولانا محمد بن اسلام شاه جهت دعوت به هند و پاکستان فرستاده شده بود به دیدار مولانا مستنصر بالله دوم و نذرانه مردم اسماعیلیه هند و پاکستان را با خود آورد که مورد قبول مولانا امام قرار گرفت که در جمله آن نذرانه یک کالای دوخت مردم اسماعیلی هند و پاکستان بود . مولانا امام کالا را به طور تحفه به پیر تاج الدین داد و مردم شک کردند که پیر کالا را به امام نداده است و خودش پوشیده است لذا پیر از غم و غصه در سال 846 هجری ش (872 هجری ق) مطابق 1467 میلادی وفات کرد و مولانا امام مستنصر بالله بعد از وفات تاج الدین بخاطر شک کالای مردم هند و پاکستان داعی دیگر را به آنجا فرستاد . ولی بعد از وفات پیر تاج الدین یکی از پیران حسن کبیرالدین بنام امام الدین عبدالرحیم مشهور به به امام شاه کوشش کرد که در سند به مقام پیری برسد اما موفق نشد . زیرا که پیران حسن کبیرالدین از جانشینی کاکای خود تاج الدین خوش نبودند و به مخالفت برخاستند . مولانا امام که اختلافات پسران پیر حسن کبیرالدین به تنگ آمده بود دیگر پیری به آنجا نفرستاد و در عوض یک کتاب را بنام پندیات جوانمردی به آنها فرستاد که این کتاب اندرزها و رهنمودهای مولانا امام مستنصر بالله دوم انجنان را در بر دارد جای (26مین) پیر را ، بعد از تاج الدین گرفت . و هدایت داد که مطابق آن کتاب عمل کنند . و مولانا مستنصر بالله دوم در سال 880 هجری ق (1475 میلادی) بعد از مدت (12) سال امامت رحلت نمود و پسرش مولانا عبدالسلام به امامت رسید .

33 - مولانا عبدالسلام (ع) :

مولانا عبدالسلام فرزند مولانا مستنصر بالله دوم است که در سال 814 هجری ق (1410 میلادی) و به روایت دیگر در سال 826 هجری ق (1422 میلادی) در شهر بابک کرمان ایران بدنیا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال 880 هجری ق (1475 میلادی) مطابق نص امامت ، به امامت رسید . نام دیگر مولانا امام عبدالسلام بنام محمود پسر

مولانا مستنصر بالله است که در شهر انجدان مربوط اصفهان ایران زنده گی میکرد و گاهی به شهر بابک میرفت .

در دوره امامت مولانا عبدالسلام هیأت از تمام منطق اسماعیلی برای دیدار و بیعت با مولانا عبدالسلام میآمدند و جشن ها برپا کردند . شاعر اسماعیلی بنام خاکی خراسانی به این مناسبت قصیده را به زبان فارسی قرائت نمود :

یا صاحب الزمان نظری کن مرا به حال = در لطف خود نگر نگر در افعال

درین جشن مولانا عبدالسلام تغییرات جدید را در دعوت و وظایف دینی اعلان نمودند که کلمه (مکی) را به (کامریا) تبدیل کرد . اسماعیلیان به مناسبت جشن جلوس امام هدایا و اموال را به امام تقدیم نمودند و دستور صادر کردند که خمس و نکات که از زمان های گذشته به امام تقدیم مینمودند در مراسم جلوس امام تقدیم کردند . درین دوره اسماعیلیان اکثراً به تجارت و صنعت روی آوردند .

مولانا عبدالسلام کتابی را بنام پندیات جوانمردی برای خواجه های هند نوشته کرد که سراسر پند و اندرز است که از جمله پندیات آن یکی این است :

1 - مومن آن است که زبانش حق باشد . 2 - مومن آن است که سخنش یکی باشد .

کتاب دیگری بنام مدائن الاسرار است که از عقاید اسماعیلی و امور وحی الهی بحث میکند . همچنان کتاب عقاید اسلام درین دوره برای اسماعیلیان که در سرزمین های جدید پراکنده بودند ، فرستاد . در کتاب پندیات پیوسته وظایف مومنان را در شناخت و اطاعت از امام حاضر خاطر نشان میسازد و تاکید میورزد که هیچ نوع از خود گذشتگی در مورد سفر به دیدار امام نیست و همچنان تاکید مشابهی از وظیفه مومنان برای پرداخت دیون مذهبی بویژه عشریه (ده یک) (دو) در (صد) از درآمد سالانه به امام است .

کار دعوت درین دوره جاری بود کار دعوت را در کشمیر نواسه پیرحسن کبیرالدین که نوربخش اولیاء علی نام داشت ، پیش میبرد که از کشمیر به به جمو میرفت و از آنجا به بدخشان ، گلگت ، یارقند و دیگر جهت دعوت به مذهب اسماعیلی میرفت و نام او در کشمیر بسیار مشهور گردید و او را پیر مطها میگفتند در کار دعوت به مذهب اسماعیلی (دو) پسر او بنامهای سید شمس الدین دوم و سید اسماعیل شاه با ایشان کمک کردند و بعد از پیر مطها پسرش سید شمس الدین دوم داعی کشمیر مقرر گردید و کار دعوت را پیش میبرد . در روره تبلیغ سید شمس الدین دوم حاکم کشمیر بالای اسماعیلیان ظلم و ستم

شروع کردند و در کشمیر یک قوم بنام (چک) اسماعیلی بودند که اکثریت آنها را حاکم کشمیر به شهادت رسانید و یک تعداد شان مخفیانه به پنجاب و ملتان رفتند .

مولانا عبدالسلام به شهر کرمان سفر کرد و کار دعوت به مذهب اسماعیلیه را در آنجا منظم ساخت و با اسماعیلیان سند ، کشمیر ، پنجاب و هند تعلقات مستحکم ساخت و به اسماعیلیان بدخشان نیز فرمان صادر کرد و ارتباط خود را با آنها مستحکم ساخت .

مولانا عبدالسلام در سال 899 هجری ق (1493 میلادی) بعد از (19) سال امامت در شهر انجدان رحلت نمود که در قبرش آیه مبارکه « آ من الرسول بما انزل الیک » نوشته شده است و در قسمت پائین صندوق قبرش این نوشته شده است :

آستان درت ای شاه از روی تحقیق = قبله گاه همه عالم شده در شرع و طریق

34 - مولانا غریب میرزا (ع) :

نام اصلی مولانا غریب میرزا بنام عباس بن محمود شاه (عبدالسلام) لقبش غریب میرزا است که در سال 825 هجری ق (1421 میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید که بعد از رحلت پدرش در سال 899 هجری ق (1493 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و به مدت (5) سال بمناسبت تخت نشینی اش از نقاط مختلف اسماعیلیان جمع شدند و مدت (دو) هفته را مراسم بر پا داشتند ولی بعد از رسیدن به امامت مقر امامت را به انجدان کاشان انتقال داد . بخاطریکه مولانا امام وقت کم را صرف کارهای دنیوی میکرد مردم او را غریب میرزا میگفتند که در شهر انجدان ایران زنده گی فقیرانه داشت . انجدان یک شهر کوهستانی است و از مرکز (34) میل فاصله دارد ازینکه حالت سیاسی ایران به علت هجوم ترکمنان نا امنی و اغتشاش بروز کرده بود وضعیت ایران خراب شد برای اسماعیلیان منطق کوهستانی جای امن بود .

مولانا غریب میرزا بخاطر خرابی اوضاع سیاسی ایران مخفیانه در لباس درویش برای دیدار مریدانش به افغانستان ، بلوچستان ، پامیر و دیگر مناطق اسماعیلی سفر کرد و از آنجا به هند رفت و مدت (یک) سال در سند و پنجاب اقامت گزید . در روره امامت مولانا غریب میرزا ، یک برادرش بنام نورالدین در نزدیکی انجدان یک شهر را بناء نهاد که نامش را نورآباد گذاشت که درین شهر اسماعیلیان از هندوستان ، پاکستان و

دیگر مناطق میآمدند و نذرانه خود را به مولانا غریب میرزا تسلیم نمودند و دوباره فرامین و هدایات مولانا امام را به تمام جماعت مناطق خود میرسانیدند . و قتیکه این تعلیقات به جماعت اسماعیلی میرسید از خوشحالی جشن میگرفتند .

درین دوره کاردعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و داعیان به مناطق مختلف جهت تبلیغ مذهب اسماعیلیه فرستاده میشدند . یکی ازین داعیان و دانشمندان این دوره بنام ابو اسحاق قهستانی بود که کتابی را بنام (هفت باب) و کتاب دیگری را بنام (تاریخ قهستانی) نوشته کرد که در آن احوالات امامان را بیان کرده است و کتاب (هفت باب) در باره شناخت امام زمان و اصول دین بود .

مولانا غریب میرزا همیشه مردم را به راه نیک و با سعادت رهنمایی میکرد او مانند اجداد خود در سخاوت ، اخلاق و جوانمردی بی مثال بود و در سال 902 هجری ق مطابق (1496 میلادی) بعد از (سه) سال امامت در شهر انجدان رحلت نمود و پسرش بنام ابوزر علی به امامت رسید .

35 - مولانا ابوزر علی (ع) :

نام اصلی مولانا ابوزر علی بنام محمد نورالدین فرزند عباس (غریب میرزا) لفش ابوزر علی است که در سال 843 هجری ق (1440 میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 902 هجری ق (1496 میلادی) طبق نص امامت ، به امامت رسید . تمام کوشش های خود را مصرف کمک های مادی و معنوی به پیروانش نمود مریدان او از هند ، پاکستان و دیگر مناطق اسماعیلی به دیدار مولانا امام میآمدند و هدایات میگرفتند و فرامین و هدایات مولانا امام را دوباره به مردم میرسانیدند . مولانا ابوزر علی داعیان با کفایت را در هر منطقه مقرر کرد و ترک تقیه را اعلان نمود و دستور داد که نسبت به فرقه ها و مذاهب دیگر که در مناطق شان زنده گی میکنند رفتار سوء (رفتار نامناسب) نداشته باشند و به مذاهب دیگران احترام بگذارند تا ارزش و احترام مذهب شان حفظ گردد و بین شان مناسبات نیک بر قرار شود .

در دوره امامت مولانا ابوزر علی در ایران بعد از وفات امیر تیمور گرگان که در سال 807 هجری ق (1405 میلادی) فوت کرده بود بد امنی بوجود آمد و در هر جا حکومت های خورد و کوچک تشکیل گردید و امنیت بکلی خراب شد . ولی با بقدرت رسیدن مولانا ابوزر علی بمقام امامت در ایران انقلاب بوجود آمد یعنی شاه اسماعیل صفوی در

سال 905 هجری ق (1499 میلادی) حکومت صفوی را در ایران اساس گذاشت . شجره شاه اسماعیل صفوی به امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق میرسید . افراد صفوی در گیلان و مازندران درجه صوفی داشتند و مریدان زیاد از آنها پیروی کردند . شاه اسماعیل صفوی شهر تبریز را پایتخت خود قرار داد و امنیت را در تمام مناطق تامین کرد . اجداد شاه اسماعیل صفوی ، صوفی بودند ولی خودش مذهب اثنی عشری را در سال 907 هجری ق (1501 میلادی) مذهب رسمی ایران اعلان کرد که فرصت های خوبی برای فعالیت نزاریان و دیگر نهضت های شیعی بوجود آورد.

درین دوره هویت دینی نزاریان ایران برای اولین بار در دوره بعد از الموت ، بهتر شناخته شد . ولی صفویان بعد از استحکام قدرت به آزار و اذیت مذاهب دیگر شروع کردند . نزاریان که سرگرم فعالیت های علنی تری بودند توجه سلاطین صفوی و علمای آنها را به خود جلب کردند و چند ملای متعصب صفوی ها اسماعیلیان را مورد آزار و اذیت قرار دادند . اما مولانا ابوذری با شاه اسماعیل صفوی رابطه برقرار کرد . پادشاه به مولانا امام بسیار احترام میکرد و از پرهیزگاری و دیانت مولانا ابوذری ، شاه اسماعیل صفوی بسیار خوش شد و دخترش صابره خاتون را به مولانا ابوذری به نکاح در آورد که ثمره این ازدواج امام مراد میرزا است . پادشاه ایران شاه اسماعیل صفوی به مولانا ابوذری لقب (امیرالامراء) داد و اسماعیلیان درین دوره در امن زنده گی میکردند و اسماعیلیان هند و پاکستان نیز به دیدار مولانا امام به ایران میآمدند و هدایات مولانا ابوذری را به مناطق شان میرسانیدند . اما شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران ، شاه طاهر حسین امام نزاری سلسله محمد شاهی را مورد آزار و اذیت قرار داد شاه طاهر حسین یک دانشمند بود و محبوبیت زیاد داشت دولت صفوی ایران او را متهم به توطئه برضد پادشاه صفوی ساختند و دستور قتل او را صادر کردند ولی شاه طاهر در سال 926 هجری ق (1520 میلادی) به هند فرار کرد . اما نزاریان قاسم شاهی در امن و امان زنده گی میکردند .

مولانا ابوذری در سال 915 هجری ق (1509 میلادی) بعد از (یازده) سال امامت در انجدان رحلت نمود و پسرش مولانا مراد میرزا طبق نص امامت ، به امامت رسید .

36 - مولانا مراد میرزا (ع) :

نام اصلی مولانا مراد میرزا بنام علی شاه فرزند مولانا ابوذری ، لقبش مراد میرزا است و بنام مرا علی هم مشهور است . که در سال 868 هجری ق (1463 میلادی) در

شهر انجدان ایران چشم به جهان گشود و بعد از رحلت پدرش در سال 915 هجری ق (1509 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. بعد از رسیدن مولانا مراد میرزا به امامت هیأت بزرگی از تمام مناطق اسماعیلیه نشین به حضور مولانا امام رسیدند که بزرگترین آنها از شام بود. این هیأت تحایف و هدایاء زیادی را به مولانا امام تقدیم داشتند که از آن جمله یک کتاب خطی بود که از زمان امام مستور مولانا وفی احمد مانده بود که مولانا امام ازین تحایف بسیار خوش شد و شاعر اسماعیلی خراسانی در مدح مولانا مراد میرزا چنین گفته است:

علی در جامعه مولا مراد است = خداوند زمین و عرش و آسمان است

مولانا مراد میرزا رابطه خوب با شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران برقرار کرد که در بعضی از موضوعات باهم مصلحت میکردند. اسماعیلیان درین دوره شان و شوکت پیدا کردند و کار دعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و مولانا مراد میرزا داعیان را به مناطق مختلف هند، پنجاب، گجرات، سند، ملتان، افغانستان و دیگر مناطق فرستاد. داعیان مردم را به راه راست هدایت میکردند و از مناطق مختلف نذرانه جمع آوری نمودند و به وقت و زمانش به مولانا امام میآوردند و از حضور مولانا امام هدایات و فرامین را به اسماعیلیان مناطق خود میرسانیدند و تعداد اسماعیلیان درین دوره رو به افزایش بود. مولانا مراد میرزا به پیروان خود دستور میداد که اسماعیلیان از سیاست دوری نمایند و به تجارت، صنعت و کشاورزی اشتغال ورزند که بعد از مدتی بهترین صنعت گران و غنی ترین تاجران گردیدند.

درین دوره اولین پادشاه صفوی ایران که شاه اسماعیل صفوی نام داشت در سال 905 هجری ق (1499 میلادی) بقدرت رسیده بود در دوره مولانا ابوذر علی اسماعیلیان قاسم شاهی در آرامش زنده گی میکردند درین دوره به آزار واذیت نزاریان قام شاهی پرداخت. مولانا مراد میرزا از قرار معلوم فعالیت های سیاسی داشت و از جنبش نقطویه که یک جنبش دینی - سیاسی مرتبط با مذهب شیعه و شاخه از حروفیه بود، حمایت میکرد صفویان گروه حروفیه را سرکوب کردند. مولانا امام که پیروان زیاد در ایران، سند، هند و دیگر مناطق داشت از طرف حکومت صفوی دستگیر گردید و در سال 920 هجری ق (1514 میلادی) بعد از (5) سال امامت رحلت نمود و به روایتی در سال 981 هجری ق (1574 میلادی) توسط حکمرانان صفوی بقتل رسید.

35 - مولانا ذوالفقار علی (ع) :

نام اصلی مولانا ذوالفقار علی بنام خلیل الله فرزند مولانا علی شاه (مراد میرزا) و لقبش ذوالفقار علی است که در سال 886 هجری ق (1481 میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 920 هجری ق (1514 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید که در مراسم بیعت لقب ذوالفقار علی را انتخاب کرد و مطابق روش پدرش رفتار نمود و با دولت صفوی ایران روابط نزدیک برقرار کرد. در دوره مولانا ذوالفقار علی نیز در ایران شاه اسماعیل صفوی که در سال 907 هجری ق (1501 میلادی) قدرت خود را استحکام بخشیده بود، در رأس قدرت بود و ایران در نظم و آرامش قرار داشت. و صفویان ایران اسماعیلیان را آزار و اذیت نمی‌کردند و مولانا امام با یک خانم صفوی ازدواج کرد.

چون دولت صفوی ایران در دوره امامت مولانا ذوالفقار علی به اوج قدرت خود رسیده بود نزاریان از تکتیک دوم استفاده کردند گروه خاص اسماعیلیان را انتخاب کردند و از میان آنها فرماندهان و افراد را برگزیدند و به نگهبانی و پاسداری در مناطق اسماعیلیه نشین و مراکز اداری اسماعیلیان مقرر کردند. مدارس برای دعوت تاسیس گردید که استادان و مدرسین عالی قدر مقرر شدند و به جمع آوری کتب علوم مختلف از چهار گوشه جهان اقدام نمود. مولانا ذوالفقار علی بر عبادت و نماز پایدار بود روز (15) هر ماه را برای شنیدن شکایات معین نمود و خود ناظر بر قضایای عمومی و خصوصی بود درین دوره نیز محمد رضا بن سلطان حسین غوریانی هراتی معروف به خیر خواه هراتی شاعر و نویسنده پرکار که مسئول دعوت در بدخشان نیز بود کتابهای زیادی نوشته کرد که یکی بنام دیوان غربی نام داشت که در بیان شناخت امام زمان و محبت امام بود، درین دوره نوشته شد.

درین دوره اسماعیلیان بخاطر نجات از تعقیب دولت صفوی ایران به جامعه مذهب اثنی عشری که از طرف شاه اسماعیل صفوی در ایران در سال 907 هجری ق (1501 م) مذهب رسمی دولت ایران اعلان شده بود، در آمدند که به علت داشتن میراث علوی و سنن شیعه امامی مشترک با (دوازده) امامیان این کار را کردند به همین سبب در انجدان یک کتیبه یافت شد که در آن نزاریان را شیعیان یاد کرده اند.

مولانا ذوالفقار علی مانند اجداد خود یک شخص مهربان، سخاوتمند و با انصاف بود که در سال 922 هجری ق (1516 میلادی) بعد از (دو) سال امامت در انجدان رحلت نمود. و طبق نص امامت پسرش مولانا نورالدین علی به امامت رسید.

38 - مولانا نورالدین علی (ع) :

نام اصلی مولانا نورالدین علی بنام نورالدهر یعنی نور زمانه فرزند مولانا ذوالفقار علی ، لقبش نورالدین علی است که در سال 893 هجری ق (1487 میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 922 هجری ق (1516م) طبق نص امامت به امامت رسید . و با یک دختر از خاندان صفوی ازدواج کرد ازینکه خانمش از خاندان صفوی ایران بود لذا با دولت صفوی ایران رابطه بسیار خوب داشت درین دوره امنیت در ایران خوب بود اسماعیلیان زنده گی خوب داشتند ولی در سال 930 هجری ق (1524 میلادی) شاه اسماعیل صفوی بعد از (24) سال پادشاهی فوت کرد و پسرش بنام شاه طهماسب به سن (10) سالگی پادشاه شد که بخاطر خورد سالی او امنیت داخلی در ایران خراب شد .

در دوره پادشاهی شاه طهماسب صفوی در ایران یک شاعر اسماعیلی بنام قاسم امیری زنده گی میکرد که ملاهای متعصب ایران او را کافر میگفتند و به پادشاه معرفی نمودند و پادشاه ایران این شاعر را کور ساخت و به شیراز فرستاد این شاعر با وجود ظلم و ستم دولت صفوی ایران باز هم در مورد مولانا امام و اسماعیلیان شعرها میگفت .

در دوره امامت مولانا نورالدین علی کار دعوت به مذهب اسماعیلیه جاری بود که کار دعوت در بدخشان به شکل نورمال جریان داشت . اما در قسمتی از هند ، کشمیر ، پنجاب و سند وفاداری خود را درست نشان ندادند . لیکن در گجرات که سید امان شاه که نام اصلی او امام الدین - عبدالرحیم یکی از پسران حسن کبیرالدین که به امان شاه مشهور بود نسبت به دیگر برادران خود به مولانا امام نورالدین علی وفادار بود و در سال های قبل از مولانا نورالدین علی نیز به امامان قاسم شاهی وفادار بود .

چنانچه قبلاً گفتیم که مولانا مستنصر بالله دوم بعد از وفات پیر تاج الدین دیگر پیری به آن مناطق روان نکرد و یک کتاب بنام (پندیات جوانمردی) فرستاد . یک تعداد به امامان نزاری وفادار ماندند و به دیدار امامان شان میآمدند ولی یک تعداد دیگر از جامعه نزاری خواجه های هند جدا شدند . چنانکه بعد از مرگ امان شاه پسرش بنام نورمحمد خود را از جامعه نزاری جدا ساخت و فرقه مستقل را بنام امام شاهیه به اسم پدرش تاسیس کرد و مدعی امامت برای خود شد ولی اکثریت خواجه های گجرات قبول نکردند و به امام نزاری وفادار ماندند و بعد از مرگ نورمحمد در سال 940 هجری ق (1533م) فرقه شاهیه به چندین گروه تقسیم گردید و رابطه خود را با امام نزاری قطع کردند و به

مذاهب مختلف پیوستند به همین سبب مولانا امام نزاری بر علاقه پندیات جوانمردی یک پیر دیگر بنام دادو به آنجا فرستاد تا از بر گشت خواجه های نزاری به مذاهب دیگر جلوگیری کند این شخص با خواجه ها رابطه خود را قایم کرد .

مولانا نورالدین علی با بر پا کردن مجالس درس به بحث و مذاکره و تنظیم امور اسماعیلیان پرداخت و تمام وقت خود را در پیشرفت و ترقی اسماعیلیان صرف کرد و از سیاست دور بود . در دوره امامت مولانا نورالدین علی اوضاع داخلی ایران خراب گردید و در مناطقی مختلف اغتشاشات بوجود آمد و بر ضد مولانا نورالدین علی یک توطئه ساخته شد و او را دستگیر کردند و در سال 957 هجری ق (1550 میلادی) بعد از مدت (45) سال امامت رحلت نمود . در مورد رحلت او مورد دیگری هم است که میگویند مولانا نورالدین علی توسط یک شخص بنام عبدالرحمن بقتل رسیده است و همسرش در دربار صفویان ایارن چنین وانمود کرد که شوهرش جزء فدائیان دربار طهماسب بود و در همان راه کشته شد و در انجدان دفن گردیده است .

39 - مولانا خلیل الله علی اول (ع) :

مولانا خلیل الله علی اول فرزند مولانا نورالدی علی است که در سال 932 هجری ق (1526 میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 957 هجری ق (1550 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید . زمانی که مولانا خلیل الله علی اول بر مسند امامت نشست جمع کثیری از اسماعیلیان از مناطق مختلف برای بیعت به حضور مولانا اما میآمدند و بعد از گرفتن هدایات و فرامین از حضور مولانا امام دوباره به مناطق شان میرفتند .

مولانا خلیل الله علی اول در وضع اجتماعی اسماعیلیان و دعوت به مذهب اسماعیلی نوآوری نمود و اسماعیلیان اهمیت و اعتبار زیاد پیدا کردند . مولانا امام که قبلاً در شهر انجدان زنده گی میکرد از انجدان مهاجرت نمود و در محلات کهک (بابک) شهر کرمان ایران اقامت گزید و از آنجا اسماعیلیان را رهبری میکرد . و کار دعوت به مذهب اسماعیلی درین دوره جاری بود و تعداد زیادی از داعیان را به هند فرستاد تا مزارع و دهات ایجاد کنند غذا و لباس به ساکنین آنجا کمک نمایند که این عمل باعث شد که هزاران نفر در آجا تحت لوای شان در آمدند و کار دعوت طبق معمول در ایران ، شام و دیگر مناطق نیز جریان داشت . در دوره مولانا خلیل الله علی اول در منطقه بدخشان یک داعی مشهور بنام محمد رضا بن سلطان حسین غوریانی هراتی معروف به خیرخواه در

خدمت مولانا امام بود و کتابهای یک دانشمند مشهور اسماعیلی بنام ابواسحاق قهستانی را جمع آوری کرد و برای اسماعیلیان تعلیم میداد و خودش نیز چندین کتاب را به زبان فارسی نوشته کرد و اسماعیلیا را نصیحت مینمود که مورد پسند مردم قرار داشت .

در دوره امامت مولانا خلیل الله علی اول در ایران شاه طهماسب اول در سال 930 هجری ق (1524 میلادی) پادشاه شده بود در خراسان ، یزد و کرمان بی امنی بوجود آمد و دولت امنیت داخلی را تامین کرده نتوانست در چنین اوضاع خراب بود که در سال 996 هجری ق (1576 میلادی) شاه طهماسب اول صفوی توسط یکی از زنان خود مسموم گردید که با قتل او بین پسرانش خانه جنگی ها شروع شد . و بسیاری از مردم دین جنگ ها کشته شد تا اینکه نواسه اش بنام شاه عباس اول پسر محمد خدابنده در سال 996 هجری ق (1588 میلادی) بقدرت رسید که یک شخص شجاع و دلاور بود دشمنان صلح را از بین برد و امنیت داخلی را در ایران تامین کرد .

مولانا خلیل الله علی اول در سال 993 هجری ق (1585 میلادی) بعد از (35) سال امامت رحلت نمود .

40 - مولانا شاه نزار دوم (ع) :

نام اصلی مولانا شاه نزار اول بنام شاه نزار فرزند مولانا خلیل الله علی اول لقبش نزار است و بنام عطاالله نیز یاد میشود که در سال 973 هجری ق (1565 میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 993 هجری ق (1585 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید . و بعد از رسیدن به امامت مولانا نزار گروهی از اسماعیلیان از مناطق مختلف جهان برای بیعت به حضور مولانا امام آمدند . مولانا نزار علم دوست و دانش طلب بود در قصرش انجمن ادبی تاسیس کرد که علماء ، فقه ها و فلاسفه برای بحث ، مذاکره و منظره علمی دران جمع شدند و خود مولانا نزار نیز به شعر دست رسی داشت که این چند بیت از اشعار او است :

تانیست چمن لایق پر رشحه تبارم = تا نیست صدف قابل در قطره نریزم

در انجمن اهل خرد تشنه فیضم = اندر سر غفلت زده گان رنج خمارم

امروز به من ره نبرد غافل و فردا = سجاده امید کند لوح مزارم

مولانا نزار دوم در شهر کهک زنده گی میکردند و اسماعیلیان مناطق دیگر به حضور

مولانا امام میآمدند و بعد از گرفتن هدایات و فرامین دوباره به مناطق شان میرفتند . درین

دوره اسماعیلیان ایران در شهر کهک مشغول کارهای زراعت بودند و در نزدیک این شهریک باغ را تیار کردند که در داخل باغ انواع میوه جات بود و در داخل باغ یک تخت از سنگ مرمر جور کردند که مولانا امام در بالای آن تخت می نشست و پیروان خود را هدایت میداد و رهنمایی میکرد . و همچنان درین دوره اسماعیلیان در خراسان ، یزد و کرمان نیز زنده گی میکردند . در کرمان یک گروه صوفی بنام عطاالله شاه مشهور بود که مولانا نزار دوم را پیر خود قبول کرد و حضرت مولانا امام نزار دوم در بین شان بنام عطاالله مشهور بود و بسیاری از اسماعیلیان از خراسان به کرمان میآمدند و در آنجا سکونت اختیار کردند مولانا نزار دوم یک قصیده صوفیانه را نوشته کرده بود که اسماعیلیان آنرا میخواندند . درین دوره یک شاعر اسماعیلی بنام قاسم امیری که قبلاً در دوره مولانا نورالدین علی از طرف صفویان کور ساخته شده بود ، قصاید و شعرهای زیاد در مورد اسماعیلیه نوشته کرده بود که در سال 999 هجری ق (591 میلادی) از طرف صفویان به شهادت رسید .

همچنان درین دوره یک داعی بزرگ اسماعیلی بنام عبدالنبی ناصر زنده گی میکرد که مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکرد و قصاید زیادی را در مورد اسماعیلیه نوشته کرده بود . درین دوره چنانچه قبلاً گفتیم که بعد از مرگ پیر تاج الدین امامان نزاری پیر دیگری را به هند نفرستادند و کتاب پندیات جوانمردی را فرستادند که یک تعداد به امامان نزاری وفادار ماندند و کتاب مذکور را هدایات و رهنمایی امام دانستند ولی یک تعداد دیگر از مذهب اسماعیلیه به مذاهب دیگر برگشتند لذا مولانا نورالدین علی یک شخص را بنام دادو به آنجا فرستاد که از برگشت اسماعیلیان به مذاهب دیگر جلوگیری کند . این شخص در دوره امامت مولانا نزار دوم در سال 1001 هجری ق (1593 میلادی) فوت کرد . دادو در تحکیم و روابط میان خواجه های هند و پایگاه دعوت نزاری در انجنان ایران نقش بسیار زیاد داشت . و اوضاع را کنترل میکرد . بعد از مرگ او مولانا نزار دوم خودش خواجه های هند را تحت کنترل قرار داد و سلسله پیری را پایان داد و مولانا نزار دوم با خواجه های هند همیشه در تماس بود .

درین دوره کار دعوت به مذهب اسماعیلی در شهرهای خراسان ، کرمان ، فارس ، ایران و دیگر مناطق جریان داشت و مرکز دعوت شهر کهک بود . مولانا نزار دوم در سال 1038 هجری ق (1628 میلادی) بعد از (43) سال امامت در کهک در گذشت و پسرش مولانا سید علی طیق نص امامت به امامت رسید .

41 - مولانا سید علی (ع) :

نام اصلی مولانا سید علی بنام اسماعیل فرزند مولانا شاه نزار (نزار دوم) و لقبش سیدعلی است که در سال 1015 هجری ق (1605 میلادی) در شهر کهک تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 1038 هجری ق (1628 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و بعد از رسیدن به مقام امامت ملقب به سیدعلی شاه گردید. مولانا سیدعلی نظربه خرابی اوضاع داخلی ایران و حمله افغانها بالای صفویان ایران مقردعوت امامت را از شهر کهک به شهر بابک کرمان ایران انتقال داد و بخاطر بهبود وضع زنده گی اسماعیلیان کوشش زیاد به عمل آورد اسماعیلیان که در مناطق مختلف زنده گی میکردند آرام باشند و بخاطر آرامی اسماعیلیان کوشش کرد که اعتماد شاه عباس دوم که در سال 1052 هجری ق (1642 میلادی) پادشاه ایران شده بود بدست آورد و از جمله مقربان پادشاه ایران گردید.

در دوره امامت مولانا سیدعلی اسماعیلیان که در جنگ آوری و نبرد صاحب نظربودند در داخل در داخل قوای ایران شامل شدند. ازینکه اکثریت باشندگان شهر کرمان ایران مذهب اسماعیلی داشتند و مردم صوفی بودند مولانا امام سیدعلی را پیر خود میگفتند هیچکس حاضر نبود که والی کرمان شود و هر کسیکه والی تعیین میشد امنیت را تامین کرده نتوانست لذا از طرف دولت ایران مولانا سیدعلی به حیث والی کرمان مقرر گردید. امنیت را تامین کرد و جنگ ها پایان یافت و اسماعیلیان بسیار ترقی و پیشرفت کردند اگرچه بعضی ملاهای متعصب میخواستند که امنیت این منطقه را خراب سازند ولی نتوانستند.

در دوره امامت مولانا سیدعلی مریدان از بدخشان، چین، هند، پاکستان و دیگر مناطق اسماعیلی با هدایا و تحایف به حضور مولانا امام میآمدند و هدایات و فرامین را دوباره به مناطق شان میرسانیدند. مولانا امام شعراء و نویسندگان را مورد تشویق قرار میداد در خراسان یک شاعر مشهور اسماعیلی بنام امام قلی که معنی قلی در زبان ترکی غلام است یعنی غلام امام که شهرت زیاد داشت و راجع به امام و خاندان او قصاید زیاد نوشته کرده بود و یک دیوان او بنام خاکی خراسانی نام داشت. ولی این شاعر مشهور اسماعیلی توسط شاه عباس دوم پادشاه ایران به زندان انداخته شد مولانا امام سیدعلی با استفاده از نفوذ سیاسی که داشت از نزد سلطان عثمانی درخواست نمود که اسماعیلیان شام و دیگر مناطق تحت قلمرو عثمانی آزادی بیشتر داشته باشند.

مولانا سیدعلی در شهرهای بابک و سرجان ایران که مربوط کرمان بودند زمین های زیاد داشت و در آن زنده گی میکرد . و در سال 1071 هجری ق (1660 میلادی) بعد از مدت (32) سال امامت در اثر مریضی رحلت نمود .

42 - مولانا حسن علی (ع) :

نام اصلی مولانا حسن علی بنام باقرشاه فرزند مولانا اسماعیل (سیدعلی) و لقیش بنام حسن علی است که در سال 1042 هجری ق (1632 میلادی) در شهر کهک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 1071 هجری ق (1660 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و بنام سید حسن نیز یاد میشد که گاهی در شهر کهک کرمان ایران و گاهی هم در شهر بابک زنده گی میکرد . مولانا حسن علی روش پدر خود را در مورد روابط نزدیک با شاه عباس دوم پادشاه ایران ادامه داد و جایگاه خود را در دربار صفویان ایران بدست آورد. حتی شاه عباس دوم پادشاه ایران را با قبول استقلال داخلی اسماعیلیان در شهر کرمان متقاعد ساخت و خودش بر امورات آنجا نظارت میکرد. با درگذشت شاه عباس دوم در سال 1078 هجری ق (1667 میلادی) و بقدرت رسیدن پسرش شاه سلیمان صفوی رابطه حسنه یی که بین اسماعیلیان و صفویان ایران وجود داشت رو به ضعف و سردی گذاشت زیرا که دشمنان اسماعیلیان به پادشاه ایران گفتند که گسترش و نفوذ اسماعیلیان برای مملکت ما خطر است .

مولانا حسن علی داعیان را به نقاط مختلف فرستاد و همه را به پیر ملقب نمود . پیر علی اصغریک را به هند ، محراب بیک را به خراسان ، علی اکبریک را در ایران ، پسر شمس الدین را نیز به هند و میرزاشاه باقری را که از بزرگترین شخصیت ها بود که در دربار صفویان نیز مقام خوبی داشت در کرمان تعیین نمود . داعیان همه وقت خود

را در خدمت مولانا امام و مریدان سپری میکردند و وظیفه دعوت به مذهب اسماعیلی را بصورت درست انجام دادند .

در دوره امامت مولانا حسن علی بعد از مرگ شاه عباس دوم پادشاه ایران ، امنیت در ایران خراب شد و فساد اداری در دولت ایران شروع گردید. و قتی که در سال 1106 هجری ق (1694 میلادی) شاه اسماعیل صفوی فوت کرد و پسرش شاه حسین صفوی پادشاه ایران گردید جنگ های داخلی آغاز شد تعصبات مذهبی نیز بوجود آمد . خزانه دولت خالی گردید و به مامورین خود عوض پول ، زمین میداد و معاش وجود نداشت که باعث خراب شدن امنیت در ایران گردید . اما در کرمان شاه حسین صفوی پادشاه ایران ، مولانا حسن علی را والی تعیین کرده بود امنیت را در آن منطقه تامین کرد و وضع ملی اسماعیلیان درین دوره خوب بود و زمین های زیادی را خریداری نمودند و زنده گی شان خوب شد . مولانا حسن علی در سال 1106 هجری ق (1694 میلادی) بعد از مدت (35) سال امامت در کرمان رحلت نمود . پسرش مولانا قاسم علی طبق نص امامت به امامت رسید .

43 - مولانا قاسم علی (ع) :

نام اصلی مولانا قاسم علی بنام سیدجعفرعلیشاه فرزند مولانا باقرشاه (حسن علی) است که در سال 1090 هجری ق (1680 میلادی) در شهر کهک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 1106 هجری ق (1694 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید که در شهر ضلع کرمان زنده گی میکرد در حالیکه دیگر خاندان او در شهرهای کهک و بابک کرمان ایران زنده گی میکردند . مولانا قاسم علی در سیاست داخلی ایران نقش مهم داشت با وجودیکه دولت ایران درین دوره ضعیف گردیده بود باز هم مولانا قاسم علی را والی کرمان تعیین نمود او اوضاع سیاسی و اداری کرمان را بهتر ساخت و خدمات مهمی در امور فرهنگی انجام داد و به ادباء و فلاسفه کمک زیاد نمود .

مولانا قاسم علی بطور دایم در محلات مقیم بود و با دختر شاه طهماسب دوم، پادشاه ایران که سرمین نام داشت ازدواج کرد که این وصلت نشانه نزدیکی و ارتباط بین اسماعیلیان و صفویان میباشد . درین دوره علماء و فلاسفه اسماعیلی منصب مهمی در دربار ایران بدست آوردند و به اغلب شاعران و استادان اسماعیلی به همکاری علماء و فلاسفه اثنی عشری قوانین شیعه را که از فقه جعفری استنباط و تدوین نمودند و در محاکم و مؤسسات حقوقی و قانونی ایران مورد استفاده قرار گرفت .

در دوره امامت مولانا قاسم علی دولت افغانستان از ضعف دولت صفوی ایران استفاده کرده بالای ایران حمله کرد و به مردم ایران خسارات زیاد رسانیدند خصوصاً در مرکز ایران شهر (اصفهان) و مناطق شرقی ایران این خسارات و تلفات زیادتیر بود. همچنان درین دوره کار دعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و داعیان به مناطق مختلف جهت تبلیغ مذهب اسماعیلیه فرستاده میشدند و مریدان نیز از مناطق مختلف به دیدار مولانا امام میآمدند هدایات و فرامین مولانا امام را دوباره به مناطق شان میبردند. و درین دوره در بین جماعت اسماعیلیه مکی و کامریا مقرر شدند که به حضور مولانا امام نذرانه میآوردند و در وقت آوردن نذرانه مریدان تکالیف زیاد را متحمل شدند رفت و آمد به ایران مشکل بود و حتی درین سفرها وفات میکردند زیرا که هم در داخل ایران امنیت خوب نبود و هم در سرحدات ایران رفت و آمد دشوار بود ولی باز هم وظیفه خود را بصورت درست انجام دادند.

مولانا قاسم علی در سال 1143 هجری ق (1730 میلادی) بعد از (36) سال امامت در شهر کرما ایران رحلت نمود. و پسرش مولانا ابوالحسن علی به امامت رسید.

44 - مولانا ابوالحسن علی (ع) :

مولانا ابوالحسن علی فرزند مولانا سید جعفرعلیشاه (قاسم علی) بنام های سید محمد حسن شاه، حسن بیک و ابوالحسن علیشاه نیز یاد میشد که در سال 1115 هجری ق (1704 میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال 1143 هجری ق (1730 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. که در شهر کرمان زنده گی میکرد و مریدان و پیروان او از مناطق مختلف به دیدار شان میآمدند تعلیقه مبارک را برای شان قرائت میکردند هدایات و تعلیقات مبارک را دوباره به مناطق خود میبردند و برای مردم ابلاغ مینمودند.

اولین اقدام مولانا ابوالحسن علی این بود که اعلان کرد تمام اموالیکه پیروانش به مناسبت جلوس شان آورده بودند در اعمار شهر جدید که در آن عده زیادی از نخبگان فرهنگ و دانش اسماعیلی ساکن خواهند شد، بکار خواهند رفت و ساختمان کهنه را ویران نمود. مولانا امام ساختمانهای زیادی را اعمار کرد که در آنها انواع مختلف درخت از مناطق شام آورده غرس نمود. مولانا ابوالحسن در کرمان از لحاظ سیاسی قدرت و اهمیت خاص پیدا کرد و به حیث والی کرمان وظیفه اجراء مینمود و با نادرشاه قلی (نادرافشار) که در سال 1149 هجری ق (1736 میلادی) طهماسب دوم را بر طرف

ساخت و خودش را پادشاه ایران اعلان کرده بود روابط برقرار کرد و حتی روابط شان به خویشاوندی تبدیل گردید و به همراه نادرشاه فلی به هندوستان سفرکرد و در هند از جماعت اسماعیلی دیدن نمود و دوباره به کرمان آمد و با صوفیان برجسته ایران که قبلاً با اسماعیلیان روابط داشتند رابطه خود را مستحکم ساخت .

نادرشاه قلی (نادرافشار) در اخیرسلطنت خود خراسان (مشهد) را پایتخت خود قرار داد و بالای مردم شیعه و مردم صوفیان به ظلم و ستم شروع کرد مردم از او ناراض شدند و از طرف سرداران خود در سال 1160 هجری ق (1747 میلادی) بقتل رسید و اوضاع داخلی ایران خراب گردید و اولاده نادرشاه بین خود جنگ میکردند تا اینکه در سال 1164 هجری ق (1751 میلادی) کریم خان (زند) ملوکالطوایفی را از بین برد خودش بقدرت رسید و امنیت را تامین کرد و مولانا ابوالحسن را دوباره والی کرمان تعیین نمود مولانا ابوالحسن در سیاست محلی کرمان نقش مهم داشت و بعد از درگذشت کریم خان زند نیز در کرمان خود مختارانه حکومت کرد. مولانا امام در کار دعوت تعدیلات آورد و داعی را لقب (وکیل) میداد . مولانا ابوالحسن علی در سال 1194 هجری ق (1780 م) بعد از (50) سال امامت در محلات ایران رحلت نمود و در نجف دفن گردید .

45 - مولانا خلیل الله علی سوم (ع) :

مولانا خلیل الله علی سوم فرزند مولانا ابوالحسن علی است که در سال 1153 هجری ق (1740 میلادی) در کرمان تولد گردید و به سن (دو) سالگی به محلات ایران نزد کاکای خود میرزا محمدباقر فرستاده شد و بعضی اوقات به کرمان و شهر بابک و شهر کهک کرمان ایران میرفت بعداً با دخترکاکای خود که بی بی سرکار نام داشت ازدواج کرد که (دو) سال خوردتر از مولانا خلیل الله علی سوم بود . ثمره ازدواج آنها یک پسر بنام حسن علی شاه میباشد این ازدواج در شهر یزد ایران صورت گرفته بود . مولانا خلیل الله علی سوم شخص شجاع و فیاض بود همیشه به سواری اسب در محلات ، کهک و بابک شهر کرمان سفر میکرد و مردم او را میدیدند و احساس خوشی میکردند .

مولانا خلیل الله علی سوم بعد از رحلت پدرش در سال 1194 هجری ق (1780 م) طبق نص امامت به امامت رسید مریدان از شام ، ایران ، هند و دیگر مناطق به دیدار مولانا امام میامدند و نذرانه خویش را پیشکش مینمودند بعضی اوقات مریدان خود را تدریس میکرد . تعداد اسماعیلیان درین دوره در شهرهای کهک ، بابک ، یزد و دیگر مناطق ایران نیز زیاد گردید . برای مریدان تعلیقات و فرامین مبارک را قرائت میکردند و دوباره به مناطق شان میرفتند هدایات و فرامین را با خود به مناطق شان میبردند .

کار دعوت به مذهب اسماعیلیه درین دوره بر حسب معمول به شکل محتاطانه در هر جا از طریق وکیل ها صورت گرفت . مولانا امام زمین های زیادی را خریداری کرد و برای مریدان خود توزیع نمود و خودش نیز محل رهائشی ساخت و در آن سکونت اختیار میکرد . در دوره امامت مولانا خلیل الله علی سوم در ایران خاندان زندیه در رأس قدرت بود و خاندان قاجاری نیز در حال قدرتمند شدن بودند و بین ای (دو) خاندان اختلافات موجود بود .

آقامحمد قاجار در سال 1208 هجری ق (1794 میلادی) لطف علی آخرین حکمران خاندان زندیه را بقتل رسانید و عوض آن دولت قاجاری را تاسیس کرد و به قتل عام خاندان زندیه شروع نمود و بعداً اسماعیلیان را نیز مورد ظلم و ستم قرار داد . مولانا خلیل الله علی سوم به نسبت ناآرامی و بی ثباتی از کرمان به کهک رفت که مدت (20) سال در آنجا زنده گی میکرد و در سال 1231 هجری ق (1815 میلادی) در شهر یزد ایران اقامت گزید که این شهر در سر راه سند و بلوچستان بود که برای زائرین که از آن مناطق میآمدند از لحاظ امنیت خوب بود زیرا که پیروان مولانا امام همه ساله از هند به دیدار مول (انا امام میآمدند . وقاجاریان حتی کاکای مولانا امام را نیز گرفتار کردند .

در سال 1210 هجری ق (1796 میلادی) فتح علیشاه قاجار در ایران به پادشاهی رسید او همراه اسماعیلیان روابط خوبی برقرار کرد . مولانا خلیل الله علی سوم نیز با فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران روابط خوب داشت اما مولانا امام قربانی یک توطئه شد طوریکه منازعه بین طرفداران مولانا امام و دکانداران محل در شهر یزد ایران صورت گرفت نزاریان به خانه مولانا خلیل الله علی سوم پناه بردند و بیرون نمیآمدند . ملاحسین یزدی که یکی از علویان شیعه اثنی عشری بود یک تعداد مردم را جمع کرد و بالای خانه مولانا امام حمله کردند و مولانا خلیل الله علی سوم را با یک تعداد از یارانش در سال 1233 هجری ق (1817 میلادی) بعد از (37) سال امامت به شهادت رسانیدند و خانه او را چور و چپاول نمودند . فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران به حکمران یزد دستور داد که ملا حسین و همه همدستانش را برای مجازات به تهران مرکز ایران بفرستند . میگویند که فتح علیشاه قاجار مخفیانه به مذهب اسماعیلیه درآمده بود . لذا ملاحسین را به چوب بست و موی ها و ریش هایش را بر کند ام کسی را قصاص نکرد . و جسد مولانا امام را به نجف عراق بردند و در آنجا دفن کردند و پسرش مولانا آقاحسن علیشاه طبق نص امامت به امامت رسید .

46 - مولانا شاه حسن علی (ع) :

مولانا شاه حسن علی فرزند مولانا خلیل الله علی سوم است که در سال 1220 هجری ق (1804 میلادی) در شهر کرمان ایران تولد گردید . و بعد از شهادت پدرش در سال 1233 هجری ق (1817 میلادی) در سن (13) سالگی طبق نص امامت به امامت رسید . مادرش محترمه بی بی سرکاره غرض شکایت و داد خواهی برای شوهر و فرزندش به دربار فتح علیشاه قاجار رفت فتح علیشاه قاجار به حاجی زمان حگمران یزد ایران دستور داد که ملاحسن و همدستانش را به تهران بفرستد . در تهران ملاحسن را بسته کردند و موی ها و ریشش را کردند .

فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران املاک و اموال مولانا امام را به خانواده اش استرداد کرد و علاوه بر املاک خودش یک اندازه زمین و املاک را در محلات نزدیک شهر قم برایش بخشش نمود و بخاطر دلجویی آن حضرت دختر خود را بنام (کریمه بانو) معروف به (سروجهان) را به مولانا شاه حسن علی نکاح کرد و نیز مولانا امام را به حکومت قم منصوب نمود و لقب افتخاری (آقاخان) را به او اعطاء کرد . که بعد ازان به آقاخان محلاتی معروف شد و این لقب در خاندان مولانا شاه حسن علی به میراث ماند .

مولانا امام در دربار فتح علیشاه قاجار از احترام خاص برخوردار بود و زنده گی آرام را در ایران سپری میکرد و یک نیروی نظامی را در محلات جمع آوری کرده بود . در سال 1250 هجری ق (1835 میلادی) فتح علیشاه قاجار فوت کرد و پسرش بنام محمد شاه جانشین او گردید مولانا امام با این نیروی نظامی خود جهت تبریکی و ادای احترام به پادشاه جدید (محمدشاه) رفت و مورد احترام پادشاه جدید قرار گرفت و در سال 1251 هجری ق (1836 میلادی) مولانا امام را به حیث حکمران کرمان تعیین کرد . زیرا که کرمان در آن وقت به علت حملات افغانها ، بلوچها و بعضی شهزادگان قاجاری نا آرام بود مولانا امام به زودی نظم و آرامش را در کرمان باز آورد . این کار به حمایت قبایل محلی خراسانی و عطاالله هی از جمله پیران کرمان صورت گرفت . اما دوران حکومت او کوتاه بود زیرا که در سال 1252 هجری ق (1837 میلادی) به تحریک مرزاشاه آقاسی صدراعظم آن وقت قاجاری مولانا امام از حکومت کرمان برطرف گردید . بخاطریکه صدراعظم مذکور دختر مولانا امام را به پسر خود خواستگاری کرده بود ولی مولانا امام قبول نکرد . بین مولانا امام و صدراعظم دشمنی بوجود آمد و برطرفی مولانا امام (آقاخان اول) باعث جنگ ها بین اسماعیلیان و قاجاریان گردید مولانا امام برادر خود را سردار ابوالحسن که مشغول تامین امنیت بود و برادر دیگرش سردار محمد باقرخان را خواست و به دفاع در مقابل قوای دولتی آماده گی میگرفت . مولانا امام مدت

(14) ماه تحت محاصره قاجاریان بود و بالاخره در اثر میانجیگری فریدون میرزا حکمران فارس برادر زوجه مولانا امام ، جنگ آرام شد .

وقتیکه مولانا امام از ارگ بیرون شد قوای دولتی او را گرفتند و اموالش را غارت نمودند و او را با خانواده اش به کرمان انتقال دادند در حالیکه محل بودوباش مولانا امام در محلات بود و در کرمان مدت (8) ماه در اسارت قوای دولتی قرار داشت . بعداً محمدشاه پادشاه ایران مولانا امام را عفوکرد و دوباره به امواک خودش به محلات رفت مدت (دو) سال در آنجا آزاد زنده گی کرد ولی دشمنان مولانا امام افواهاات پخش کردند که (آقاخان اول) برضد حکومت قاجاری آماده گی جنگ میگیرد . در سال 1256 هجری ق (1840 میلادی) محمد شاه پادشاه قاجاری ایران به بهانه شکار به نزدیک محلات رفت تا از فعالیت های (آقاخان اول) معلومات بدست بیاورد شخصی را به نزد مولانا امام فرستاد ولی مولانا امام در همین موقع به شکار رفته بود و به ملاقات پادشاه نرسید پادشاه ناراض شد . وقتیکه مولانا امام از دولت خواست که به ادای فریضه حج برود به او اجازه دادند اما راه ها توسط افراد نظامی بسته گردید و به فرماندهان مخفیانه دستور دادند که مواد خوراکی را به (آقاخان اول) تهیه نکنند و نفروشند . اما مولانا امام ازین پلان دولت خبرنداشت یک تعداد متعلقات خود را به زیارت اماکن مقدسه به نجف (عراق) فرستاد و در ماه رجب سال 1256 هجری ق (1840 میلادی) خودش جهت ادای فریضه حج سفر کرد که درین سفر به تعداد (پنجصد) نفر اعم از برادران ، برادرزاده گان و دیگر متعلقات مولانا امام و مریدانش همراه بودند وقتیکه در مرز یزد رسیدند قوای دولتی بالای آنها حمله کرد . مولانا امام با پیروان خود به دفاع برخاست و به تعداد (چهارهزار) نفر دولت را شکست داد و در حدود (چهارصد) اسب و مقدار زیاد اسلحه و مهمات دولتی بدست مولانا امام رسید . مولانا امام به پیروان خود بطرف شهر بابک که قلعه موروثی مولانا امام بود حرکت کرد . قبل از آمدن مولانا امام سرداران کندهاری (سردارکندل خان ، خدارحم خان ، مهردلخان و دیگران) در قلعه موروثی مولانا امام سکونت اختیار کرده بودند با آمدن مولانا امام دروازه قلعه را بسته کردند و اجازه داخل شدن به مولانا امام ندادند . افراد مولانا امام قلعه را محاصره نمودند اما سرداران کندهاری معذرت خواستند مولانا امام معذرت آنها را قبول کرد و بطرف فارس حرکت کرد در فارس از طرف فضل الله خان استقبال گردید .

در سال 1257 هجری ق (1841 میلادی) مولانا امام به طرف کرمان عزیمت نمود وقتیکه به بندر سیدعلی رسید یک قوای (چهارهزار) نفری دولتی به قوماندانی اسفندیار با مولانا امام مقابل شد . و جنگ سخت صورت گرفت درین جنگ اسفندیار زخمی شد و

قوای دولتی شکست خورد و یک تعداد به مولانا امام تسلیم گردیدند . درین سال در منطقه زنجان ایران یک قوای ایرانی به قوماندانی عبدالله بالای مولانا امام حمله نمود و جنگ آغاز گردید و عبدالله تحت محاصره قرار گرفت و در مناطق نیز برضد مولانا امام به تحریک صدراعظم ایران آماده گی جنگ گرفته شده بود . بنابراین مولانا امام جنگ را با دولت ایران بی فایده دانست و تصمیم گرفت که به بندر عباس برود و ازان طریق به به عربستان و یا هندوستان برود . مولانا امام و پیروان او ازین جنگ ها خسته شدند درین وقت (دو) نماینده از کرمان آمدند و از مولانا امام دعوت به کرمان کردند اما مولانا امام تصمیم خود را به آنها نگفت و آنها را رخصت نمود ولی در باطن پلان رفتن به افغانستان را داشت که این نشانه پایان دادن امامت اسماعیلی در ایران بود .

مولانا امام با پیروان خود بعد از (هفت) روز راه پیمایی به سرحد افغانستان رسید و به طرف افغانستان حرکت کرد و بعد از عبور از مرز ایران به منطقه لاش جویین افغانستان رسید که از طرف شاپسندخان حکمران آنجا استقبال گردید مولانا امام از مهمانوازی و خدمت گذاری شاپسندخان اظهار سپاس کرد و از آنجا به طرف کندهار حرکت نمود و در سال 1257 هجری ق (1841 میلادی) با جمع کثیری از متعلقات و پیروان خود رسید که از طرف بزرگان و خانهای کندهار استقبال شدند . و شهزاده تیمور والی کندهار جای مناسب بودو باش را برای مولانا امام تعیین نمود . مردم کابل ، قطغن ، بدخشان ، بلخ ، بخارا ، پشاور ، ملتان ، سند و دیگر مناطق که از آمدن مولانا امام به کندهار خبر شدند سرن اسماعیلی از مناطق متذکره به دیدار مولانا امام به کندها آمدند مولانا امام آنها را به حضور پذیرفت و جوامع اسماعیلی این مناطق با امام خود تماس مستقیم بر قرار کردند .

وقتیکه مولانا امام (آقاخان اول) در کندهار بود انگلیس ها هم در کندهار بودند از محبوبیت مولانا امام خبر شدند با او رابطه بر قرار ساختند و امنیت راه های کراچی را به اسماعیلین دادند . و در سال 1258 هجری ق (1842 میلادی) مولانا امام به سند رفت و در آنجا یک سواره نظام را تنظیم نمود و تماس خود را با خواجه های نزاری که از پیروان او بودند ، دوباره احیاء کرد . خواجه های نزاری اولین بار بود که امام خود را میدیدند و رابطه شان بر قرار گردید .

در سال 1260 هجری ق (1844 میلادی) مولانا امام (آقاخان اول) سند را ترک کرد و به گجرات رفت و با پیروان خود در آنجا زنده گی میکرد و در سال 1262 هجری ق (1846 میلادی) از گجرات به بمبئی رفت و در آنجا نیز از طرف خواجه ها نزاری مورد احترام قرار گرفت . و از آنجا میخواست که به زادگاه خود ایران برود انگلیس ها نیز

بخاطر بازگشت مولانا امام میانجیگری نمودند ولی به جایی نرسید . مولانا امام مورد تعقیب ایرانی ها قرار داشت و محمدشاه قاجار پادشاه ایران در جستجوی او بود به همین سبب مدت کوتاهی به کلکته و در سال 1265 هجری ق (1848 میلادی) برای همیشه در بمبئی زنده گی اختیار کرد که آغاز دوره جدید در تاریخ اسماعیلیان نزاری است ازینکه بمبئی در آن وقت بندر جهانی بود . محمدشاه قاجار پادشاه ایران از مولانا امام اطلاع یافت بالای انگلیس ها اعتراض کرد که چرا به آقاخان اول پناه داده اند .

مولانا امام (آقاخان اول) نخستین امام اسماعیلی از سلسله خود بود که در هند زنده گی اختیار کرد خواجه های نزاری که برای چندین قرن نماینده یک جامعه بزرگ اسماعیلی بودند ، سرانجام توانستند امام خود را در میان خود پذیرفتند . مولانا امام (آقاخان اول) به زودی پایگاه و محلات رهائشی را در بمبئی ، پونا و بنگلور بنیاد نهاد در ایام خاص مذهبی در بزرگترین جماعتخانه بمبئی حضور میافت و در اقامت گاه خود که تالار آقا نام داشت بطور منظم با پیروان خود ملاقات میکرد و پیروان نیز برای گرفتن دعا و برکات به دیدار مولانا امام میآمدند . و در طول (30) سال اقامت خود در بمبئی ارتباطات خود را با اسماعیلیان کاشغر ، بخارا ، ایران ، یمن ، شام و اطراف افریقا و سایر علاقه جات دور افتاده و عقب مانده تامین نمودند و در چنین شرایط مشکل اسماعیلیان توانستند از مذهب خود دفاع نمایند و در اجرای مراسم مذهبی خود آزاد بودند . حتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که تحت تسلط روس بودند ولی مراسم مذهبی خود را آزادانه انجام میدادند

مولانا امام (آقاخان اول) به عنوان پیشوای روحانی یک جامعه مسلمان از حمایت انگلیس ها در هند برخوردار بود که این امر باعث تثبیت و تقویت مقام او شد که در آغاز برای تثبیت اقتدار و مرجعیت مذهبی خود به مشکلات زیاد مواجه گردید . خواجه های نزاری هند برای مدت زیادی بدون پیر مانده بودند و اسماعیلیان (ست پنت) تحت تاثیر عناصر هندو قرار گرفتند . (ستپنت) سرآغاز تکامل اولیه آن صورت خاص از کیش اسماعیلی است که منعکس کننده اوضاع و احوال تاریخی ، اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی معین در نیم قاره هند بوجود آمده بود . طریقه (ست پنت) بر مفاهیم و مضمون های بومی بیشماری که در بافت اسلامی هندی شبه قاره شایع بود ، بنیان گرفته بود .

خواجه های نزاری مجبور بودند برای حفظ جان خود روزگاردرازی تظاهر به «غیر» کنند و خود را سنی و یا شیعه دوازده امامی بنمایانند خواجه های نزاری برای حل و فصل امور قضایی خود را مانند دیگر مسلمانان هند اغلب متوسل به آداب ، رسوم و عرف هندوان میشدند . نه مقررات احکام اسلامی ، این امر بخصوص در امور مربوط

ارث صادق بودند . و گروه های جدایی طلب به نوبت سر بر آوردند و برای جامعه خواجه ها ادعای میراث سنی یا اثنی عشری میکردند .

در چنین اوضاع و احوال بود که مولانا امام (آقاخان اول) دست به اقدامی برای تعیین و تجدید هویت دینی خاص برای پیروان خواجه خود زد و در سال 1277 هجری ق (1861 میلادی) مولانا امام سندی را که معتقدات و اعمال دینی اسماعیلیان نزاری را مشخص میکرد ، انتشار داد و از خواجه های پیرو خود خواست آنرا امضاء کنند و از امضاءکننده گان خواسته شد که به وفاداری و ایمان خویش به امام و مذهب شیعه اسماعیلی بنا بر تفسیر و تعبیر او ، پیمان بندند . این سند که شاخصی در تأیید هویت اسماعیلی نزاری بود در بمبئی و جاهای دیگر پخش شد . اکثریت خواجه های اسماعیلی آنرا پذیرفتند . اما گروه کوچک جدایی طلب استاده گی کردند و مرجعیت (آقاخان اول) را به چالش خواندند و هویت اسماعیلی جامعه خواجه ها را انکار کردند . و در سال 1282 هجری ق (1866 میلادی) دعوی خود را در دادگاه عالی بمبئی مطرح ساختند که به دادگاه مولانا امام (آقاخان اول) اسناد و مدارک مختلف در باره تاریخ جامعه اسماعیلی و قیمویت پیشوایی خویش را به دادگاه ارایه کرد و دادگاه دعوا را به نفع مولانا امام صادر کرد . و (آقاخان اول) را به پیشوایی روحانی آن جامعه و وارث تبار امامان الموت شناخت .

مولانا امام (آقاخان اول) به تدریج موفق شد نظارت خود را از طریق سازمان سنتی جامعه خواجه های نزاری بر همه آنها بگستراند . شخصاً رؤسای جماعت خانه های عمده خواجه های نزاری را مقرر میکرد . این صاحب منصبان عبارت بودند از : مکی که معمولاً رئیس مذهبی و اجتماعی هر جامعه محلی خواجه بود ، و دستیار او کامریا بود که هر جماعت خواجه ، هر اندازه که بود مکی و کامریای خود را با وظایف معین و معلوم از جمله جمع وری وجوه دیون مذهبی ، نظارت و سرپرستی بر مراسم دینی در جماعت خانه ها داشت . اسماعیلیان نزاری هنوز برطبق این ساختار سنتی سازمان یافته اند . اصطلاح مکی و کامریا از سانسکریت گرفته شده اند و جماعت خانه به مرور ایام در میان جوامع اسماعیلی نزاری غیر خواجه پذیرفته آمد . مولانا اما (آقاخان اول) تجدید فعالیت های ادبی را نیز در بین اسماعیلیان تشویق کرد . در بین این پیشگامان احیای ادبی مقدم از همه ، نوه بزرگ او ، شهاب الدین شاه بود که رسالات چندی را به زبان فارسی در باره وجوه اخلاقی و عرفانی تعالیم نزاری نوشته کرده بود . مولانا امام شاه حسن علی (آقاخان اول) در سال 1298 هجری ق (1881 میلادی) بعد از (64) سال

امامت در بمبئی رحلت نمود . و پسرش مولانا شاه علیشاه طبق نص امامت به امامت رسید .

47 - مولانا شاه علیشاه (ع) :

مولانا شاه علیشاه فرزند مولانا شاه حسن علی (آقاخان اول) است که در سال 1246 هجری ق (1830 میلادی) در محلات ایران تولد گردید . و بیشترین دوران جانی خود را در ایران سپری نموده بود و بعداً به بمبئی رفت و بعد از رحلت پدرش در سال 1298 هجری ق (1881 میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید . مولانا امام مرتباً از جوامع مختلف خواجه ها در گجرات و سند بازدید میکرد و پیروان او نیز از نقاط مختلف به دیدار امام میآمدند و هدایات و فرامین را به مناطق شان میبردند .

مولانا امام مدتی به شهر کراچی پاکستان رفت و در آنجا زنده گی اختیار کرد و بیشترین وقت خود را در پیشرفت تعلیم تربیه و معیارهای رفاهی نزاریان صرف کرد . همچنان مولانا امام برای گردآوری گینان ها () که در جامعه در جریان بود کوشش خاص مبذول داشت و گروهی از پیروان خود را ماموریت داد که دست نویس های مربوطه را پیدا و جمع آوری کنند . مولانا امام شاه علیشاه (آقاخان دوم) ورزشکار و شکارچی ماهر بود در سال 1302 هجری ق (1885 میلادی) به بیماری ذات الریه () که در یک روز شکار در نزدیک پونا عارض او شده بود بعد از (چهار) سال امامت رحلت نمود و در نجف دفن گردید .

48 - مولانا سلطان محمد شاه (ع) :

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) فرزند مولانا شاه علیشاه (آقاخان دوم) است که در سال 1294 هجری ق (1877 میلادی) در شهر کراچی پاکستان تولد گردید . و بعد از رحلت پدرش در سال 1302 هجری ق (1885 میلادی) طبق نص امامت طی مراسم خاصی به امامت رسید که در آن وقت (هشت) ساله بود که تحت سرپرستی و مراقبت

مادرش (شمس الملوك) نوه فتح عليشاه قاجار پادشاه ايران كه زن قابل و كار دان بود بزرگ شد. و در عين حال كاكاي او آقاي جنگي شاه به عنوان سرپرست او تعيين گرديد

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) تحصيلات خود را در بمبئي به پايان رسانيد و از جمله زبان عربي و فارسي و نيز زبان و ادبيات انگليسي را آموخت. مولانا امام در سال 1316 هجري ق (1898 ميلادي) دعوت اسماعيلي براي اولين بار در اروپا ديدن كرد. و بعدها مقر دائمي خود را در آنجا قرار داد و در طول زنده گي روابط نزديك با انگليستان داشت و القاب و نشان هاي متعدد از آن حكومت دريافت كرد. اين روابط او منافع بسياري براي پيروان او در هند و افريقا كه تحت مستعمره انگستان بودند به بار آورد و به آرامي زنده گي ميكردند.

مولانا سلطان محمد شاه (آقاخان سوم) توجه خود را به امور اتباع خویش معطوف داشت و در سال 1317 هجري ق (1899 ميلادي) براي نخستين بار به ديدار پيروان خود به شرق افريقا رفت. درين دوره مهاجرت خواجه ها و ديگر آسيائيان به زنگبار () افزايش يافت و تا جنگ اول جهاني ماندگارهاي خواجه هاي نزاری حتی در بسياري از مراكز شهري شرق افريقا از جمله مومباسا، دارالسلام نايروبي و كامپالا وجود داشت. و در سال 1323 هجري ق (1905 ميلادي) هنگاميكه مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) در شرق افريقا بود عرض حالي برضد او در دادگاه عالي بمبئي مطرح شد كه اين شكاييت را بعضي اعضاي خانواده او به دادگاه برده بودند حكم دادگاه عليه مدعيان كه در رأس شان دختر كاكاي مولانا امام يعني حاجي بي بي قرار داشت، موقعيت امام را در ميان خانواده و جامعه اش مجدداً تثبيت كرد. و اين حكم هويت اسماعيليان را نيز مشخص ساخت. از اين پس مولانا امام (آقاخان سوم) كوشش هاي اصولي و منظمي به جاي آورد تا هويت متابعان و پيروان خود را از شيعه دوازده امامي و سنيان جدا سازد. به اين ترتيب سياست ديني او براي مدتي بر مدار تثبيت و تأييد هويت اسماعيلي نزاری پيروانش متمرکز بود و در عين حال، پيروانش را ملزم به احترام گذاشتن به سنن و آداب ديگر مسلمانان ميساخت. اين هويت در قانون اساسي كه مولانا امام براي پيروانش در مناطق مختلف انتشار داد، تعريف شده بود كه نخستين قانون اساسي 1323 هجري ق (1905 ميلادي) در زنگبار منتشر شد. اين خط و مش شقاق هاي اتفاقي را كه بعضي از گروه هاي تجزيه طلب پيش ميآوردند و جذب شدن اسماعيليان به جوامع ديگر متوقف ساخت. مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) توجه بيشتر خود را به خط و مش ها و سياست هاي معطوف ميكرد كه نه تنها براي پيروانش بلكه براي همه مسلمانان سودمند

و فایده بخش باشد و برای اصلاحات متعدد در آموزش و پرورش اقدام کرد و یکی از پایه گذاران دانشگاه مسلم لیک مولانا امام است .

مولانا سلطان محمدشاه در همان حال پایش به امور هند کشیده شد و بطور مؤثر در بحث هایی که منجر به استقلال هند و پاکستان از حکومت انگلیستان گشت ، گشت شرکت میکرد و در طی جنگ جهانی اول مولانا امام اندیشه های خود را در باره آینده هند در کتابی نوشت و بعداً در سال 1348 هـ ق (1930 م) به نمایندگی از مسلمانان هند در کنفرانس میز گرد لندن شرکت کرد و با دیگر شرکت کننده گان برجسته مانند مهاتما گاندی و محمد علی جناح موسس دولت پاکستان به بحث و گفتگو در باره سرنوشت هند نشست مداخله و در گیری مولانا امام (آغا خان سوم) در امور بین المللی ، هنگامیکه در سال 1355 هـ ق (1937 م) بریاست جامعه ملل در جنیو برای یک دوره انتخاب شد، به اوج خود رسید تا آن زمان مولانا امام اسماعیلی سالگرد طلایی (50 سال امامت) خود را در سال 1352 هـ ق (1935 م) جشن گرفته بود.

مولانا سلطان محمد شاه همزمان با تحریف و تجدید هویت اسماعیلی پیروان خود، با جدیت برای تحکیم موقعیت و سازمان دهی مجدد پیروانش به صورت یک جامعه متجدد اسلامی با معیار های بالای تعلیم و تربیت، بهداشت و رفاه اجتماعی کوشید. چنانچه قبلاً گفتیم در سال 1323 هـ ق (1905 م) سلطان محمد شاه یک رشته قوانین و قواعد مکتوب صادر کرد که نخستین قانون اساسی جامعه اسماعیلی را در شرق افریقا بوجود آورد این قانون و قوانین که بعداً به مناطق دیگر صادر گردید در عین حال قوانین شخصی و فردی جامعه را در باره موضوعات مانند: ارث، ازدواج، طلاق، قیمومیت، و امثال آنرا معین میساخت. قانون اساسی 1323 هـ ق (1905 م) که آغاز گر تعیین خط مشی های تاسیسی و تجدید گری مولانا سلطان محمد شاه بود، یک سازمان اداری جدید را نیز بصورت شورایی مبتنی بر سلسله مراتب برای اسماعیلیان نزاری شرق افریقا پیش بینی میکرد. بعد از آن قانون اساسی مشابه با نظام های اداری شورایی برای جوامع اسماعیلی هند و پاکستان نیز بوجود آمد. صاحب منصبان در این نظام شورایی از طرف مولانا امام برای دوره محدود و معین منصوب میشوند و حقوق دریافت نمیداشتند، و خدمات داوطلبانه بود و پیروان خود را تشویق میکرد. در سال 1328 هـ ق (1910 م) مولانا امام تغییرات در آئین و اعمال مذهبی پیروان خود پدید آورد که بر امور روحانیت، مفهوم و معنی باطنی آن تاکید کرد این تغییرات باعث شد که تمایز بیشتری میان اسماعیلیان نزاری و شیعیان دوازده امامی، در ایران و هند که در آنجا اسماعیلیان در اثر بکارداشتن تقیه و یا خود را جامعه اثناعشری درآورده بودند پدید آورد. این اقدامات به تامین و مصون

ماندن هویت جداگانه اسماعیلیان نزاری که در امان حال تجرید گرایی را تجربه میکردند کمک کرد.

مولانا سلطان محمد شاه در اصلاحات خود به احکام صادره دادگاه عالی بمبی توجه داشت که بر طبق آن پیروان خواجه او جدا از خواجه های بودند که به جوامع سنی یا اثنا عشری پیوسته بودند. این حکم در عین حال موضع مولانا امام را نسبت به ر پیروانش، دارایی ها ، املاک و عایدات جامعه آنها را روشن ساخت. وابستگی و صمیمیت اسماعیلیان به امام شان زیاد بود که او را « مولانا حاضر امام » خطاب میکردند و همه اصلاحات او را در مورد تغیر آئین مذهبی شان پذیرفتند. شخص امام به عنوان پیشوا مذهبی و رئیس تشکیلات اداری جامعه در کانون و مرکز همه قانون های اساسی اسماعیلی قرار داشت. او یگانه کسی باد که قانون اساسی را تغیر دهد و در آنها تجدید و اصلاح کند. تعلیم و تربیه اسماعیلیان چه زن و چه مرد در تمام سطوح تحصیلی و معیار های بهداشتی آنها و نیز شرکت زنان در امور جامعه در برنامه اصلاحات او از اولولیت های خاص بر خوردار بودند.

مولانا سلطان محمد شاه وجوه دیون مذهبی و نذوراتی و پول ها که در جشن های سالگرد امامت جمع آوری شده بود برای تامین مصرف سیاست های تجدد گرانه خود بکار میبرد و نهاد ها و تاسیسات مختلف را بوجود آورد که مفاد آنها تنها به مردم اسماعیلیه نبود بلکه به غیر اسماعیلیان نیز میرسید مدارس، موسسات آموزشی، عرفة بی، کتابخانه ها، باشگاه های ورزشی و تفریحی و شفاخانه ها را در افریقا، هند ،پاکستان و دیگر مناطق اعمار نمود. در شام اسماعیلیان نزاری که بیشتر به شاخه محمد شاهی پیوسته بودند و خبری از امام خود نداشتند در سال 1304 هـ ق (1887 م) به شاخه قاسم شاهی پیوستند از مولانا سلطان محمد شاه تابعیت کردند این اسماعیلیان که اکنون تعداد شان (80000 نفر) هشتاد هزار نفر میرسید در سلمیه زندگی میکند.

در ایران بعد از آنکه مولانا شاه حسن علی (آغا خان اول) در سال 1257 هـ ق (1841 م) ایران را ترک کرد و به هند رفت. نزاری های ایران رهبری مؤثر و کارآمدی نداشتند و جوامع پراکنده اسماعیلی ایران بار دیگر به جامعه اثنا عشری که مذهب رسمی کشور بود درآمدند. مولانا سلطان محمد شاه از بمبی یک نفر اسماعیلی را بنام میرزا حسن از اهالی ده سده در جنوب خراسان مقرر کرد که امور پیروان او را در ایران رتق و فتق () کند . بعد از مرگ میرزا حسن در سال 1305 هـ ق (1887 م) این مقام را به پسرش مراد میرزا داد . و اسماعیلیان ایران هیچگونه تماس مستقیم با مولانا امام نداشتند و مراد میرزا رهبری به سرش افتاد و از شکایت حاجی بی بی علیه

مولانا سلطان محمدشاه حمایت کرد و گفت که باید پسر حاجی بی بی که صمد شاه نام داشت به امامت برسد و اختلافات را بوجود آورد. مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) بر آن شد که نظارت و کنترل خود را بر جامعه اسماعیلی ایران از طریق محمد بن ذین العابدین معروف به فدایی خراسانی که از دانشمندترین اسماعیلیان آن زمان بود، اعمال کند. فدایی خراسانی (سه) مرتبه برای ملاقات با مولانا سلطان محمدشاه به بمبئی رفت و از طرف مولانا امام به عنوان معلم در امور مذهبی اسماعیلیان مقرر کرد. فدایی خراسانی مرتباً به دیدار اسماعیلیان نقاط مختلف ایران میرفت. و میراث آنها را برای شان تو ضیح میداد. و از نو بیعت آنها را به مولانا امام سلطان محمدشاه می گرفت و رهنودها و هدایات مولانا سلطان محمدشاه را به آنها میرسانید. و اسماعیلیان ایران که قبلاً آداب مذهبی خود را به شیوه شیعیان اثناعشری انجام میدادند و اکنون از آنها خواسته شد که به شیوه جامعه نزاری انجام دهند. و یکی ازین اقدامات در تأیید هویت اسماعیلیان آن بود که در پایان نماز های روزانه شان نام همه امامام خود را ذکر میکردند و تا مرگ فدایی خراسانی در سال 1342 هـ ق (1923م) مولانا سلطان محمدشاه اقتدار خود را بر جامعه اسماعیلی ایران تثبیت کرده بود.

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) سیاست تجددگرایی خود را صورتی محدود در باره اسماعیلیان ایران نیز خصوصاً در زمینه آموزش و پرورش یسط داد. در حال حاضر در حدود (30000) سی هزار اسماعیلی نزاری در ایران زنده گی میکنند که نیمی در خراسان و شهرهای کرمان، بابک، سیرجان، محلات، تهران، یزد و اطراف آنها زنده گی میکردند.

در باره تاریخ جدید اسماعیلیان نزاری افغانستان، آسیای میانه و شمال پاکستان معلومات زیاد در دست نیست. اسماعیلیان این مناطق کوهستانی که در وسط سلسله کوه های پامیر، هندوکش و قراقرم زنده گی میکردند که دور مانده از جوامع اسماعیلی هستند و از تماس با امام شان محروم بودند.

اسماعیلیان نزاری بدخشان بیشترین اسماعیلیان افغانستان و آسیای میانه هستند در طی قرن (19) میلادی مناطق شمالی بدخشان به خانان آسیای مرکزی ملحق شد و یک قسمت زیر تسلط روسیه رفت و انگلستان نیز قیمومیت خود را در بدخشان گسترش داد که در سال 1313 هـ ق (1895م) هنگامیکه کمیسیون مرزبندی انگیس و روس ساحل راست دریای پنج (دریای آمو) یکی از سرچشمه های عمده دریای آمو را به حکومت بخارا که در آن وقت تحت نظارت روسیه بود، واگذار شدند. و ساحل چپ که شهر عمده آن فیض آباد بود به افغانستان گذاشتند ازینرو تماس مستقیم مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان

سوم) با پیروان خود در بدخشان مشکل شد. و هنگامیکه آسیای میانه جزء اتحاد شوروی گردید این مشکل زیادتیر گردید. آخرین تماس مولانا سلطان محمدشاه با پیروان خود در آسیای مرکزی در سال 1342 هـ ق (1923 م) بوده باشد که درین سال یکی از خواجه ها را بنام پیر سبزعلی به عنوان سفیر خود به آنجا فرستاده بود. اسماعیلیان تاجکستان تا فروپاشی اتحاد شوروی در سال 1410 هـ ق (1991 م) با امام خود تماس نداشتند.

در شمال پاکستان مانند: چترال، گلگت، هونزه و دیگر مناطق جوامع اسماعیلی وجود دارد که سابقه آنها به دوران انجدان در تاریخ اسماعیلیه میرسد که اکنون تعداد آنها به (پنجاه هزار) نفر میرسد. مذهب اسماعیلیه را داعیا که از بدخشان به هونزه آمده بودند در آنجا رواج دادند. حکومت هونزه چند قرن حکومت مستقل داشت که در رأس شان میرها قرار داشت که سلیم خان اولین میرهونزه بود که در سال 1342 هـ ق (1923 م) فوت کرده بود. و در زمان جانشینان او تمام جمعیت هونزه توسط داعیان بدخشان اسماعیلی شدند. این داعیان خلیفه های محلی را برای آموزش عقاید اسماعیلی برای آنها تعیین نمودند. تا اینکه در سال 1309 هـ ق (1891 م) شمال پاکستان هونزه، چترال و دیگر مناطق نواحی اطراف آن جزء هند برتانوی گردید. که بهد از آن مولانا امام با صفدرخان و جانشینان او روابط نزدیک برقرار کرد. سفیر و نماینده مولانا امام یعنی سبزعلی نیز از هونزه دیدنکرد و در سال 1342 هـ ق جماعتخانه را در آنجا اعمار نمود آئین های مذهبی هونزه با اسماعیلیان بدخشان یکی است. همچنان در یارکند، کاشغر، ایالات سینکیانگ چین نیز اسماعیلیان نزاری وجود دارد.

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) امام (چهل و هشتمین) اسماعیلی یرای پیروان خود در کشور های مختلف جهان این امکانات را بوجود آورد که به عنوان جامعه متحد با هویت اسلامی در قرن (بیستم) زنده گی کنند.

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) (چهار) بار ازدواج کرد و (دو) پسر بنام های پرنس علی خان سال های 1329 - 1366 هـ ق (1911 - 1960 م) و پرنس صدرالدین تولد 1352 هـ ق (1933 م) داشت. مولانا سلطان محمدشاه در وصیتنامه خود نوشت که کریم فرزند علی خان جانشین او است. مولانا سلطان محمد شاه در سال 1374 هـ ق (1957 م) بعد از (72) سال امامت در ژنیو رحلت نمود و در مصر دفن گردید.

49 - مولانا حضرت شاه کریم الحسینی

مولانا شاه کریم الحسینی فرزند پرنس علی خان فرزند مولانا سلطان محمدشاه است که بتاريخ 22 قوس سال 1315 هـ ش (13 دسامبر 1936 م) در شعر ژنیو تولد گردید . تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدرسه خصوصی نوروز شهر ژنیو مرکز سویس به پایان رسانید . و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه (هارورد) ایالات متحده امریکا در سال 1365 هـ ق (1959 م) در رشته تاریخ اسلام به پایان رسانید . وقتیکه مولانا سلطان محمدشاه نواسه خود را به امامت منصوب کرد در حالیکه پدرش آقا علی خان نیز حیات داشت سران اسماعیلیان و سران سیاسی جهان تعجب کردند که چرا مولانا سلطان محمدشاه پسر خود را جانشین خود نساخت بعداً آقا علی خان پدر مولانا شاه کریم الحسینی در سال 1365 هـ ق (1959 م) در اثر تصادم موتر چشم از جهان پوشید بعد ازان اسماعیلیان و سران سیاسی جهان تصدیق کردند که مولانا سلطان محمدشاه از عواقب کار آگاه بوده است .

این جانشینی از طرف فرزندان مولانا سلطان محمدشاه به گرمی استقبال شد . و تخت نشینی مولانا شاه کریم الحسینی در بمبئی هندوستان ، شهرکراچی پاکستان ، نایروبی افریقا و غیره مناطق اسماعیلی جشن ها برپا کردند . مولانا شاه کریم الحسینی که به (آقاخان چهارم) نیز یاد میشود اسماعیلیان جهان او را بنام (امام حاضر) یاد مینمایند .

مولانا امام حاضر اسماعیلیان جهان سیاست پدرکلان خود (مولانا سلطان محمدشاه) را در تجدیدگرایی دنبال کرد و آنرا توسعه داد و خود نیز برنامه ها و نهادهای جدید را بخاطر رفاه و بهره مندی پیروانش بوجود آورد . همچنان انواع مختلف مسایل اجتماعی ، توسعه یی و فرهنگی که برای مسلمانان و کشورهای جهان سوم اهمیت و فواید گسترده دارد ، توجه نشان داده است .

مولانا شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) دقیقاً بر امور دینی و دنیوی جامعه خویش نظارت میکند منظمآ به دیدار پیروان خود در نقاط مختلف آسیا ، افریقا و امریکای شمالی میرود و آنها را با فرامین خویش رهنمایی میکند او نظام شورایی پیچیده اداره جامعه را که قبلاً بوجود آمده بود حفظ کرده و به بسط و توسعه آن در سرزمین های جدید در اروپا و ایالات متحده امریکا و کانادا به علت مهاجرت عده زیادی از پیروانش از شرق و شبه قاره هند در سال 1389 هـ ق (1970 م) به مغرب زمین ، پرداخته است . معیارهای بالای تعلیم تربیه ، شغلی و تجاری ، جذب و یکی شدن سریع این مهاجرین اسماعیلی را با زنده گی اقتصادی متوطن های جدیدی که بر گزیده اند ، تسهیل کرده است .

مولانا شاه کریم الحسینی قانون اساسی جداگانه را برای پیروان خواجه های خود در شرق افریقا ، هند و پاکستان صادر کرده بود ، فصل جدیدی در تاریخ قانون اساسی جامعه اسماعیلی در سال 1405 هـ ق (1986 م) آغاز شد ، و آن هنگامی بود که امام اسماعیلی برای همه پیروان در جهان انتشار داد . بر مبنای این قانون اساسی یک نظام شورایی متحدالشکل با هیأت های وابسته آن اینک در (چهارده) منطقه جهان که اسماعیلیان نزاری در آنجا متمرکز اند از جمله هند ، پاکستان ، سوریه ، کینیا ، تانزانیا ، فرانسه ، پرتگال ، کانادا ، ایالات متحده امریکا به کار مشغول است .

نظام شورایی هنوز بعضی از جوامع اسماعیلی را از جمله جماعت های فارسی زبان ایران ، افغانستان و تاجکستان در بر نگرفته است این جوامع از طریق نظام های دیگری که مبتنی بر کمیته های خاص است اداره میشوند . در سال های اخیر توجه خاص به امور مذهبی ، اجتماعی و اقتصادی اسماعیلیان بدخشان در تاجکستان که در سال 1410 هـ ق (1991 م) تشکیل گردید ، معطوف شده است . اسماعیلیان تاجکستان که در حدود (دو صد هزار) نفر هستند این فرصت را داشتند که برای اولین بار امام خود را در سال

1414 هـ ق (1995 م) ببینند . پیش از آن کمک های انسان دوستانه و توسعه طلبانه مولانا شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) از طریق برنامه توسعه و نجات پامیر آن منطقه را از مصیبت اقتصادی رهایی داده بود . اسماعیلیان بدخشان اینک ده ها هزار نفر درشغان ، روشان و دیگر نواحی بدخشان تاجکستان به تجدید بیعت با امام خود پرداختند مولانا شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) بار دوم در سال 1415 هـ ق (1998 م) از پیروان خود در تاجکستان دیدن کرد .

اسماعیلیان نزاری الگوی سنتی سازمان اجتماعی و دینی خود را به صورت جماعت های محلی و جماعتخانه ها حفظ کرده اند . امور اجتماعی هر جماعت کماکان زیر نظر یک مکی و یا کامریا ، که اکنون کار خزانه دار را میکنند ، اداره میشود این کارگزاران در امورات خاص مانند : مراسم ازدواج ، تدفین و نیز عبادات روزانه شرکت میجویند و این مراسم را انجام میدهند . همچنان آنها وجوهای مذهبی را جمع آوری میکنند . از زمان مولانا سلطان محمدشاه موضوعات دینی اسماعیلیان خصوصاً تعلیم و تربیه دینی به هیأت های خاصی که انجمن اسماعیلی خوانده میشد ، سپرده شده بود این انجمن از سال 1406 هـ ق (1987 م) هیأت تعلیم و تربیه دینی طریقه اسماعیلی نام یافته اند دارای سلسله مراتب محلی ، منطقوی و ملی خاص خود هستند این هیأت مسؤول توزیع و پخش ادبیات و نوشته های دینی از جمله برنامه های درسی که برای کودکان و محصلین اسماعیلی در سراسر جهان پدید آمده است ، نیز هستند .

مولانا امام شاه کریم الحسینی برنامه ها و طرح های تازه برای منافع اجتماعی ، اقتصادی و آموزشی برای اسماعیلیان و غیر اسماعیلیان ابتکار کرده است . و یک شبکه تاسیسی مجتمع بنام شبکه توسعه آقاخان را بوجود آورد . این شبکه با پیاده کردن برنامه های توسعه اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی سالانه بطور اوسط (صدملیون) دالر صرف فعالیت های غیر انتفاعی () میکند . همچنان مؤسسه مطالعات اسماعیلی که برای پیشبرد مطالعات اسلامی و اسماعیلی بطور کلی در سال 1397 هـ ق (1977 م) در لندن تاسیس شد . و نیز دانشگاه آقاخان یا دانشگاه طب ، پرستاری و تعلیم و تربیه و شفاخانه وابسته به آن در سال 1405 هـ ق (1985 م) در شهر کراچی پاکستان افتتاح شد ، یاد کرد . مولانا حاضر امام (آقاخان چهارم) جوانان اسماعیلی را تشویق کرده است که هدف خود را یک زنده گی متعادل معنوی و دنیوی قرار دهند ، به تحصیلات عالی تخصصی روی آورند و در پی کسب کمالات دانشگاهی و علمی باشند و به این طریق پیروان خود را برای زنده گی در دنیای قرن (21) که حکومت در دست شایندگان خواهد بود ، آماده میسازند .

مولانا حاضر امام (آقاخان چهارم) مقدار زیادی از امکانات و منابع خود را صرف ارتقاء شناخت بهتر دین اسلام، نه تنها به عنوان یک دین بلکه به عنوان یک تمدن بزرگ جهانی با سنتهای اجتماعی، فکری و فرهنگی متنوع، کرده است.

برای برای این مقصود برنامه های ابتکاری جدید برای حفظ و احیای میراث فرهنگی جوامع مسلمان به اجراء گذاشته است. بالاترین نهاد درینجا تراست (آقاخان برای فرهنگ است که در سال 1407 هـ ق (1988 م) در ژنیو برای بالابردن سطح آگاهی از اهمیت خاص محیط سازی هم در بافت تاریخی و هم در بافت امروزی است. برنامه مولانا حاضر امام برای معماری اسلامی که در سال 1399 هـ ق (1979م) در دانشگاه هارورد () و در مؤسسه تکنالوژی ماساچوست () تاسیس شد برای آن بود که معماران و برنامه ریزانی را تربیت کند که بتواند نیازهای جوامع جدید مسلمانان را بر آورده سازند و برنامه حمایت از شهرهای تاریخی که در اوایل سال 1409 هـ ق (1990 م) به اجراء گذاشته شد برای حفظ و مرمت بناها و فضاهای عمومی در شهرهای تاریخی اسلامی مانند: قاهره، زنگبار و غیره میباشد.

مولانا حاضر امام شخصاً به عملیات و کارهای همه نهاد و مؤسسات خود علاقه مندی نشان میدهد و از طریق دفتر خود در (اکلیمان) در نزدیکی شهر پاریس فعالیت های آنرا تنظیم میکند. اسماعیلیان عصر حاضر که در بیش از (شانزده) کشور به شکل پراکنده زنده گی مینمایند مانند: هند، پاکستان، بنگله دیش، مالیزیا، سنگاپور، افغانستان، ایران، بحرین، کویت، عمان، قطر؛ عربستان، مارات متحده عرب، سوریه، کینیا، تانزانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، کانادا، ایالات متحده امریکا، چین، تاجکستان و غیره کشور ها میباشد مولانا حاضر امام به اکثریت کشورها مسافرت انجام داده و از مناطق شان دیدن به عمل آورده و مدارس و مکاتب را مطابق نیازمندی های آنها تاسیس کرده و تمام ضروریات آنها را رفع میکند.

تحت رهنمایی های حکیمانه مولانا حاضر امام (چهل ونهمین) امام اسماعیلیان، فرقه اسماعیلیه بیش از پیش گام های سریع و بی سابقه را در شاهره ترقی و تمدن برداشته و در سطح زنده گی، تعلیمات، صحت، تعاون اجتماعی و دیگر امورات فردی و اجتماعی انکشافات قابل ملاحظه پدید آمده است.

فهرست مطالب :

معلومات مختصر در مورد تاریخ و امامان اسماعیلی

شماره	مطالب	صفحه
1	مقدمه	1
2	دین مقدس اسلام و اسماعیلیان در تاریخ اسلام (تعریف دین)	3
3	تعریف مذهب	3
4	تعریف اسلام	4
5	سرآغاز اولیه شیعیان اسماعیلی	4
6	غدير خم	5
7	دوره های تاریخی اسماعیلیان از نظر زمان	7
8	دوره امامت	10
9	امامت مولانا حضرت علی (ک)	11
10	مولانا امام حسین (ع)	15
11	مولانا امام ذین العابدین (ع)	21
12	مولانا امام محمد باقر (ع)	22
13	انقسام شیعیان در زمان مولانا امام محمد باقر	24
14	انقسام شیعیان بعد از مولانا امام محمد باقر	25
15	مولانا امام جعفر صادق (ع)	26
16	مولانا امام اسماعیل (ع)	30
17	مولانا امام محمد بن اسماعیل (ع)	32
18	مولانا وفی احمد (ع)	33
19	مولانا تقی محمد (ع)	34
20	مولانا رضی الدین عبدالله (ع)	35
21	مولانا عبدالله المهدی (ع)	36
22	مولانا قایم (ع)	43
23	مولانا المنصور (ع)	44
24	مولانا المعز (ع)	45
25	مولانا العزیز (ع)	48
26	مولانا حاکم بامرالله (ع)	49
27	مولانا الظاهر (ع)	52
28	مولانا المستنصر بالله (ع)	53
29	مولانا نزار (ع)	57
30	عصر فاطمیان	59
31	مولانا الهادی (ع)	62
32	مولانا المهدی (ع)	64
33	مولانا القاهر (ع)	66
34	مولانا حسن علی ذکرالسلام (ع)	69

70	مولانا اعلاى محمد (ع)	35
73	مولانا جلال الدين حسن (ع)	36
74	مولانا علاوالدين محمد (ع)	37
76	مولانا ركن الدين خيرشاه (ع)	38
78	نظر مختصرى در مورد دوره الموت	39
84	مولانا شمس الدين محمد (ع)	40
85	مولانا قاسم شاه (ع)	41
87	مولانا اسلام شاه (ع)	42
89	مولانا محمد بن اسلام شاه (ع)	43
90	مولانا مستنصر بالله دوم (ع)	44
92	مولانا عبدالسلام (ع)	45
94	مولانا غريب ميرزا (ع)	46
95	مولانا ابونذر على (ع)	47
96	مولانا مراد ميرزا (ع)	48
98	مولانا ذوالفقار على (ع)	49
99	مولانا نور الدين على (ع)	50
100	مولانا خليل الله اول (ع)	51
101	مولانا شاه نزار دوم (ع)	52
102	مولانا سيد على (ع)	53
104	مولانا حسن على (ع)	54
105	مولانا قاسم على (ع)	55
106	مولانا ابوالحسن على (ع)	56
107	مولانا خليل الله على سوم (ع)	57
109	مولانا شاه حسن على (ع)	58
114	مولانا شاه على شاه (ع)	59
114	مولانا سلطان محمد شاه (ع)	60
120	مولانا حضرت شاه كريم الحسينى (حاضر امام)	61
124	فهرست مطالب	62
126	منابع و ماخذ	63

منابع و مأخذ :

- 1 - مختصری در تاریخ اسماعیلیه (فرهاد دفتری سال 1378 م)
- 2 - تاریخ و عقاید اسماعیلیه (فرهاد دفتری سال 1357)
- 3 - ابو یعقوب سجستانی (1377)
- 4 - امام عبدالله المهدی (داکتر عارف تامر سال 1391 هـ ش)
- 5 - تاریخ اجتماعی و فرهنگی اسماعیلیان در مصر و الموت
(خرم بیک سلیمی سال 1389 هـ ش)
- 6 - تاریخ سیاسی اسلام و اسماعیلیان (خرم بیک سلیمی)